إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

بمنه تعالی این رساله مسمی بنامش سیف الاسلام المسلول علی المناع لعمل المولد والقیام

و همین است تاریخ انجامش تصنیف علامه فهامه جامع

محاسن و مفاخر باطن و ظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر صاحب

ادام الله تعالی فیوضه باهتمام مولوی علی الدین صاحب وکیل عدالت

در مطبع الهدی محمد خان طبع شد

آگره

مقدمه الطبع

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

حامداً و مصلیاً

بر جماعت اہل اسلام ظاہر و آشکار باد که ائمه دین و اکابر محققین از فقهاء مشهورین و محدثین معتمدین و اولیاء کاملین مانند ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث دهلوی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبد الوهاب مکی و علامه ابن حجر مکی و دیگر صدها از علماء سابقین و اولیاء کاملین و همچنان بسیاری از فضلاء متاخرین و اجله محققین هندوستان مانند شاه عبد الرحیم صاحب دهلوی و شاه ولی اللّٰه صاحب دهلوی و غیرهما که حال تبحر ایشان در علوم دینیه معروف و مشهور است تجویز و استحسان عمل مولد نموده اند و بسیاری از علماء دین در رسائل و فتاوی خودها استحسان عقد مجلس و ذکر ارهاصات جناب ختم رسالت صلی اللّٰه علیه وسلم و دیگر حالات بابرکت و اثبات بقاء شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب اشکران نعمت با نواع عبادات و ترتب برکات بیان و تصریح فرموده اند این مرام را از مضامین احادیث صحیحه صریحه حضرت سید الاولین و الآخرین خاتم النبیین و المرسلین صلی اللّٰه تعالی علیه و آله و صحبه اجمعین ثابت نموده اند و در یکی اشاعت آن در بلاد اسلام از حرمین شریفین و روم و مصر و شام و فارس و غیرها بوده اند و از حسن نیات بابرکات خود هزاران هزار فیوض برکات بسیار بوجه اشاعت مجالس میلاد همراه خود ربوده اند در این جزو زمان که در هندوستان غلبه جهل بحدی پایان است هر کسیکه یک دو رساله اردو میخواند سید انده که مقتدای علماء تمام جهان است بنجیبت بعضی از نا واقفان انکار از حسن مجالس اذکار و شرف ایام ولادت جناب رسول مختار صلعم مینمایند و فاعل و قائل آنرا گمراه و مبتدع می انگاشتند بنا بر دفع اشتباه و اثبات حسن توقیر و تکریم جناب رسالت پناه صلعم عمدة المحققین زبدة المدققین بقیة السلف حجة الخلف محیط علوم نقلیه قلزم فنون عقلیه حلال مشکلات دقایق کشاف معضلات حقایق اسوة علماء امصار قدوة فضلاء اعصار ماهر علوم معقول و منقول حاوی مقاصد فروع و اصول نخبة الفقهاء و المحدثین زبدة الاصولیین و المتکلمین جناب افاضت مآب افادت ایاب مولانا شاه سلامت اللّٰه صاحب صدیقی قادری بدایونی که از اجل و افضل ارشد و اکمل مستفیضین حضرت مولانا شاه عبد العزیز صاحب دهلوی قدس اللّٰه سرهما بوده اند و حال تبحر و تحقیق و جامعیت و تدقیق جناب ایشان در علوم عقلیه و نقلیه اصلیه و فرعیه از تصانیف جناب شان که در رد روافض و دیگر ابحاث تالیف فرموده اند کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار است در این باب هم رساله اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد اختصار بسطور اند از هزار تحقیقات اسم سابقین و اجله لاحقین مستند ساختند و برد شبهات واهیه منکرین هم پرداختند درین ایام از طرف منکرین رساله الغایة الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام الرد علی اشباع الکلام بطبع رسیده اشتهار این رساله عجیبه با عنف

استغراب موجب استعجاب اولی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت باسعادت و مجالس ذکر بابرکت
و انکار حسن تکریم و توقیر جناب باعظمت که انقدر طول ساخته با وجود آنهمه اطناب و تطویل بجز تحمیق و تجهیل و تفسیق و تضلیل
برگزیدگان رب جلیل بامری دیگر نه پرداخته و امانیکه میداند که از سب و شتم چه سود و در طعن برائمه اسلام چه بهبود که سنگ
بر آفتاب نه اندازد و فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد هر چند نزد ارباب انصاف همین امر برای بطلان بیان مبطل فضل مجالس
اذکار و منکر شرف ایام پرانوار و لیالی بهجت کافی و حجتی بس وافی اما چون در بعض مواضع بقصد مغالطه عبارات را خارج از
بحث مرام پیش آورده و بعض جا در اقوال منقوله تحریف و خیانت کرده بدین جهت حسب خواست بعض اهل الله از تارکین
دنیا و راغبین عقبی و طالبین رضا و مولی جواب رساله مذکوره جناب افادت ایاب بدر علماء فحول جامع معقول و منقول حضرت
استاذی مولانا مولوی عبد القادر صاحب بدایونی دامت برکاتهم تحریر فرمودند و علماء دین ازان پسند نمودند و الحمد لله
علی ذلک معهذا بر ارباب انصاف و رانا اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب رساله ابطال عمل المولد تیز زبانی و بادرکه کلمات
را بجائی رسانیده که علما اعلام و ائمه اسلام را هدف سهام ملام گردانیده بنای طعن و جرح در تالیفات شان نهاده و در
خرمن اکابر دین افتاده اگر بجوابش چیزی بر زبان آید سزاست و دهنش را بلقمه دوختن رواست لاکن تجنب از سب
و شتم قفل بر زبان خامه زده و از استیفای دست در کشیدن کشیده شد پس احیانا اگر حرفی بر خاطر نازک مخاطب تشنیع گران
گذرد باید که از جانب جه بادی این واد کیست و خطای حضرت مولانا چیست والسلام علی من اتبع الهدی

حرره المعتصم بذیل النبی الامجد عبده محمد حفظه الله من شر حاسد اذا حسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یزل و لا یزال ملکا عزیزا حکیما ربا قدوسا حلیما عفوا کریما فسبحان من کان منزها عن النقائص متصفا بصفات الکمال و احدا
بذاته و صفاته قدیما و من اجترء علیه بجواز اتصافه بالنقائص و القبائح صار مطرودا رجیما نحمده علی ما شرفنا بفضائل مجالس الاذکار
تشریفا عظیما و نشکره علی ما جعلنا برحمته من امة من سماه فی کتابه رؤفا رحیما حبیبه و صفیه الذی جعل ذکره کذکره و رفع له فی
العالمین شانا فخیما سیدنا و مولینا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیما فطوبی للذین سعوا فی اشاعة ذکره و توقیره ففازوا ببرکته
لطفا من الله تعالی و نعیما و آسفا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه و احل ذکره و اخفائه و تصدوا الایذائه فخذلهم الله
فی الدنیا و الآخرة و اعدلهم عذابا الیما فصل و سلم علی ذلک الحبیب الوجیه علی آله الذین من تمسک بهدیهم سلک سبیلا للنجاة
قویما و اصحابه الذین بایهم اقتدی المسلم اهتدی صراطا مستقیما اما بعد مخفی مباد که عامه طایفه اسماعیلیه تابعین برای تضلیل و
تکفیر امت محمدیه علی سیدنا الصلوة و التحیة چندی از اصول موهومه ملعه اختراع نموده اند از انجمله آنکه هر امر که سنت نیست

ازان در اصل ایمان خلل می آید چه رسول را رسول نمیدن که جزو اصل ایمانست منحصر ست در سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و ما ورای آن بدعت و هر بدعت مثل شرک خلل انداز اصل ایمانست و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب امور ی که جمهور
محققین اهلسنت وجماعت بجهت دخول آنها در اصول شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت و درولج امر خیر و برکت باستحسان
واستحباب آنها تصریح فرموده اند این طایفه بهوائیه صرف بنابراین که بحکم منع و کراهت اکتفا نموده نوبت باضلال و تکفیر
میرسانند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اهل سنت وجماعت می شمارند و نمیدانند که در مذهب اهلسنت وجماعت
از ارتکاب معاصی بلکه استحلال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید آری در کفر
بودن استحلال محرمات قطعیه البته گفتگو هست بسیاری از علما را از ابلا تفصیل کفر گفته اند و بعضی در حرمت لعینه و لغیره فرق میکنند
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه این همه تفاصیل در کتب عقاید و فقه مسطور ست و نیز
محققین اهلسنت فرموده اند که در عملیکه بروایت ضعیفه هم اختلاف علمای کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروعات جزئیه فقهیه مختلفه فیها حکم بقطعیت فسق هم بیجاست سبحان الله ائمه اهلسنت را در باب دین اینقدر احتیاط و طایفه
اسمعیلیه را با وجود ادعای مذهب اهلسنت اینچنان افراط از جمله تعصبات این طایفه است حکم بضلالت مجوزین اجتماع اهل اسلام
برای مجالس ذکر شریف حضرت خیر الانام و استماع روایات صحاح و ذکر اوقات ولادت با سعادت و فضایل و معجزات آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و اداء شکر نعمت ولادت با سعادت که عمل باین امور سراسر موجب ورود رحمت الهیه و نزول برکت نامتناهیه است
و موجب کتاب و سنت ذکر مبارک اشاعت آن طریقه دین است و شرف ایام ولادت و استحباب عاده شکر نعمت هم از مضامین
حدیث صحیح مستنبط است و بعضی از علمای دین که مبتدی از خصوصیات را بدعت حسنه مستحبه فرموده اند طایفه اسمعیلیه آنکه
معنی لفظ سنت و بدعت رسیده از زبان خود در حق اهل ایمان کار سیف و سنان میکنند با وجودیکه علمای دین از
سابقین و لاحقین مسائل متقدمه دین را بتالیف ساخته اند و بدفع اوهام که بعضی کسان را پیش آمده اند بتصریح تمام پرداخته اند
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات و اوهام دیرینه را که بمنزله تفاوت دیم پارینه اند برای تغلیط عوام پیش میسازند و خواه
مخواه خود را در زمره مولفین اهل ساخته بر همه دانی خود ها می نازند و سهام طعن ملام بر ائمه اسلام می اندازند و درین ایام
رساله غایة الکلام فی ابطال عمل المولد والقیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن رساله مذکوره اکثر خرافات
مقتدایان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب رساله هوش و حواس باخته و اصول علمیه را خویش را هم پس پشت انداخته
و در بحث و در هر مقام بیتمیزیها پرداخته تا آنکه نزاع اسمعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع لفظی ساخته و هر بدعت بعید شرات تکثیر را مفسر در بدعت سیئه داخل دانسته گرباینهمه در هر سطر که
علم مغالطه برافراخته و دو ائتلاف بسیار تاخته و قطع نظر از آنکه شیخ بجیری را صاحب اشباع الکلام در
هر مقام نواخته اکثر شنیع از بهانکه ازین در بنده گی خوش به تجهیل و تفسیق و تضلیل ائمه اسلام تیغ وقاحت بر جان نفس آخته

اگرچہ بر مطالعہ کنندگان رسالہ ابطال عمل المولد سخافت و خرافت بیان این مؤید طایفہ اسماعیلیہ مبرہن و حال سخافت و
اختلال و تعارض اقوال او و عدم اختتام تقریب کلام او در ہر مقام روشن ست و آنچہ فراہم آوردہ از دیگر رسایل مثل رسالہ
صدیق حسن وغیرہ است کہ جواب آن در رسایل اہل سنت مفصلاً مرقوم معہذا اصرار بعض از ابرار خاکسار را بر آن آوردہ کہ در
رد رسالہ مذکورہ آنچہ مایہ افتخار مولف بود بی آنکہ نوبت بجمع کتب کثیرہ و مقابلہ عبارات منقولہ رسالہ اسماعیلیہ کہ خیانت
و خدیعت شعار ایشانست با صول منقولہ عنہا رسیدہ باشد بعجلت تمام درین اوراق برنگاشتم چونکہ طایفہ اسماعیلیہ را
ثباتی و قراری نیست لہذا برای دفع وزر صاحب رسالہ اکتفا بالتزام نمودم کہ ہستا و تکلم مگر با مستندین و مستندین صاحب
رسالہ یا کبار طائفہ اسماعیلیہ اگر کسی طالب باشد تفصیل مرام و دفع دیگر اوہام باشد بجواب رسالہ صدیق حسن قنوجی
و دیگر رسایل رجوع فرماید و ہا انا اشرع فی المقصود بعون الرب المعبود قال مبطل مجلس الذکر الشریف فی منکر شرف
ایام المولد المنیف کبرای جماعہ لہا بیل الخ **اقول** اکابر اہلسنت از اجلہ مشہورین مذاہب مثل حضرت شیخ عبد الحق دہلوی
و ملا علی قاری صاحب مجمع البحار و علامہ ابن حجر مکی حافظ جلال سیوطی و امام جزری صاحب حصن حصین و علامہ سلیمان برسوی امام سلطان یلدرم
بایزید و شیخ برہان الدین ابراہیم بن عمر جعبری و امام حمد اللہ بن الشیخ شمس الدین و مولی حسن بحری و برہان ناصحی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیواسی و حافظ زین الدین عراقی و امام ابو زرعہ ولی الدین و سید عفیف الدین شیرازی و
علامہ مجد الدین صاحب قاموس و شیخ محمد بن حمزۃ العربی الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامہ شمس الدین میاطی
و امام برہان ابو الصفا و علامہ فخر الدین ابوبکر الدنقلی و علامہ شیخ محمد بن عثمان و حافظ ابو شامہ و حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیرۃ شامی صاحب سیرۃ حلبی و امام سخاوی و علامہ ابو القاسم محمد بن عثمان اللؤلؤ و علامہ ابو الحسن احمد بن عبد اللہ
البکری وغیرہم کہ حال تبحر این حضرات در علوم دینیہ ما بین علماء کرام معروف و مشہور و حال تصانیف مشہورہ این حضرات
در کشف الظنون وغیرہ کتب متداولہ بمدح و قبول مذکور و دیگر ائمہ کبار را از اہل حرمین طیبین و سایر بلاد و امصار
اسلامیہ کہ حکم باستحسان و جواز عمل مجلس شریف و سعی در اشاعت این محفل منیف بجہت داخل بودنش در عمومات
مندوبات شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت فرمودہ اند و درین باب از احادیث صحیحہ صریحہ کہ مثبت شرف
ازمان لاحقہ بجہت تذکار سابقہ و استحباب اظہار شکران بعد مرور آن و وارد و شرف و فضل مجالس و محافل اذکار بود اند
استدلال نمودہ اند و رسایل مولد تالیف فرمودہ اند کہ از کتاب انسان العیون فی سیرۃ الامین المامون و التعریف
فی المولد الشریف و حسن المقصد فی عمل المولد و موعد الکرام لمولد النبی علیہ السلام و جامع الآثار فی مولد النبی المختار و المورد
الصادی فی مولد الہادی و اللفظ الرایق فی مولد خیر الخلائق و عرف التعریف فی المولد الشریف و الدر المنظم فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجمیل بمولد النبی الجلیل و فتح اللہ حسبی و کفی فی مولد المصطفی و النفحۃ العنبریۃ فی مولد خیر البریۃ
و منتہی السرور و الافکار فی مولد النبی المختار و کتاب سیرت شامی و ضوء لامع و المورد الروی فی المولد النبوی و

[illegible]

ما ثبت بالسنة و مواهب لدنیه مدارج النبوة و دیگر کتب و رسایل معتمده و مشهوره توان دریافت پس انحضرات و متبعین
ایشان را بجماعه لهابیه نامیدن و در خصال ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه حیا از خود دریدن و تیغ وقاحت
بر جان انصاف کشیدنست اگر این وقاحت خود را اقتفا را اثر ابولهب گویند بجاست و اگر مسلمین اشاعت اذکار
و تعظیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس پر انوار را جماعه لهابیه گویند زیباست **قوله** بدلیل رویای ابی لهب الخ
اقول ایهٔدین که برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت ادای شکر نعمت وجود با جود حضرت
محبوب ذو الجلال علیه الصلواة والسلام بعد وزراة الرجال این روایت ذکر فرموده اند حالش آنکه اصلش در صحیح بخاری
موجود و در تالیفات امام ابن جزری حجة الاسلام امام غزالی و غیرهما محدثین فضلاء مرویست و محققین بتصریح فرموده اند
که این رویا حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال تا یکسال
فرمودند که حق تعالی اجابت دعای ایشان فرموده حال ابی لهب برایشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احیاء العلوم
در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده وروی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال کنت مواخیا لابی لهب مصاحبا له
فلما مات و اخبر الله عنه بما اخبر حزنت علیه اهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام قال فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین الخ پس روایت حضرت عباس رض
و دعا خود را و اجابت نمودن حق تعالی اثر او حکایت رویا خویش و ذکر کردن محدثین معتمدین اثرا در کتب شان که متضمن محروم
نداشتن حق تعالی از فضل عظیم است ابولهب را بطفیل سرور وجود با جود حضرت سرور عالم صلعم در هر یوم الاثنین که
نظیر یوم ولادت باسعادت است چگونه تا ایدا صل مقصود نخواهد بود و چرا نباشد کسانیکه این روایت در معرض بیان فضل
رب کریم و نفع بطفیل حضرت رسول رحمت و رحیم ذکر نموده اند بلفظ وقاحت طایفه لهابیه بایدگشود و اگر این روایت
چنانکه مزعوم طایفه لهابیه است ذکر آن و استدلال بآن مخالف نص قرآن شریف می بود حاشا که حضرت عباس رض
روایت میفرمود و احدی از محدثین معتمدین ایهٔدین ذکر آن می نمود فافهم ولا تکن من المتعصبین **قوله** از ضخامت رسالت
حجم باضافه چیزی مختصر الخ **اقول** اگر ضخامت رسالت با علت اضافه چیزی مختصر میگردانید لامحاله از حشو و اطناب
رسته و رستین میگشت امعنی ضخامت علت اختصار نمیتوان گردید چه رساله مذکوره باوجود انقدر اختصار هم بجهت
ستودیه شنائع علمای کبار و ابطال و انکار شرف مجالس اذکار حضرت علیه الصلوة والسلام بعدد الاشجار و الاحجار تعالی زهمار
ضخامت و خبیثه گردیده و شاید که صاحب رساله ضخامت بر احجم هیچ بهار رهبر را بمعنی ضخامت بالفساد و حجم بجای حجم فهمیده
یا غلط از کاتب بظهور آمده و این بعید باوجود الحاق تصحیح نامه بنظر مصنف رساله نرسیده و الامر فی ذلک سهل لا نطول
الکلام فیه و انکان صاحب الرساله یزعم ذلک کمال قابلیته فی رساله فتامل **قوله** منقول از علماء در تغییر بعضت الفاظ و
عبارات کشتی اندازم الخ **اقول** منشاء این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فهم اقوال کسانیکه خود از انها

سند می آرد وقصد تحقیق وتطبیق هم میدارد از اقوال مستندین این قایل ظاهرست که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
اول عام یعنی هر چیزیکه ماورای سنت آنحضرت صلعم است وبعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحم سنت بود یا نه پس
بدین معنی منقسم است واین استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهمین جهت بر بسیاری از امور خیر در کتب فقهیه
بجهت سنت نبودن آنها اطلاق بدعت فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب امامت فرموده البدعة
لغة کل شیء عمل علی غیر مثال سابق وشرعاً احداث ما لم یکن له اصل فی عهد رسول الله صلعم وهی علی قسمین بدعة ضلالة و
هی التی ذکرنا وبدعة حسنة وهی ما رآه المسلمون حسنا ولا یکون مخالفاً للکتاب والسنة او الاثر او الاجماع الخ وملا علی
قاری در شرح موطا نوشته اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق ویطلق فی الشرع علی ما یقابل السنة ای
ما لم یکن فی عهده صلعم ثم ینقسم الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی ودیگر شواهد کثیره هم درین باب در ما بعد
مذکور میشوند دوم استعمال دوم مخصوص بمذموم است یعنی امریکه مزاحم ومضاد شریعت باشد ومراد در حدیث کل بدعة ضلالة
حسب اقرار صاحب رساله معنی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم وتفسیر علمای محققین میکنند همه هیچ وبرباد اند کما سیجی تفصیل
ذلک **قوله** لیکن قول محقق اینست البدعة امر محدث فی الدین لم یثبت من کتاب الله وهدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهرا عدم ثبوت بالوجه المخصوص است برین تقدیر حکم بعدم انقسام اینمعنی وترجیح مزعوم خویش بر دیگر
تفاسیر باطل چه ائمه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت واقرار عدم ثبوت بالوجه المخصوص
از کتاب وسنت حکم باستحسان فرموده اند چنانچه صاحب رساله که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند ودر تائید آن
بزعم خویش چندی از امثله ودلائل می آرد ازانجمله قول حضرت ابن عمر رضه در صلوة الضحی آورده که آن بدعت است مع هذا
حضرت ابن عمر رضه قایل استحسان آن بدعت وخوبی آن محدث هست واگر از عدم ثبوت خروج از عمومات شریعت ومزاحمت
بکتاب وسنت مراد داشته باشد پس این استدراک لغو است چه اینمعنی صرف بر بدعت سیئه صادق می آید پس قطع نظر از
مهمل بودن این نزاع لفظی بفایده بسیاری از امثله که بزعم خود برای تائید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطلان تائید از آنها ظاهر است **قوله** ازین حدیث مستفاد هست که سنت خلفاء راشدین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازهمین حدیث شریف بطلان مذهب اسماعیلیه نجدیه ثابت گردید یعنی که سوای سنت آنحضرت صلعم سنت چهار
خلفاء راشدین را هم اتباع می باید نمود وسنت خلفاء راشدین که درین حدیث شریف بمقابله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگرچه حکما داخل سنت هست لا محاله بمقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت ومحدث نموده
خواهد شد چنانچه حضرات خلفاء راشدین ودیگر صحابه کرام رضی الله عنهم وغیرهم اطلاق فرموده اند ازانجمله اینکه شعرانی
در کشف الغمه روایت نموده کان ابو امامة الباهلی رضه یقول احدثتم قیام شهر رمضان ولم یکتب علیکم فدوموا علی
ما فعلتم ولا تترکوها فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء

رضوان الله فما رعوها حق رعایتها الآیة آری ازین حدیث شریف مستفاد شده که سنت خلفاء راشدین در محدثات
امور باین معنی که مذموم است داخل نیست و مراد از ذم محدثات امور ذم اموریست که مزاحم و معارض و مضاد سنت باشد پس چیزیکه
از ان در کدامی سنت خللی پیدا نشود و از مستحسنات علماء دین باشد آنهم لا محاله از محدثات امور یعنی مذموم خارج است **قوله** اتباع صحابه و طریقه
کبار نیز موجب نجات از نار است الخ **اقول** بیشک نزد اهلسنت همچنانست اما اسماعیلیه نجدیه را تکلم باین کلمه زیبا نیست میدانی که
اسماعیلیه بسیاری را از امور را که از صحابه کرام ماثور اند و انکار جمهور صحابه کرام هم بران ثابت نیست بلکه جمهور ائمه دین همان امر را
فرموده اند داخل بدعات ضلالت میکنند از انجمله است زیارت قبور در حق نسا که مروی و منقول است از حضرت سیدة النساء
و حضرت صدیقه کبری رضی الله تعالی عنها طرفه آنکه از حضرت صدیقه رضی خود حدیث صحیح در باب جواز از حضرت سرور عالم صلعم منقول است
که نزد جمهور ائمه دین معمول است در صحیح مسلم در حدیث طویل از ام المومنین رضی آورده قلت کیف اقول لهم یا رسول الله قال قولی
السلام علی اهل الدیار من المومنین و المسلمین یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین الحدیث و در فتح الباری در بیان قول حضرت
صدیقه رضی آورده روی الحاکم من طریق ابن ابی ملیکة انه راها زارت قبر اخیها فقال لها قد نهی النبی صلعم عن ذلک قالت
نعم ثم امر بها الخ در فتح المنان آورده که اکثر علما بثبوت رخصت اند برای مردان و زنان [illegible] ثلاثة سوی احمد و از وی روایت
است پس بیهوده دانسته این فعل را در بدعت ضلالت داخل نمودن محض سفاهت است و از انجمله است استمداد و استغاثه و استشفاع
و استعانت از حضرت جناب رسالت مآب صلعم و ندای آنجناب بر وقت حاجت که نجدیه بشرک قرار میدهند با وجودیکه از صحابه کبار و آثار
بسیار ثابت است علامه ابن حجر در جوهر منظم در بیان استشفاع و استغاثه و توسل بعد ذکر صلوة حاجت نوشته و من ثم استعمل
السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم بعد وفاته صلعم فقد علم عثمان بن حنیف رضی من کان له حاجة عند عثمان رضی و رواه الطبرانی الخ
علامه خفاجی در شرح شفا بعد صلوة الحاجت نوشته و هذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف رضی یعلمه الناس و قد اخرجه
الحلبی من طرق متعددة و تکلم سبقی فیه بشبهة الخ قاضی عیاض در شفا آورده ان عبد الله ابن عمر رضی خدرت رجله فقیل له اذکر
احب الناس الیک یزل عنک فصاح یا محمداه ملا علی قاری در شرح نوشته ای فنادی یا محمداه [illegible] و کانه رضی الله عنه قصد به
اظهار المحبة فی ضمن الاستغاثة الخ علامه خفاجی نوشته و قد روی مثله لابن عباس رضی و ذکره النووی فی اذکاره و روی
ایضا عن غیرهما و هذا مما تعاهده اهل المدینة الخ در جذب القلوب آورده حافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام از امیر المومنین
علی ابن ابیطالب رضی الله عنه می آرد که بعد از دفن آنسرور صلعم بسه روز اعرابی آمده خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول الله
آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو خوانده آیت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم الآیة و من خود ظلم کرده ام
و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از قبر شریف ندا آمد قد غفر لک الخ و در روایتیست [illegible] یا رسول الله استسق لامتک
وقت قحط در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عمر رضی و باز شخص رضی بزیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیغام بحضرت
فاروق رضی و مطلع شدن آنحضرت رضی بران واقعه که در کتب خلاصة الوفا سمهودی و غیره از بلال رضی مرویست معروف

دشہ بہت بالجملہ استمداد و استشفاع و استغاثہ از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول و فعل و تقریر صحابہ کرام ثابت
است بلکہ بعد صحابہ کرام ہم کسی از ائمہ عظام منکر استمداد و استشفاع نشدہ و کافہ علما حنفیہ و شافعیہ و مالکیہ و حنبلیہ در آداب
زیارت قبر مبارک نوشتہ اند کہ شفاعت و مدد از آنحضرت صلعم سوال کند البتہ از ابن تیمیہ انکار آن نقل نمودہ اند کہ ائمہ
محققین انرا رد فرمودہ اند امام سبکی در شفاء الاسقام نوشتہ اعلم انہ یجوز و یحسن التوسل و الاستغاثۃ و التشفع
بالنبی صلعم و جواز ذلک و حسنہ من الامور المعلومۃ لکل ذی دین المعروفۃ من سیر الانبیاء و المرسلین و السلف الصالحین
و العلماء من المسلمین و لم ینکر ذلک احد من اہل الادیان حتی جاء ابن تیمیہ فتکلم فی ذلک ابتدع ما لم یسبق الیہ فی سائر الاعصار
و حسبک ان انکار ابن تیمیہ الاستغاثۃ و التوسل قول لم یقلہ عالم قبلہ و صار بہ بین اہل الاسلام مثلۃ الخ ملخصاً **قولہ** پس طریقہ
ایشان از محدثات امور نباشد الخ **اقول** البتہ طریقہ اصحاب از محدثات امور بمعنی قسم دوم یعنی مزاحم سنت کہ اتباع آن مخالف
اتباع سنت باشد نیست اگرچہ بمعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابہ کرام بلحاظ سنت نبودن اطلاق محدث و بدعت فرمودہ اند
قولہ چون در اصول مقررست جموع و اسماء جموع معرفہ باضافہ مفید عموم و استغراق می باشد معلوم شد کہ نجات و خیریت منوط
بعموم اصحاب و تقریر سنت الخ **اقول** بموجب بسیاری از دلائل و دیگر احادیث اینقدر البتہ حق و درست است کہ اقتدا اگر کدامی
صحابی در امری کہ سہواً یا خطاءً صریح مزاحم یکدامی حدیث آنحضرت صلعم یا مخالف اتفاق جمہور صحابہ کرام و سواد اعظم سرزدہ
باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجوح مخالف سواد اعظم نتوان داد گو صاحب آن قول را در خطاء اجتہادی معذور باید داشت
اما حصر قابلیت اقتدا در اجماع و حمل خیریت اصحاب بر عموم مجموعی و سلب خیریت از افراد آنحضرات بحوالہ علم اصول نمودن
قولی بہت ضعیف و سقیم و کیدیست سخیف و عظیم کہ در ان نجات طائفہ خودش پیدا نشستہ بحوالہ علم اصول بردہ داشتہ
تفصیلش اینکہ ہرگاہ اسماعیلیہ نجدیہ بسیاری از افعال جزئیہ فرعیہ و مسائل اختلافیہ فقہیہ را با وجود ثبوت بالتواتر از صحابہ کرام بعدم
مزاحمت کتاب و سنت آنحضرت صلعم داخل بدعات ضلالات ساختند و بی باکانہ در میدان تکفیر و اشراک تاختند و اہل حق احادیث
خیریت صحابہ پیش فرمودند حالا اختیار رسالہ باقتضاء بعض مقتدایان خود پیران بہت بیگار و کہ طائفہ اسماعیلیہ را از مضیق
ضلالات بیرون آرد لہذا ہر چہ در دلش می آید بیفہم و شعور می سراید و بحوالہ علم اصول کمال نامعقولیت خود ظاہر می نماید
حاصل مطلب اسماعیلیہ آنکہ عموم و استغراق اجماع و اتفاق را میخواہد پس خیریتی کہ منوط باصحاب است در ہمان افعال است
کہ اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکہ انچہ ثبوت مرجح بودنش از اکثر اصحاب یا ثبوت سکوت باقیین بلا نکیر
احدی بودہ باشد آنہم بمنزلہ سیر و خلق جمیع صحابہ است پس خیریت سیر صحابہ آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق مجموعی بودن
اتباع آن موجب نجات از نار از احادیث شریفہ مستفاد نیست و استدلال باین بنقل اجماع درست نیست فقط **اقول** مسلم است کہ
جموع معرفہ حسب تصریح اہل اصول مفید عموم شمولی و علماء عربیت ہم الاضافۃ کاللام مینویسند اما التزام عموم و استغراق برای
اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت بجمیع اصحاب یا اکثر بلا نکیر احدی و باطل بودن استدلال بجز اثبات نقل

اتفاق مجموع که مظنون صاحب رساله و معتقد ایشان است هرگز از مقررات محققه جمهور اهل اصول و عربیت علاقه ندارد چه موافق
مذهب منصور منشاء او ازین عموم عجب عرف شایع کتاب و سنت تعلق حکم به هر یک فرد است پس استفاده از احادیث خیریت هر یک صحابی است
نمیدانی که استفاده منشاء او از قول اهل حق اصحاب النبی عدول و روایته صحابه مقبول عدالت هر یک صحابی است پس روایت هر یکی از ایشان
مقبول است و قول منکر و جاحد عدالت و خیریت یکی از ایشان جارح قادح ایمان مطرود و مخذول نه آنکه حسب تخیل او کو چیزیکه آنرا
جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب یا سکوت باقیین بلانکیر احدی روایت فرموده باشد فقط آن مقبول شود و حصر عدالت مجموع ازین
قول استفاده شد و عدالت و قبول روایت منوط بعموم مجموع گردد و شاید که اسماعیلیه نجدیه از همین جا بسبب همین سوء فهم جرح و قدح
در ثبوت عدالت اجله صحابه کرام جائز میدارند با وجودیکه خود را از اهل سنت می شمارند چنانچه حدیث یا عباد الله اعینونی را که حضرت
عتبه بن غزوان رضی مرفوعا روایت فرموده اند و ائمه است مثل صاحب حصن حصین و امام طبرانی و امام نووی و غیرهم مجرب و معمول
داشته اند و علما ثقات تا نزاحسن نوشته اند چنانچه از شرح حصن حصین و اذکار و غیره ظاهر است و اینهمه با قتباس اسماعیلیه
در نسخها منسوخ نه ظلفر جلیل مسلم داشته بود که در نسخ مطبوعه لکهنو و دهلی و بمبئی موجود من بعد که اسماعیلیه نجدیه را بنا بر پاسداری
ملت نجدیت فسخ بیان سابق ضروری افتاد و صاحب نسخه ناسخه کانپور بتحریف عبارت سابقه بیان حدیث شریف مجرب و
معمول به را مردود و مخالف کلام الله و عامل و فاعل آن و مستدل بدان را ضال و گمراه قرار داده و در جوش بیان بسطر یا
هذیان نوشته که ایک راوی اس حدیث کا عتبہ بن غزوان مجہول الحال ہے عدالت اور تقوی اوسکا معلوم نہیں انتہی بلفظه
الخبیث و اینقدر هم خیال نکرده که شراح مشهورین حدیث در ذیل شرح این حدیث که مروی بروایات متعدده است در مسند
معتبره ایات بجرح روات مجروحین بتفصیل و تصریح فرموده اند اگر حضرت عتبه رضی الله عنه مجهول الحال میبود البته شراح را
در شرح این حدیث بذیل جرح روات جرح آنحضرت هم می شاید نمود حالا بر سر اصل سخن میرسم که برای استغراق اجماع اتفاق مجموع
ضروری نیست بلکه حکم استغراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی بر جزئیات و منشاء استغراق مثل مفرد و کل است مضاف
سوی نکرات علامه تفتازانی در مطول فرموده الحاصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یطلق علی نفس الحقیقة من غیر نظر
الی ما صدقت الحقیقة علیه من الافراد و هو تعریف الجنس و الحقیقة و نحوه علم الجنس کاسامة و اما علی حصة معینة منها واحدا کان او
اثنین او جماعة و هو العهد الخارجی و نحوه علم الشخص کزید و اما علی حصة غیر معینة و هو العهد الذهنی و مثله النکرة کرجل و اما علی کل الافراد
و هو الاستغراق و مثله کل مضافا الی النکرة الخ و مسلم الثبوت جل الجمع المحلی باللام الاستغراق یشمل الافراد کلها مثل المفرد کما ذکره ائمة
الاصول و النحو و دل علیه الاستغراق و صرح به ائمة التفاسیر فی کل ما وقع فی التنزیل من هذا القبیل نحو اعلم غیب السموات و علم
آدم الاسماء کلها و الله یحب المحسنین و ما هی من الظالمین الی غیر ذلک لذلک صح بلا خلاف جاءنی العلماء الا زیدا مع امتناع
قولک جاءنی کل جماعة من العلماء الا زیدا علی الاستثناء المتصل الخ و مسلم است و بالجملة فالقول بان الجمع یتعلق الحکم
[illegible] من الافراد مثنی کان او ... و سفیا ما قرره الائمة و شهد به الاستعمال الخ بالجملة برای عموم و استغراق تعلق حکم با اجتماع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که خیریت افراد صحابه کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
مجموع گردد و تنبیه لذلک زیاده تفصیل انشاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث باصحابی بایهم اقتدیتم اهتدیتم که از مسلمات
مستندات اصول و فروع طائفه اسماعیلیه است گو بعض علما را دران کلام هم باشد لیکن دین اسماعیلیه را میکنند و ادعا
فاسد ایشان را که بر افعال ماثوره از صحابه کرام با وجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قوله مقتبا و از سیرت قوم و رواج رسم القوم بود الخ اقول در اثر مذکور تمسکوا بما اقتطعتم من اخلاقهم و سیرهم فانهم علی الهدی
المستقیم مقابله جمیع بجمیع مقتضی انقسام آحاد بر آحاد است پس بموجب این قول جواز تمسک بسیرت هر صحابی و بودن هر یکی ازیشان
بر هدایت ثبوت رسیده پس اسماعیلیه بحذیره را چه مفید گردیده قوله اما مسائل قیاسیه الی آخره اقول اولا بر تقدیر بودن
مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیه است مسائل قیاسیه
اجماعیه همه داخل بدعت مذمومه شدند استثنا را آن معنی ندارد چه هر گاه حرمت امری از شرع شریف ثابت گردید اهل قیاس
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید و رنه بموجب تقاریر اسماعیلیه اهل قیاس و اجماع را بحصول رتبه
نسخ شریعت اقرار باید نمود که و هر جا همین تقریر ایشان میکنند و ثانیا بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صاحب رساله که بسیار
از مسائل قیاسیه مجتهدین را داخل بدعات شرعیه میکنند و برای تائید خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از تعیین
نا توان دریافت قوله اما تقیید مسائل قیاسیه اجماعیه بمجتهدین الخ اقول تقییده و تحقیق مستندین صاحب رساله
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج در عمومات شریعت و تضمن شیء خیر و برکت است
پس برای اینامر حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس شرعی نتوان گفت بلکه اجرا حکم عمومات اقوال شارع مجتهدین
بر افراد جزئیه آنها همچنانکه فهم احکام از مانند ظاهر و مفسر هم مختص بمجتهدین نیست علامه محمد در بحث اثبات سنیت ذکر تسمیه
در بدایت هر کار کتابی بطور اعتراض و جواب گفته فان قیل استنباط الحکم الشرعی من الادلة انما هو منصب المجتهد در ذیل جوابش گفته
واما فهم الاحکام من نحو الظاهر والنص والمفسر فلیس مخصوصا به بل یقدر علیه العلماء الاعلام منه الخ علامه شامی در بحث جواز رفع
اصوات تکبیرین لقصد تبلیغ مقتدیان بدون زیادت رفع صوت یا اظهار نغمات ملحق بکلام نوشته وحیث کان مناط الفساد
عندها کون اللفظ افید به معنی لیس من اعمال الصلوة کان ذلک قاعدة کلیة یندرج تحتها افراد جزئیة منها مسئلتنا هذه
اذا ما تکلمت اذا لم یقصد الذکر بل بلغ فی الصیاح لاجل تحریر النغم والاعجاب بذلک یکون قد افاده معنی لیس من اعمال الصلوة
ولا یکون ذلک من القیاس بل هو تصریح بما تضمنه کلام المجتهد او دل علیه لانه المساواة الخ ازین جا ست که کافه علمای محققین
مستندین صاحب رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص مجتهدین در بسیاری از امور مخصوصه بلحاظ بودن آنها از افراد
مستحسنات عامه و نه مزاحم بودن آنها بکدام سنت حکم باستحسان نموده اند بالجمله حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه بشرط عدم مزاحمت
و مخالفت کافه علما روا میدانند از عهد مجتهدین نموده آمده اند اگر چه موافق مذهب اسماعیلیه این همه علمای کرام ضال و گمراه باشند

قوله منها ما اخرجه المسلم قال رسول الله صلعم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد الخ **اقول** درین حدیث شریف و همچنانی حدیث
من احدث فی امرنا ما لیس منه فهو رد و دیگر احادیث شریفه حسب تفسیر و شرح ائمهٔ دین هیچگونه تائید ملت اسماعیلیه نجدیه نیست بلکه بتصریح
جمهور ائمهٔ دین سوراسه اسماعیلیه را از بیخ و بن برمیکند باری اگر صاحب رساله را از ان سر و کاری نیست تا ببیند که قطب اسماعیلیه در باب
سنن و در شرح حدیث شریف نوشته اند در لفظ ما لیس منه یه اشاره هی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت
کی نهوا نهین هی الخ و کفی بحجة علیهم از همین جا مطلب دیگر احادیث را که بی فهمیده وارد نموده باید فهمید حالا حال ایراد آثار باید دید
قوله منها ما قاله صاحب احکام الاحکام ان ابن عمر رضه قال فی صلوة الضحی انها بدعة الخ **اقول** هرچند این اسمٰعیلی از سفاهت
خود این قول حضرت ابن عمر رضه در ذیل بدعت شرعیه که حسب عقیده اش قابل انقسام نیست و مستلزم ضلالت است آورده لاکن نفهمیده
که اگر حضرت ابن عمر رضه اقرار بدعت بودن صلوة ضحی نموده اند بار باستحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند پس موجب
مذهب اسماعیلیه بجهت استحسان بدعت شرعیه البته معاذ الله تعالی در ایمان شان خللی آمده باشد در این صورت استدلال بقول آنحضرت
رضی الله عنه نمودن بیخ خود برکندن است ندانم که طایفهٔ وهابیه را با چه و او عار و بیزاری چه عداوت با صحابه کرام مسطور است
که بنا فقانه لب بتعظیم میکشایند و معهذا جا بجا مطاعن راجع باقوال و افعال آنحضرات مینمایند عن مجاهد قال دخلت انا
و عروه ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر رضه جالس عند حجرة عائشة رضه و الناس یصلون فی المسجد فسألناه عن صلوتهم فقال
ابن عمر رضه بدعة و نعمت البدعة و قال ایضا رضی الله تعالی عنه ما ابتدع المسلمون افضل من صلوة الضحی کذا فی الفتح و سفر السعادة
و غیرها مخفی مباد که در ایام صحابه کرام که جوق جوق انام در اخل اسلام میشدند مر عوام را تمیز احکام حاصل نبود و حد آن فرض
از سنت و سنت از مستحب بی اظهار آنحضرات روشن نمود بسیاری از آنحضرات حسنات خود گاهی بامور خیر با وجود تصریح فضیلت
و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدث میفرمودند بسیاری از آنحضرات بسیاری از مستحسنات مسنونه را بنیت تسهیل عباد
ترک مینمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنا بر التزام و مداومت مستحبات و اعلان و اظهار نوافل عبادات بر دیگران از صحابه و
تابعین انکار شدید میفرمودند مگر این همه بنظر تحقیق مبطل استحباب و خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فضیلت مداومت هم نیست
چه جای آنکه مستلزم حرمت و موجب ضلالت گردد قال فی غنیة الطالبین قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی من ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رضه انه قال ما صلیت منذ اسلمت الا ان اطوف بالبیت و انها البدعة و نعمت
البدعة و انها لمن احسن ما احدثه الناس و کان ابن مسعود رضی الله تعالی عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل علی رد ما قد سنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها
انما ارادوا ذلک لیلا تشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط العبادة فطلبوا التسهیل
علیهم الخ در غنیة المستملی آورده و روی عن علی بن ابی طالب رضه انه کان یمشی خلف الجنازة و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما یمشیان
امامها فقال علی رضه ان فضل الماشی خلفها علی الماشی امامها کفضل الصلوة المکتوبة علی النافلة و یروی کفضل صلوة

الجماعة علی صلوة الفجر وانهما یعلمان انه لکنهما یسهلان علی الناس رواه سعید بن منصور الحافظ الطحاوی الخ ونیز دران
دربیان اثبات الوسیہ انحراف مصلی از جانب یمین قبلہ نوشتہ وما فی الصحیحین وغیرہما من حدیث ابن مسعود رضہ قال لا یجعل
احدکم للشیطان شیئاً من صلوتہ یری ان حقا علیہ ان لا ینصرف الا عن یمینہ لقد رأیت رسول اللہ صلعم کثیرا ینصرف عن یسارہ
لا یعارض ذلک لان فعلہ صلعم ذلک تعلیما للجواز مع محبتہ للتیامن واعتیادہ بہ ہو مراد ابن مسعود رضہ فانہ انما نہی عن ان یری
الانصراف عن الیمین حقا لا یجوز غیرہ الخ درہوا ہیب بیان اذان ثالث جمعہ کہ از محدثات حضرت عثمان رضہ است نوشتہ عن
ابن عمر رضہ انہ قال للاذان الاول یوم الجمعۃ بدعۃ فیحتمل ان یکون قال ذلک علی سبیل الانکار وان یکون اراد انہ لم یکن
فی زمنہ علیہ الصلوۃ والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنہ صلعم یسمی بدعۃ لکن منہا ما یکون حسنا ومنہا ما یکون غیر ذلک الخ از ہمین
مقام حال استدلال بدیگر آثار حضرت ابن عمر وابن مسعود وغیرہما رضی اللہ تعالی عنہما باید فہمید اما برای زیادت تفہیم تعرض بکلید
روایت دیگر ہم نمودہ میشود تا معلوم گردد کہ ایراد ہمچو روایات در بحث بدعت شرعیہ کہ نزد او منحصر در ضلالت است کمال جہالت است
قولہ روی عن مجاہد قال دخلت مع عبد اللہ ابن عمر مسجدا قد اذن فیہ فثوب المؤذن الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح موطا
امام محمد فرمودہ روی الترمذی وابن ماجۃ من حدیث ابی لیلی عن بلال قال امرنی رسول صلعم ان لا اثوب فی شیٔ من الصلوۃ
الا فی الفجر ولہذا قال اصحابنا المتقدمون ان التثویب مکروہ فی غیر الفجر الا ابا یوسف فانہ لم یکرہ فی حق امراء زمانہ لاشتغالہم
بامور المسلمین وقال اصحابنا المتاخرون انہ حسن فی کل صلوۃ الخ پس اولا انکار حضرت ابن عمر رضہ عنہ بر خصوص امریکہ بظاہر
مزاحم ومخالف کدامی حدیث شریف باشد سوید مذہب طائفہ اسماعیلیہ نیست کہ بنا بران ہر امر را کہ سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
ومخالفت کدامی حکم شارع وبا وجود استحسان ائمہ دین موجب ضلالت بلکہ مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اعتقاد نمودہ آید پس
باستدلال این اثر ابن عمر رضہ خود پسند گردیدن واز استحسان می عنایہ رضی اللہ تعالی عنہ بسیاری امور را با وجود اطلاق بدعت
واقرار بعدم ثبوت از سنت چشم پوشیدن محض سفاہت است واز ہمین قبیل است ذکر دیگر بسیاری از آثار کہ انکار مجتہدی بسبیل اجتہاد
خود امری را بخیال لزوم مزاحمت کدامی امر مخصوص محدود شرعی ولحاظ مخالفت کدامی سنت ماثورہ اسماعیلیہ را در اثبات عقیدہ
مخترعہ شان مفید نیست وثانیاً درین خصوص یعنی مسئلہ تثویب ہم ہرگاہ بسیاری از ائمہ دین بحکم استحسان فرمودہ اند پس حکم
بدعت شرعیہ چنانکہ اسماعیلیہ بیجا نمودہ اند بران جاری نمودن مردود است **قولہ** ان ابن عمر رضہ الی قولہ اجمع الیہم فاخبرہم
انہا بدعۃ الخ **اقول** ازین اثر ہم تایید عقیدہ اسماعیلیہ ثابت نیست اولا کہ حضرت ابن عمر رضہ در بیان امریکہ دیگران انرا
سنت سیہ انگاشتند سنت نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند نہ آنکہ عموما وکلیتہ بر ہر امریکہ سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
وبا وجود دخول در عمومات مندوبات حکم لزوم ضلالت فرمودہ باشند وثانیاً درخصوص این امر ہم ہرگاہ کہ در مذہب
امام شافعی ودیگر بسیاری از صحابہ وتابعین ندب وسنیت آن ثابت است پس بر مرتکب این فعل بلکہ بر قائل ندب وسنیت آن
حکمی کہ اسماعیلیہ بر مرتکب بدعت شرعیہ لازم نمودہ اند تصور نمودن محض سفاہت است واستدلال بقول حضرت ابن عمر رضہ

برای تائید اسماعیلیه نمودن مبتنی بر جهالت است و در سفر السعادة گفته ابن حزم میگوید فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این
خفتن میان سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعض از علماء در نصرت این مذهب یک جلد تصنیف کرده اند
و جمعی از مشائخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قایل و انرا بدعت شمارند و جماهیر علماء طریق مستقیم
توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده اند الخ **قوله** و قال فی القنوت الذی کان یفعله الناس فی عصره انه بدعة الخ
اقول اولا که افعال صلوة و هیئت آن اصل دران توقیف و تحدید است پس اگر بر او خال امری بطور سنیت در نماز باوجود عدم
ثبوت آن دران موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهد بسبب لزوم مزاحمت هیئت محدوده نموده آید موید مذهب طایفه اسماعیلیه
نیست که در هر امر گو محدود و مقید بقیود نباشد باوجود عدم مزاحمت بفعل شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده آید
و ثانیا و خصوصا این امر هم حکم بدعت شرعیه بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه در مذهب امام مالک و امام شافعی و
بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراهت آن ثابت پس بر مرتکبان آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه بر اهل بدعت شرعیه لازم کرده اند
باطل است **قوله** عن علی رضی الله تعالی عنه انه خرج الی المصلی فرای قوما یصلون الخ **اقول** اولا که روایت منع و نهی را
معارض است آنچه بسیاری از مفسرین و فقهاء در باب عدم نهی و منع از حضرت وی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند
در تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه رای فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل
الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ و ثانیا درین امر در سلف اختلاف بوده است
بعض ائمه دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز میفرمودند و بعض دیگر برای اظهار
اینکه کسی انرا سنت نداند ترک می نمودند و بعض دیگر حسب اجتهاد خود قایل کراهت تنزیهی هم بودند که تفصیلش در شروح موطا
امام مالک علیه الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
و قطع نظر ازین همه از نفس روایات اثر حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
ثابت است در مردمان بودند و دران زمان غیر صحابه و تابعین نبود پس مسائل فرعیه اجتهادیه را که در ان ائمه دین از صحابه و تابعین و دیگر
مجتهدین بدلائل شرعیه حسب اجتهادات خود اختلافها دارند داخل بدعت شرعیه کما نر آنرا منجر بر ضلالت میگوید گردانیدن
و دران تائید اسماعیلیه نمودن است قوله باحال از جمله انصاف عاطل که همین نافهمی او بسیاری از مبطلین بوده است در شرح مقاصد بعد ذکر
اختلافات ماتریدیه و اشعریه گفته و المحققون من الفریقین لا ینسب احدهما الآخر الی البدعة و الضلالة خلافا للمبطلین حتی ربما جعلوا الاختلاف
فی الفروع ایضا بدعة و ضلالة کالقول بحل متروک التسمیة عمدا و عدم نقض الوضوء بالخارج من غیر السبیلین و جواز النکاح بدون الولی
و الصلوة بدون الفاتحة و لا یعرفون ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
و لا دل علیه الدلیل الشرعی الخ درین مقام فایده دیگر هم ذکر کردن ضروریست و آن اینکه مسائل فرعیه اجتهادیه ائمه دین را که آنحضرات
از موارد و مطالب احادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیاری از نادانان از نافهمی خود صرف الفاظ که دیگر

حدیث دیده واز دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم ائمهٔ دین را مخالف شریعت و فراهم سنت قرار میدهند
و اختلاف ائمه امت را که صریح رحمت است هم بلکه شقاق ضلالت می نهند و تابعین آنحضرات را ضالین و مبتدعین میگویند منشاء
اینهمه خرافات جهالت است و پس بیجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکنم امام محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود در روایت
فرموده حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلعم لنا لما رجع من الاحزاب لا یصلین احد العصر
الا فی بنی قریظة فادرک بعضهم العصر فی الطریق وقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک فذکر ذلک
للنبی صلعم فلم یعنف احدا منهم الحدیث **قوله** منها ما اخرجه البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین هر دو اثر هم هیچگونه مذهب
اسماعیلیه ثابت نگردیده بلکه بطلان مذهب اسماعیلی ثبوت رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت صدیق اکبر رضی تسلیم حضرت زید رضی
ثابت شد که عدم فعل آنحضرت صلعم امری است مستلزم عدم جواز آن امر و ممنوعیت نیست و امریکه خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگرچه آنحضرت
صلعم نکرده باشند حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر حاشیه نسخه صحیح بخاری مطبوعه مطبع احمدی از لمعات نوشته **قوله**
هذا والله خیر فیه انه بدعة حسنة ومن البدع ما هو واجب ومنه ما هو مستحب الخ و از طیبی آورده فیه اشعار ان من البدع ما هو حسن
و خیر الخ **قوله** عن حفص بن عاصم قال کنت مع ابن عمر فی سفر الخ **اقول** درین اثر حضرت ابن عمر رضی اصلا مذکور نیست که کسیکه
سوای دو رکعت در سفر تطوع خواهد نمود گمراه خواهد شد تا اسماعیلیه را مفید باشد بلکه در حاشیه صحیح بخاری مطبوعه دهلی آورده
قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فرای بعض اصحاب النبی ان یتطوع الرجل فی السفر وبه یقول احمد و اسحاق ولم یر طائفة
من اهل العلم ان یصلی قبلها ولا بعدها ومعنی من لم یتطوع فی السفر قبول الرخصة ومن تطوع فله فی ذلک فضل کثیر وهو قول اکثر
اهل العلم یختارون التطوع فی السفر الخ بلکه در مشکوة شریف روایت کرده عن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله
یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه رواه مالک بالجمله آوردن اینگونه آثار فرعیه رخصت به بدعت شرعیه از کمال نافهمی است **قوله** روایاتی که نفی
نیز تائید این تفسیر میکند الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل طائفه اسماعیلیه که خیانت و خدیعت شعار ایشان است اصلا
روایاتیکه آنحضرت در رسائل خود آورده اند از آن اقوال هرگز تائید تفسیر مقبول ایشان حاصل نمیگردد چه در بعض اقوال دلیل کراهت
و بدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات و صحابه کرام و تابعین عظام متوهم میگردد و ظاهر است که بر تقدیر تسلیم آن روایات و تمامیت
تقریب مستحسنات تبع تابعین و دیگر مجتهدین البته ضلالت خواهند شد و از بعض روایات عدم نقل از آنجناب صلعم و اصحاب یعنی خلفا
دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر مستحسنات تابعین هم بدعت شدند و از بعض اقوال مورده رسائل این طائفه مفهوم میگردد
که مجرد عدم نقل از آنجناب رسالت مآب صلعم دلیل بدعت بودن آن است برین تقدیر مستحسنات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعیه میشوند که
در ضلالت است ایشان همچو اقوال پریشان تائید خود فهمیدن محض سفاهت است چه این اقوال صریح مخالف تحقیق و تفسیر مختار صاحب رساله
و ثانیاً از حکم بعض علما بکراهت امری در کدام مسئله جزئیه فرعیه اصل عقیده مخترعه اسماعیلیه که صاحب رساله ادعای اجماع بر آن
چگونه ثابت شود علی الخصوص وقتیکه اکابر معتقدین صاحب رساله در کتب مشهوره بر بسیاری از مسائل امور مذکوره و امثال آن

بجهت دخول شان اندراج در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
بلکه با وجود عدم نقل از صحابه و تابعین و تبع تابعین حکم باستحسان و استحباب فرموده باشند **قوله** بر این تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ **اقول** باطل محض است چه امور بسیار که صاحب رساله درین تفسیر مندرج میگرداند صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت
حسن و مستحب فرموده اند **قوله** لهذا قائلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذمومه همین مفاد کرده اند الخ **اقول** صاحب رساله که در تفسیر مذکور
لفظ ثبوت آورده حسب تصریحش مفاد از آن ثبوت مخصوص بدلیل خاص است و قائلین تقسیم بدعت در تفسیر بدعت مذمومه نفی ثبوت بوجه عام
معتبر داشته اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات مقید داشته اند چنانچه صاحب رساله خود از ابن حجر مکی سابق ازین آورده
ما احدث علی خلاف امر الشارع و دلیله الخاص او العام الخ حجة الاسلام در احیاء العلوم آورده انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة القویمة
او تکاد یفضی الی تغییرها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده ان کانت تندرج تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة و ان کانت
مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة مستقبحة الخ ازین جا آشکار است که تقسیم بدعت از اقوال شان ظاهر است از عهد صحابه کرام الی
هذه الایام بسیاری از امور را که حسب تفسیر صاحب رساله و تصریحش بدعت شرعیه اند با وجود اطلاق بدعت حسن و مستحسن فرموده اند **قوله**
منکرین تقسیم چنین محدث را بدعت نمیگویند الخ **اقول** کذب محض است قطع نظر از تصریحات دیگر علماء اعلام در همین صفحه که بحواله علامه ابن
حجر مکی و ملا علی قاری نموده بر اهل علم مخفی نیست که اینها بسیاری از امور را بدعت حسنه میگویند که از انجمله است اهتمام مجالس و اذکار حضرت سید الابرار
و اداء انواع عبادات بجهت اظهار شکر نعمت در ایام ولادت با سعادت و معهذا منکرین ابطال آن مستحسنات مینمایند بطوریکه علی الاطلاق میطلبن جمله
مستحسنات آنحضرت بر تقدیر تمامیت خواهد گردید پس این ادعا که چنین محدث را که قائلین تقسیم همان محدث را بدعت حسنه میگویند منکرین تقسیم
بدعت نمیگویند بلکه داخل سنت میدارند بطلانش بثبوت رسید **قوله** ازینجا مصرح شد که محدثیکه بدلیلی از دلائل شرعیه ثابت نباشد
بالاجماع بدعت حسنه نبود الخ **اقول** از ما قبل بثبوت رسیده که صحابه کرام و غیرهم بسیاری از امور را بدعت حسنه فرموده اند با وجودیکه
صاحب رساله آن امور را داخل در معنی مختار خود میکند پس در معنی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حسن و قبح متفرع بر آن است اصحاب رساله را با اکابر
دین خلاف و شقاق است ادعای اجماع و اتفاق چه معنی دارد **قوله** نزاع در تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد **اقول**
بر مذهب علماء طائفه اسماعیلیه ما ورای سنت آنحضرت صلعم را بدعت شرعیه مستقبحه قرار میدهند و بسیاری از امور را با وجودیکه صحابه کرام
و مجتهدین علماء از بدعات حسنه شمرده اند در امثال آن وارد میکنند و باستدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم علی الاطلاق
حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا آنکه حکم بخلل اندازی اصل ایمان مثل شرک بر بدعات حسنه جاری میسازند و ثانیاً
بر مذهب مختار صاحب رساله گو عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلعم بلکه عدم فعل صحابه هم دلیل مخالفت نمی تواند شد اما معهذا موافق بیانش
نزاع لفظی نمیتواند شد بچند وجوه اولاً محققین قائلین تقسیم بدعت حسنه را غیر محدود میدانند بدلیل حدیث شریف چنانکه از مستندین صاحب
رساله نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسنه را منحصر موقوف بر قیاس و اجتهاد مجتهدین سابقین و تخصیص شان نداشته اند کما مر و یجیء
و ثالثاً بر تقدیر هم باقیست که امور یکه حسب تفسیر و تصریح صاحب رساله داخل بدعت شرعیه بوده اند بالاجماع مذموم و قبیح و ضلالت بوده اند

چنانکه ادعای اوست حالانکه بر همچو امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار و اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان فرموده اند **قوله** حسن تفسیر یکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر اولی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله برکناره فهم رسیده باز در صحرای جهالت آواره گردیده هرگاه حسب فهم او مابین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن و قبح و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه برین استعمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام بر اموریکه بخصوصها نزد شان از سنت نبوده اند معهذا اوشان حکم باستحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بنظر احکام شریعت که از ائمه مجتهدین منقول است کافیست بر احسن تفسیر یکه موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطور لغت بر خصوص سنت هم میتوان نمود با وجودیکه آنحضرات به نفس سنن آنحضرت اطلاق … نمی فرمودند بلکه در مقابله آن با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردید که این معنی خاص یعنی مالیس سنة رسول الله صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی کما لا یخفی علی اهل التحقیق **قوله** صحت انتاج کلام الخ **اقول** ائمه اهل سنت که موجب تقییدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گردد بر این تقدیر هم انتاج باطل میشود و الزام بطلان مضمون حدیث بر ائمه دین نهادن مبتنی است بر ندیدن کلام شان و نفهمیدن مرام شان معنی فقره اول اینکه هر محدثه یعنی امری که مزاحم سنت باشد بدعت سیئه است و معنی فقره ثانیه اینکه هر بدعت سیئه ضلالت است شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادة در شرح حدیث مذکور نوشته و هر امر محدثه و بدعت که مخالف سنت و مغیر آن باشد گمراهی است الخ ملا علی قاری در مرقات آورده قال فی الازهار کل بدعة ای سیئة ضلالة لقوله صلعم من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجره و اجر من عمل بها الخ اگر قائلین تقسیم هر محدثه مخالف سنت را بدعت سیئه و هر بدعت سیئه را ضلالت نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم میتوان نهاد و بدونه … خرط القتاد و ما … اند بعد از اصطلاحات و اختلاف محاورات و استعمال الفاظ بچند معنی پس بر جاهر کتب شرعیه خوب آشکار است که انکار از آن و اعتراض بر آن کار جاهلان سفاهت شعار است **قوله** تذنیب چون تقسیم بدعت امر غیر محمود است لهذا اکابر علماء و صلحاء با جتناب از بدعت و محدث الخ **اقول** این تذنیب عجیب تغلب است تذنیب خویش قطع نظر از آنکه استعمال لفظ بمعنی خاص بر قسم خاص منافی تقسیم بمعنی عام نیست العجب که ازین حکم اکابر علماء و صلحاء تقسیم بدعت امر غیر محمود شود حکم بان اکابر علماء و صلحاء بلکه سلف و خلف آنها بجواز بلکه استحسان بسیاری از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی رح که نقل کرده به بینید که حافظ بیهقی و امام نووی و علامه ابن حجر و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال رضی الله تعالی عنه المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتاباً او سنة او اثراً او اجماعاً فهذه البدعة الضالة و الثانی ما احدث من الخیر لا خلاف لواحد من هذه و هی غیر مذمومة و همچنین مقوله امامنا الاعظم که ذکر کرده در رساله … ملاحظه خود … بینید که از کافی در مسئله تعریف از حضرت امام اعظم رح آورده انه لیس بسنة و انما هو حدث احدثه الناس عن علمائنا … همچنان …

غنیه که آورده ببینید که در بیان غنیة الطالبین گفته وینبغی للامام ان لا یدخل فی الصلوٰة ولا یکبر حتی ینوی الامامة بقلبه
وان یتلفظ بذلک بلسانه کان احسن الخ حالا دریافت نماید که تلفظ نیت بزبان بمذهب مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نه ونیز
مقتدایان او بر فعل بدعت چه حکم نموده اند فضلا عن استحسانها واعتقاد جوازها بلحاظ اختصار رساله که مانع تطویل است بهمین قدر
اکتفا رفت اگر اقوال ائمهٔ دین درین باب جمع نمایم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد وکثیر من اقوالهم مشهور وفی رسائلنا مسطور **قوله**
در ابتدا مائة سابعه گردیده واول موجد ومخترع آن از ملوک شاه اربل شده واز علما یا عمر بن محمد بوده الخ **اقول** ان کلام صاحب
ستیر شامیه وغیره انچه نوشته همین قدر ظاهر که اول کسیکه در موصل این فعل کرده شیخ عمر بن محمد ملا بوده واز ملوک ولاشاه اربل اقتدا
بشیخ نموده پس انکار صاحب رساله ازین قدر دعوی صاحب رساله بثبوت نرسیده **قوله** کسیکه از علما در ان زمان تائید شاه درین عمل
بجا ساخت الخ **اقول** گو تصنیف رساله در ان زمان صرف این وجه نموده باشد اما تائید شاه درین عمل از علما مستفیض است وتصنیف
بستیر شامیه آورده وقد اثنی علیه الائمة منهم الحافظ ابو شامة شیخ النووی وقال مثل هذا حسن مندوب یشکر فاعله واثنی علیه الخ
وحافظ سیوطی در رساله خود آورده حضر عنده العلماء الصالحون من غیر نکیر الخ **قوله** فسق شاه اربل الخ **اقول** ولا هر تسمیه
بشهادت مستندین صاحب رساله مثل حافظ سیوطی وغیره صلاح وعلم وعدالت شاه اربل ثابت میشود ان شاء الله بضرورت تطویل رساله
بسط این بحث مفقود چه عدالت وجلالت شاه معتمد بودن اکابر علما کاملین واولیاء صالحین از فقها ومحدثین تحسیان السر
محافل برکات منازل فرموده اند کافی ووافی است برای اثبات اصل مقصود مثل امام جزری وشیخ عمر بن محمد موصلی وابو زرعه عراقی و
حافظ عسقلانی وحافظ سیوطی وامام حلبی وعلامه ابن حجر مکی وملا علی قاری وشیخ عبد الحق دهلوی وغیرهم جم غفیر که نام همه در چند
سطر رد اگر صاحب رساله همه این حضرات معه دیگر سلف وخلف را نیز که جمله عمر خود در اسلام بنقل شرع حضرت سید الانام صلعم اندیا
مستحسن داشته
در مستحبات این عمل ودیگر بدعات حسنه فاسق ومبتدع وگمراه بلکه حسب عقیده عامه طائفه خارج از اصل ایمان شمارد تا بدین لقدر
روایت لبریاکه از دینیات دست بردارد وثانیا از استعمال غنا وغیره علی الاطلاق جزم حکم فسق قطعی شاه اربل نمودن موافق تحقیق
مستندین صاحب رساله غیر صحیح است صاحب مائة المسائل در جواب سوال سیزدهم غنا مجرد از آلات لهو را در اموریکه در شرع جائز ومباح اند
نزد قبر وارد نشده داخل کرده وشاه عبد العزیز صاحب در جواب سوال عشره نوشته در استماع سماع غنا مجرد از ملاهی در مذهب حنفی روایات
مختلف آمده والصحیح آنست که جائز است واحادیث کثیره موید این روایت اند الخ وشاه ولی الله در بلوغ محدث وزینت بالدف در ختنا
وقت ... مباح نوشته وعلامه شامی در حاشیه در مختار بدلیل حکم اباحت ضرب نوبت برائ تنبیه نوشته وهذا یفید ان آلة اللهو لیست محرمة
بعینها بل بقصد اللهو بها اما من سامعها او من المشتغل بها وبه تشعر الاضافة الا تری ان ضرب تلک الآلة بعینها حل تارة وحرم اخری باختلاف
النیة والامور بمقاصدها وفیه دلیل لسادتنا الصوفیة الذین یقصدون بسماعها امورا هم اعلم بها فلا یبادر المعترض بالانکار کیلا
یحرم برکتهم فانهم السادة الاخیار **قوله** قال ابن خلکان الخ **اقول** اثبات ادعای فسق شاه اربل از تاریخ ابن خلکان محض بهتان است اگر
اول قدری حال سلطان بلفظ مختصر از بیان تاریخ ابن خلکان باید شنید اما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل فی ذلک

في ذلك ما فعله لم يكن شيء في الدنيا أحب إليه من الصدقة وكان له كل يوم قناطير مقنطرة من الخبز يفرقها على المحاويج وكان قد بنى أربع
خانقاهات للزمنى والعميان وكان يأتيهم بنفسه ويسأل عن الحال وبنى مدرسة رتب فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية وكان يسير كل سنة
دفعتين جماعة إلى بلاد الساحل الفرنج بها أسارى المسلمين من أيدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج وهو أول من أجرى الماء إلى جبل
عرفات ليلة الوقوف الخ وبعد جا بجا جود و جهاد و دیگر خصائل آن نوشته ولو استقصيت في تعداد محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفه
غنية عن الإطالة الخ باقی ماند حرف سماع غنا پس حال آن چنانکه ابن خلکان فرموده وكان يحب السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فإنه كان لا يتعاطى المنكر الخ
اگر صاحب رساله را از دیانت سر و کاری می بود حواله اثبات فسق سلطان بقاضی القضات علامه ابن خلکان نمی نمود فقیر میگوید که انسـ
غنا و سماع و لهو و لعب افواج و لشکر غازیان که بآلات طبول وغیره میکنند جزم حکم فسق نمودن باطل محض است چه این در حقیقت اظهار
قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام است و لعب لشکر و غنا و سماع افواج غازیان از احادیث صحیحه هم ثابت است از ینجاست که ملا علی قاری در مرقات
نوشته قال النووي اجازت الصحابة غناء العرب الذي هو انشاد و ترنم و حداء وفعلوه بحضرته صلعم وبعده ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين بتحريم
الغناء الى آخره قطع نظر از همه این و آن حضرت رساله اینقدر انصاف نماید که قاضی القضات علامه ابن خلکان قائل متصف بودن سلطان
بمجالس غنا بوده است یا قائل اتصاف آن بفسق و امور منکره با اینهمه حواله ابن خلکان برای اثبات قبائح و ذمائم سلطان بطلانش از اینقدر
ظاهر است و عیان **قوله** و حرمت غنا الخ **اقول** اولا این تطویل درین مقام محض لا طائل است و ثانیا از قول سابق به ثبوت رسیده
که حکم جزم فسق على الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله باطل است غایت بحث همین قدر است که نزد محققین مذهب ما غنا
و سماع لهو درست نیست اما بر اهل مذاهب دیگر حکم فسق و ضلالت هم در مسئله اختلافیه درست نیست دیگر اینکه بنام بنا جامع الفتاوى
وغیره آورده الغناء واستماع الملاهي وضرب المزامير والرقص كلها حرام ومستحلها كافر الخ اقول معلوم نیست که موافق دین و ایمان
مستند خویش و رفیق شیخ المشایخ خود ابن حزم ظاهری هم این حکم بتکفیر یا تبدیع و تفسیق عنایت میفرمایند یا نه **قوله** اما ابن دحیه
الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل مرام است اولا استحسان عمل مجالس ذکر مبارک برای ابن دحیه غیر مقصود است
بلکه از دیگر اکابر ائمه اسلام و اولیاء کرام و فقها و محدثین عظام هم معروف و مشهور است و دوم لیاقت را از اکابر محدثین ثقات
ابن دحیه در علوم حدیث وغیره و بودنش از اعیان علماء کرام و اخذ دیگر علماء کرام حدیث را از وی وغیر ذلک من المناقب الجليلة
نیز بیان نموده اند و توثیق وی فرموده اند از آنجا حافظ جلال سیوطی در بغیة الوعاة بتصریح فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن جميل
بن فرح بن دحية الكلبي الأندلسي الحافظ أبو الخطاب كان من أعيان العلماء ومشاهير الفضلاء متقنا لعلم الحديث وما يتعلق به
عارفا بالنحو واللغة وأيام العرب وأشعارها سمع الحديث ورحل له حدث عنه ابن الصلاح وغيره الخ واگر بعض تواریخ حکایات جرح آورده اند
دیگران بجواب آنهم پرداخته اند علامه تلمسانی در کتاب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب از تاریخ حافظ ابو الخطاب از کبار محدثین
وحفاظ ثقات بیان کرده نوشته وتكلم فيه جماعة فيما ذكره ابن النجار وقدره أجل مما ذكروه حدث بالمغرب ومصر والشام والعراق
وخراسان كان في تلك طلب الحديث وسمع من ابن بشكوال وببغداد من أبي الفرج ابن الجوزي وبأصبهان من أبي جعفر الصيدلاني وكان حصل الكتب

الاصول افاد وكان من اعيان العلماء ومشاهير الفضلاء متقنا لعلم الحديث وما يتعلق به الخ قطع نظر از آنهمه در كتب حديث و فقه مثل مواهب لدنيه و غنية المستملى و غير آنها استناد بكتب و استدلال بروايات موجود است پس هم صاحب رساله مردود است **قوله** دليل اول اين عمل الخ **اقول** اگر مراد از بدعت بدعت مذمومه سيئه است كه مضاد و مزاحم كتاب و سنت باشد پس حكم محل كلام است هرگز اجتماع و احتفال اهل اسلام براى مجلس استماع اذكار حضرت سيد الابرار صلعم مزاحم و مخالف كتاب و كدامى سنت نيست بلكه فضل آن داخل در فضائل مجالس اذكار است كه از احاديث ثابت كما مر و اگر مراد از بدعت مطلق چيزيست كه ماوراى سنت باشد على تفسير جماعة الطائفة الاسمعيلية يا امريكه بعد از قرون ثلثه يافته شده باشد على تفسير بعضهم پس قطع نظر از كلاميكه در آن است حكم بضلالت على الاطلاق لازم بودن خطاست چه از ائمه مجتهدين و غيرهم تقسيم بدعت بطرف حسنه و قبيحه ماثور است و نزد ايشان بدعت حسنه غير محدوده و غير مقصوره است و حكم لزوم ضلالت كه در حديث شريف وارد است بر هر امرى است كه مزاحم سنت و مغير و مخالف آن باشد چنانكه از كلام مستندين صاحب رساله هويدا است قطع نظر از آنچه در ما سبق گذشته سند ديگر بايد شنيد ملا على قارى در شرح عين العلم در جواب اعتراض نوشته ليس كلما ابدع منهيا عنه بل المنهى عنه ابداع بدعة سيئة مصادمة لسنة ثابتة وقد يكون البدعة حسنة وقد يكون واجبة وقد يكون مباحة الخ **قوله** اما عدم ثبوت آن از كتاب و سنت خود ظاهر است الخ **اقول** از افعال و اقوال آنحضرت صلعم اجتماع و تداعى براى مجالس اذكار الهيه و مواعظ دينيه و فضائل آن مجالس ثابت و ذكر حضرت خير الانام و احوال ارهاصات و وقايع ولادت و معجزات از اشرف افراد اذكار و بهترين عبادات است و همچنين دعوت اهل اسلام و ايصال ثواب بلا ريب ثابت از سنت خير الانام عليه الصلوة والسلام است و همچنان موجب ثواب جزيل بودن تعظيم و تبجيل آن سرور بدليل از كتاب و سنت بديهى است كه انكار آن كار لئيمان است و اگر مراد اين است كه استحباب كيفيت مخصوص ايام ربيع الاول شريف و اداى آن اعمال زاكيه بقصد اداى شكر نعمت الهيه و لحاظ شرف ايام ولادت با سعادت گو مندرج در استحباب عام توقير و تبجيل حضرت عليه الصلوة والسلام است اما بخصوصه بتصريح در كتاب و سنت مذكور نيست و بدين جهت داخل ضلالت ميكند پس حالش اينكه صاحب رساله اگرچه جمهور ائمه دين را بجهت استحسان مجلس قدس از مبتدعين كند اين هيچ نگارد اما شيخ ابن الحاج را كه مستند او است از اكابر مسلمين و ائمه دين مى شمارد ببيند كه همان شيخ ابن الحاج چه مينويسد حيث قال لكن اشار عليه الصلوة والسلام الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله للسائل الذى ساله عن صوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه فتشريف هذا اليوم متضمن لتشريف هذا الشهر الذى ولد فيه فينبغى ان نحترمه حق الاحترام الخ و نيز نوشته فعلى هذا التعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة الاعمال الزاكيات والصدقات الى غير ذلك من القربات الخ **قوله** قياس مجتهدين است الخ **اقول** براى اثبات استحسان عقد مجالس اذكار و اجتماع براى ختم قرآن و دعوت اهل اسلام در اثبات فضيلت ايام ولادت با سعادت چه حاجت بقياس است كه اين امور از احاديث صحيحه ثابت است اما اداى اين قربات و اعمال زاكيات بقصد شكر نعمت حضرت حق سبحانه جل و علا كه ائمه دين استحباب آن فرموده اند و بلحاظ اين خصوص اشاعت و اهتمام آن امور ميشوند در ماه مبارك ربيع الاول بدعت حسنه نوشته اند پس بناى اين استحباب هم بر قياس مصطلح نيست بلكه تصريح است بآنچه متضمن است از كلام شارع و براى اين امر منصب اجتهاد مستقل ضرورى نيست بلكه علم كتاب و سنت كافى است كه ائمه دين مستحسنين اين عمل را بوجه اتم حاصل بوده است چنانكه بتصريح مستندين صاحب رساله هويدا است حال ساير مستحسنان قاصده

سند و بات مخصوصه علمار کاملین گو از مجتهدین تنصیص و تخصیص آن ثابت نباشد و در درمختار در بحث نماز برای عموم امراض نوشته
وینبغی الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة وکل طاعون وباء الخ علامه شامی نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت الذی
یظهر انها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة وبذیل کل طاعون وباء نوشته هذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص
علیه عندنا وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ قوله این عمل مختلف فیه بین الناس است الخ اقول اول انکار منکران در مقابله
مثبتان از باب خلاف است نزد اهل انصاف نه از باب اختلاف وثانیاً فقهاء محققین مستندین صاحب اله در تصحیح عدم کراهت خرقه
رد تعامل مسلمین استدلال فرموده اند با وجودیکه در بسیار از کتب فقه حکم بکراهت هم نموده اند عینی در شرح کنز نوشته لا یکره الخرقة
ای حملها لضرورة ومخاط لعموم ذلک بین الناس عامة البلدان ومارآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شامی در رد المحتار گفته
هذا ما صححه المتاخرون لتعامل المسلمین قوله تعامل جمیع بلدان نبود الخ اقول بر تقدیر تسلیم اولا عدم اعتبار وحجت نبودن تعامل
بغیر اجماع جمیع در موثر نیست که دلیلی دیگر مخالف آن موجود باشد که تعامل بغیر اجماع در مقابله نص مفید نیست نه آنکه در صورت عدم مخالفت
نصوص هم این تعامل معتبر نباشد علامه شامی در حاشیه درمختار در شرح قول وی کما از اشباه نقل نموده المذهب عدم اعتبار العرف
الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول عن الوظائف بمال الخ ثم قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصلح الرجوع الیه البیع المتردد وفی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا الا انه لما کان مشترکا کان متعارضا الخ سرخسی فی الا
عن البزازیة وکذا ای تفسد الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا علی ان ینسجه بالثلث ومشایخ بلخ وخوارزم افتوا بجواز اجارة الحائک
للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره مبنی انه
اذا وجد النص بحیث انه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة وافاد ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا
ولذا نقل البیری فی مسئلة الحائک المذکورة قال الصدر الشهید لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ بل ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا
منه فاذا لم یکن کذلک لم یکن فعلهم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان کلها فیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری
انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر والربوا لا یفتی بالحل الخ قوله تا آنکه مستمر از صدر اول نبود الخ اقول فقهاء کرام در مسائل و بینه عرف
حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شامی در بیان صحت بیع بشرطیکه مقتضای عقد نباشد لکن عرف بان جاری گردد بعد از آنکه از
بزازیه وخانیه وغیره آورده اشتری ثوبا او خفا خلقا علی ان یرقعه البائع ویصلح الخ می نویسد وتدل عبارة البزازیة والخانیة وکذا
سکت الشارح علی اعتبار العرف الحادث الخ قوله حجت تعامل در معاملات نه در عبادات الخ اقول در بحر الرائق در بحث خطبه گفته وفی التجنیس
وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین الخ قوله ضلالت بودن تعیین بدعتی بسبب اتفاق فریقین الخ
اقول مجیب در تفسیر بدعت مذمومه شرعیه مختار خود ذکر عدم ثبوت کرده و برای تائید آن احادیث و آثار آورده از اینجا آورده خصوصا
ظاهر است که عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم بدعت مذمومه ضلاله بودن آن امر نیست وحسن بسیاری از امور که بر آنها تفسیر صادق رسالة

صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام ثابت نیست و گر اتفاق فریقین محض کذب بیجاست **قوله** دلیل ثانی این عمل از ان
اعمال است الخ **اقول** حال عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة ضحی که صاحب رساله برای تائید تفسیر بدعت شرعیه منقول خود از حضرت
ابن عمر رضی الله عنه بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقا از حضرت ممدوح و فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده ایم
در باب حال صلوة ضحی از حضرت ام المومنین صدیقه رضی الله عنها مرویست ان کان رسول الله صلعم لیدع العمل و هو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل
به فیفرض علیهم کما جاء فی روایته مالک و البخاری و مسلم و غیرهم و اگر برین هم تسلی نیاید تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج ببیند که چه
نوشته و حال منقول نبودن از صحابه و غیرهم آنکه در عین العلم گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لم ینه عنه و صار معتادا والعجب هم حسن
و ان کان بدعة الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله هست در حاشیه در المختار بعد ازینکه از بعض فقهاء کرام کراهت غلاف
قبور آورده میفرماید لکن نحن نقول الان اذا قصد به التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الخشوع والادب للغافلین
الزائرین فهو جائز و ان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج
انه لیس فیه سنة مرویة ولا اثر محکی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید دریافت که رجعت قهقری را برای تعظیم بیت الله شریف
علماء دین مستحسن میفرمایند با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و آثار صحابه کرام ثابت نیست چنانچه ملا علی قاری در شرح منسک متوسط
و دیگر علماء محققین بتصریح آن فرموده اند پس موجب مذهب اسمٰعیلیه اینها اکابر که با وجود اقرار بدعت بودن حکم باستحسان آن نموده اند
گمراه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود مقتضی و عدم مانع یافته نشد پس آنحضرت صلعم یا معاذ الله تعظیم و ادب کعبه را ضرور
ملکه مستحسن ندانستند یا عمدا قبیح دانسته ترک فرموده اند و اگر اسمٰعیلیه برای نجات خود ادعای ثبوت این فعل و عمل از سنت نمایند تا اولا لازم
است که از احادیث مرفوعه متصله که در صحاح باشد سنت بودن این هیئت خاصه باثبات رسانند و ثانیا مفر ما نیست کلام در ینست
که فقهاء حنفیه با وجود اقرار بدعت بودن قائل استحسان آن هستند **قوله** منها ما فی الهدایة انه یکره ان یتنفل بعد الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** این استدلال از کمال جهالت مالامال است اولا که قیاس مجلس ذکر
آنحضرت بر تنفل بعد الفجر نمودن و حکم بامتناع عقد مجلس شریف بدان جهت دادن محض بیهوده است فعل نماز که مشروط بشروط خاص و موقت
با وقات و مقید بقیود مخصوصه است بر خلاف ذکر آنحضرت صلعم که مقصود از ان مطلق اجلال و توقیر و ادب و تعظیم است و فضائل مجالس ذکر کار
در شرع شریف قیدی معین و وقتی معین نیست و همان هدایه در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور بعد ذکر تلبیه مسنون نوشته و لا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان و التشهد من حیث
انه ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هریرة رضی الله عنهم زادوا علی الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار
العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه الخ درین مقام فائده دیگر هم باید فهمید و آن اینکه اسمٰعیلیه در هر مقام برای ابطال مستحسنات فقهاء
کرام و اولیاء عظام بلفظ زیادت علی النص و زیادت علی الماثور و المسنون پیش می آیند و بالزام تهمت تحریف شریعت بر آن حضرات
می پردازند جهالت محض است معنی زیادت علی النص میدانند و معنی نسخ می فهمند و اگر خواه مخواه صرف از استعمال اینها عمل امور مخصوصه

که در عمومات مندوبات شارع مندرج اند و هیچگونه مزاحم امور محدوده شرعیه نیستند بجهت خصوص عدم نقل از فعل آنحضرت صلعم لازم بحکم نسخ تسلیم کرده آید تا معاذ الله بموجب بیان صاحب هدایه لازم آید که حضرات ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم نیز رافع سنت و مخالف آنحضرت و ناسخ شریعت باشند که بر قدر ماثور در تلبیه زیادت نمودند و الزیادة نسخ دوم آنکه صاحب هدایه بر زین روایت کراهت اعلال نموده است بقول خود لانه صلعم لم یزد علیها حالانکه حسب قول صاحب رساله هم دلیل کراهت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه مفید و تابعین و تبع تابعین بلکه مجتهدین دلیل بدعت و کراهت خواهد بود و پس حسب فهم صاحب رساله بموجب استدلال بقول صاحب هدایه هر امری که از صحابه و تابعین و غیرهم منقول باشد اما آنحضرت صلعم بعمل نیاورده مردود خواهد بود ثالثا عدم نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم چیزی دیگر در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو گفته و بالجملة عدم النقل لا ینفی الوجود الخ رابعا صاحب هدایه بر نقل عدم فعل هم اکتفا نفرموده بلکه حسب قول صاحب رساله قید بقید مع حرصه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس استدلال بکیفیت آنحضرت صلعم با وجود حیثیت واقع است خامسا اگر نزد صاحب هدایه مجرد عدم نقل چیزی از آنحضرت صلعم دلیل امتناع و ضلالت بود تا هیچگونه بحکم اباحت و استحسان و استحباب بسیاری از امور غیر منقوله بر آنخود ضلالت اختیار نمودی حالانکه تالیفات او از هدایه وغیرها باباحت و استحباب بعض امور بلا ضرورت موجبه صرف بلحاظ قصد خیر مشحون اند منها التلفظ بالنیة و منها ما فیها الا بان تطلبه المصنف لما فیه من تعظیمه الی آخره

قوله منها ما فی الهدایة لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** قطع نظر از آن که استدلال باین مقال بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آوردن این هیچ اقوال بعض لاطائل است حال مسئله تنفل عید آنکه هیچ نماز قبل عید و سنیت ثابت نیست بلکه عدم سنیت آن ثابت گردیده اما بنیت مجرد تنفل پس در مذهب امام شافعی نماز نفل جائز است بلا کراهت مطلقا که از ممانعت ثابت نمیشود و ترک دلالت بر کراهت نمیکند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده والحجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ انتهی و مشایخ کرام ما بین اختلاف است نزد بعضی مطلقا جائز بلا کراهت و ایشان نفی را که منقول است بر نفی سنیت حمل فرموده اند مگر مشهور از عامه مشایخ همین است که در چه کراهت تنزیهی است و شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادت بعد ذکر قول هدایه شرح آن نوشته و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته الخ و تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان الصلوة قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ و آنچه قائلین عدم کراهت گفته اند پس جوابش از طرف عامه مشایخ آنکه اگرچه عدم فعل مستلزم ممانعت نیست و مجرد ترک فعل دلیل کراهت و حرمت نمی تواند شد که برای کراهت دلیل خاص باید کما نص علیه فی مواضع کثیرة و از همین جهت در منح الغفار فرموده و عندی فی کونه مفید المدعی نظر لان غایة ما فیه ان ابن عباس یحکی انه علیه الصلوة والسلام خرج فصلی بهم العید و لم یصل الخ و هذا لا یقتضی ان ترک ذلک کان عادة له و مثل هذا لا یثبت الکراهة اذ لا بد لها من الدلیل الخاص الخ اما چونکه اینجا با وجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز و موافق عادت مستمره که براحراز فضل نماز نفل میداشتند کف از آن و ترک آن از آنحضرت صلعم در وقت بر خلاف عادت مبارک از احادیث صحیحه ثابت گردیده چنانچه ابن ماجه از حضرت ابو سعید مرویست

کان رسول اللہ صلعم لا یصلی قبل العید شیأ و عادت شریف چنان قرار یافتہ کہ در مصلی اول چیزیکہ شروع میفرمود نماز عید بود
پس از ینجا بعض مجتہدین فہمیدہ اند کہ اگر خواندن نماز قبل از نماز عید درجہ کراہت میداشت البتہ درینوقت گاہی موافق عادت
کریمہ کہ حرص بر نماز میداشتند برای بیان جواز ادا می نمودند پس سنت ہدایت را ترک نمودن و از عادت شریفہ مقررہ مخالفت نمودن
البتہ درجہ کراہت دارد و معہذا در ردالمحتار از بحر آوردہ و اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلۃ رغبتہم فی الخیرات بحر
انتہی و ہمچنان دیگر مستندین صاحب رسالہ ہم نوشتہ اند و عمل سلف ہم از صحابہ و تابعین و غیرہم مختلف بودہ است پس مذہب نجدیہ اسماعیلیہ
درین خصوص ہم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین ہمہ قیاس مجالس اذکار حضرت سید ابرار صلعم کہ در شرع شریف برای آن وقتی
از اوقات و ہیئتی از ہیئات مخصوص نیست و مقصود ازان علی الاطلاق اظہار توقیر و ثناء حضرت رسالت است بر اوقات نماز نمودن
کہ ثبوت اوقات و ہیئات آن بر سند خاص از قول و فعل شارع موقوف است قیاسی است فاسد و اجتہادیست کاسد **قولہ** منہا
ما فی الہدایۃ یکرہ الدعاء عند ختم القرآن بجماعۃ الخ **اقول** اولا در بیان فتاوی ہندیہ کہ روایات کثیرہ در ما سبق و ما لحق
مخالف مذہب مخترع موجود شدہ اند ازان ہمہ اغماض فرمودن و چشم پوشیدن و برای اثبات تضلیل ائمہ دین و ابطال شرکت
مجلس ذکر حضرت سید المرسلین صلعم بر یک قول غیر مفتی بہ سند نمودن و بران خورسند گردیدن کمال سفاہت است در بیان فتاوی
ہندیہ میفرمایند و لا باس باجتماعہم علی قرأۃ الاخلاص جہرا عند ختم القرآن و لو قرء واحد و استمع الباقون فہو اولی الخ و
ہم درانست و یستحب لہ ان یجمع اہلہ و ولدہ عند الختم و یدعو لہم کذا فی الینابیع الخ و ہم درانست الدعاء عند ختم القرآن فی
شہر رمضان مکروہ لکن ہذا شیء لا یفتی بہ کذا فی خزانۃ الفتاوی الخ و ہم درانست لا باس بکتابۃ اسامی السور و عدد الآی
و ہو و ان کان احداثا فہو بدعۃ حسنۃ و کم من شیء کان احداثا و ہو حسن و کم من شیء یختلف باختلاف الزمان و المکان الخ ثانیا
قطب اسماعیلیہ در مسائل ہر حق گفتہ اند ختم جو کرے لوگوں کے جمع میں کرے اور مستحب اور قرابتیوں کو حاضر کرے اور دعا میں
شامل کہ وقت قبولیت کا ہے الخ افسوس کہ صاحب رسالہ را بر اقوال اکابر اسماعیلیہ ہم کہ در مسائل ہندیہ تصریح نمودہ اند خبری نیست
تا بفتاوی ہندیہ چہ رسد صرف باغواء چندی از سفہا روایات متناقضہ نشستہ کہ در بیاضہای پیشینیان ایشان جمع گشتہ بلا قصد
تحقیق و تطبیق تحریر نمودہ ثالثا بر تقدیر مفتی بہا بودن این یک روایت ہم مطلب عامہ اسماعیلیہ ثابت نیست و رابعا مطلب صاحب
رسالہ ہم ثابت نیست چہ نزد او ہم مجرد عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل مخالفت شدن نمی تواند **قولہ** منہا ما فی الہدایۃ و
لیس فی الکسوف خطبۃ و لا یقلب القوم اردیتہم الخ **اقول** قطع نظر از عدم مناسبت تقریب چنانکہ گذشتہ کلام ائمہ کرام در
مقام بحث ثبوت سنیت خطبہ و تقلیب ردا از احادیث شریف است نزد کسانیکہ ثابت است سنت میگویند و دیگران نفی میکنند
چہ در اعمال نماز و سایر افعال مخصوصہ محدودہ مسنونہ شارع بوجہ معین تغییر نمودن و از طرف خود چیزی داخل کردن بالطبع حرج ثابت
می شاید پس این امر از ما نحن فیہ علاقہ ندارد و ہیچگونہ مزاحم و مغیر کدامی سنت قولیہ و فعلیہ شارع نیست **قولہ** منہا ما فیہا جامع
الصغیر لم یذکر الثقافی فی صلوۃ اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئلہ آنکہ درین مسئلہ اختلاف است بعض مشائخ مکروہ

بخم انند و شمس الائمة تصحیح ہمین روایت فرمودہ اما مختار عامہ کراہت است و وجہش آنکہ در اصل ہر شفعہ نفل نماز علیحدہ است اما بلحاظ
تبعیت فرض قیاس مقتضی شد کہ تا چہار رکعت بیک سلام خواندہ شود و چون از آنحضرت صلعم تنفل ہشت رکعات بیک سلام ثابت شدہ
حکم بجواز آن ہم نمودہ شد و ہرگاہ کہ شارع اقتصار برہمین حد فرمودہ و زیادت بران نکردہ و اصل در ثبوت تحدید و توقیت و تعیین
افعال مخصوصہ محدودہ شارع توقیف است پس تغیر حد مخصوص شارع مکروہ باشد چہ اگر تغیر آن حد معین مکروہ نبودی شارع
بر بیان حد معین التزام اقتصار نفرمودی گاہی برای تعلیم دیگران دران فعل محدود تغیر ہم میفرمود در بحر گفتہ و اختلف المشائخ فی
الزیادة علی ثمانیة و الاصح مع اختلاف التصحیح فصحح الامام السرخسی عدم الکراہة معللا بانہ وصل العبادة وہو افضل ورده فی البدائع
قال و الصحیح انہ یکرہ لانہ لم یرد عن النبی صلعم الخ و در فتح القدیر است قولہ و دلیل الکراہة انہ علیہ السلام لم یزد علی ذلک ومعنی الاصل
فی ذلک التوقیف الخ **قولہ** منہا ما فی مختصر الغنیة المستملی شرح منیة المصلی الخ **اقول** حال این استدلال در قول سابق معلوم
گردیدہ علاوہ بران در شرح منیة المصلی باید دید کہ در بسیاری از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت صلعم حکم اباحت و عدم کراہت
دادہ از انجملہ اینکہ گفتہ و ان زاد فی دعاء الاستفتاح بعد قولہ و تعالی جدک لفظ و جل ثناءک لا یمنع من الزیادة و ان سکت
لا یومر بہ لانہ لم یذکر فی الاحادیث المشہورة الخ بلکہ در بسیاری از مواضع با وجود عدم نقل از صحابہ کرام و غیرہم نیز حکم استحسان
امور خیر بقصد خیر دادہ است از انجملہ در بحث تلفظ نیت بعد ازانکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ نوشتہ لکن عدم النقل ذکرتہ بدعة
لا ینافی کونہ حسنا لقصد اجتماع العزیمة علی ما اشار الیہ فی الہدایة و صرح بہ فی التجنیس الخ **قولہ** منہا ما فی الہدایة و لا یستلم غیرہما فان
النبی صلعم کان الخ **اقول** اولا کہ عدم تمامیت تقریب ظاہر است دوم آنکہ در طواف کعبہ عبادتی مثل صلوٰة است و در ہیئت آن توقیفی مخصوص
و تحدید و حد خاص است تحدید شارع را کہ برای استلام صرف رکنین مقرر فرمودہ رکنین آخرین را استلام نہی فرمود تغیر دادن و دران
افزودن اگرچہ بحسب فہم بعض مجتہدین کراہتی دارد مستلزم آن نیست کہ امری کہ بہیچگونہ مزاحم و مغیر کدامی سنت محدودہ شارع نباشد و بنا استحسانا
آن از جانب شرع حکم اطلاق بی تخصیص و تقیید ہیچ ثابت بر انہم صرف بدلیل عدم نقل با دعاء اجماع حکم ضلالت نمودہ آید سوم آنکہ اگر حسب
ہدایہ حکم میکرد کہ ہر کہ استلام کعبہ بہ نیت خیر و محبت سوای آن دو رکن مخصوص خواہد نمود گمراہ خواہد گردید تا البتہ بجایہ را ذکر این مغالطہ میرسید
و حالانکہ حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت ابن زبیر و حضرت انس و حضرت جابر و حضرت معاویہ و غیرہم رضی اللہ تعالی عنہم
قائل استحباب آن بودہ اند امام محمد اسماعیل بخاری در صحیح خود آوردہ عن ابی الشعثاء انہ قال و من یتقی شیئا من البیت و کان معاویة
یستلم الارکان فقال لہ ابن عباس رضہ لا یستلم ہذان الرکنان فقال لیس شیء من البیت مہجورا و کان ابن الزبیر رضہ یستلمہن کلہن الخ امام عینی
در شرح صحیح بخاری آوردہ یستفاد من ہذا الحدیث مذہبان الاول من یستلم الارکان کلہا و ہو مذہب معاویة و عبد اللہ ابن الزبیر و سوید ابن
غفلة و قال ابن المنذر و ہو مذہب جابر بن عبد اللہ و الحسن رضہ و الحسین رضہ و انس ابن مالک رضہ الثانی مذہب ابن عباس رضہ و عمر رضہ
و مذہبہما انہ لا یستلم الا الرکن الیمانی و ہو مذہب اصحابنا الحنفیة ایضا لانہما علی قواعد ابراہیم علیہ السلام الخ و نیز در شرح مذکور بعد نقل
حدیث دیگر است و الرکنان اللذان الیوم من جہة الحجر لا یستلمان کما لا یستلم سائر الجدر لانہ حکم مختص بالارکان و عن عروة و سعید

استلام الکل وانه لیس شیء من البیت مهجورا وکذا عن جابر والحسن رض وقال ابوحنیفة لا یستلم الا الرکن الاسود خاصة ولا یستلم الیمانی لانه
لیس بسنة فان استلمه لا باس به الخ حاصل آنکه نزد علماء کرام ما گوید استلام رکن عراقی و شامی در افعال طواف مسنون نیست بلکه بعض از ینها
داخل ساختن آن در عین هیئت طواف نزد خود مکروه تنزیهی هم قرار داده اند اما حکم اسماعیلیه در باب عدم استلام ضلالت حکم ساخته اند
و ریختاہر تصور آن اقدام نمودن کار کسی از اهل اسلام سوای خوارج و روافض نجدیه نیست آری خوارج و روافض که اصحاب کرام را ضال و گمراه و مبتدع
میگویند و نجدیه هم در رسیدن نسبت ضلالت بلکه شرک سوی آنحضرت بیباکانه می پویند اگر امام حسن رض و حضرت امام حسین رض و حضرت عبدالله بن
زبیر و حضرت معاویه و غیرهم رضی الله تعالی عنهم را بدین جهت که باوجود ترک آنحضرت صلعم قایل استحسان استلام جمیع ارکان بودند آنجناب قرار
دهند از ایشان عجبی نیست چهارم آنکه اینهمه بحث در ادخال استلام رکن عراقی و شامی در خصوص هیئت افعال طواف است اما مطلق تقبیل
و استلام جدران کعبه شریفه بقصد تبرک پس محققین خود محمود بودن آن مسلم فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قال
شیخنا زین الدین اما قول الشافعی مهما قبل من البیت فحسن فانه لم یرد بالحسن مشروعیة ذلک بل اراد اباحة ذلک والمباح من جملة الحسن قلت
فیه نظر لا یخفی وقال ایضا اما تقبیل الاماکن الشریفة علی قصد التبرک وکذلک تقبیل ایدی الصالحین وارجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد والنیة
وقد سال ابوهریرة رض الحسن رض ان یکشف له المکان الذی قبله رسول الله صلعم من سرته فقبله تبرکا باثاره وذریته علیه السلام وقد کان
ثابت البنانی لا یدع ید انس رض حتی یقبلها ویقول ید مست ید رسول الله صلعم وقال ایضا اخبرنی الحافظ ابوسعید بن العلاء قال رایت
فی کلام احمد بن حنبل رض فی جزء علیه خط ابن ناصر وغیره من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل آثار النبی صلعم وتقبیل منبره فقال
لا باس به فاریناه للشیخ ابن تیمیة فصار یتعجب من ذلک قال ای عجب فی ذلک وقد روینا عن الامام احمد انه غسل قمیصا للشافعی وشرب الماء
الذی غسله به واذا کان هذا تعظیمه لاهل العلم فکیف باثار النبی علیه السلام ولقد احسن مجنون لیلی حیث یقول شعر امر علی الدیار
دیار لیلی ٭ اقبل ذا الجدار وذا الجدارا ٭ وما حب الدیار شغفن قلبی ٭ ولکن حب من سکن الدیارا ٭ قال المحب الطبری یمکن ان یستنبط من تقبیل
الحجر واستلام الارکان جواز تقبیل ما فی تقبیله تعظیم الله تعالی فانه ان لم یرد فیه خبر بالندب لم یرد بالکراهة ایضا وقال قد رایت فی
بعض تعلیق جدی محمد بن ابی بکر عن الامام محمد ان بعضهم کان اذا رای المصاحف قبلها واذا رای اجزاء الحدیث قبلها واذا رای قبور الصالحین قبلها
قال ولا یبعد هذا فی کل ما فیه تعظیم الله تعالی والله تعالی اعلم الخ **قوله** منها فی شرح خلاصة الکیدانی والزیادة فی التکبیرات بقول الله اکبر
الاعلی الخ **اقول** اولا آوردن این زیادات هم باوجود عدم تمامیت تقریب خالی از سفاهت نیست آخر معین حمه درکه از شارع مداومت
آن بوجه مخصوص ثابت باشد تغیر آن در مقام محبوث عنه نیست ثانیا در در مختار که مستند صاحب رساله است در صفة الصلوة در بحث خواندن درود
نوشته وندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل من ترکه ذکره الرملی الشافعی وغیره الخ و در شرح منیة المصلی
سیدنا ولا یقول یا سیدنا انک حمید مجید لعدم وروده فی الاحادیث ولو قال ذلک لا باس به ای لا یکره اذ هو زیادة ثناء لله تعالی الخ
و ایجه صاحب رساله در بحث زیادة تلبیه بر قدر مسنون و ماثور فرموده از سابق باید دید **قوله** منها ما فی الدر المختار لا قراءة ولا تشهد فیها
وعن الشافعی الفاتحة فی الاولی وعندنا تجوز بنیة الدعاء الخ **اقول** اولا تقریب تام نیست دوم قول او وعندنا تجوز بنیة الدعا

صریح مخالف مذهب ایشا عملیست چه هرگاه خواندن فاتحه در نماز جنازه بنیت دعا با وجود عدم ثبوت بالخصوص از آنحضرت
صلعم جایز شد بجهت ورود مطلق دعا بالعموم پس همچنین است حال افراد خاصه دیگر سنن مستحبات عامه چنانچه بیان صاحب درمختار جا بجا
تصریح استحسان عبادات حسنه و مستحبه میفرماید وای بر عقل صاحب رساله که مضر از نافع و مخالف را از موافق نمی فهمد **قوله** منها ما في المواهب
للقسطلانی انه علیه السلام ترک النیة والترتیب وجب علینا ترکه للدلایل الدالة علی وجوب الاقتداء ولما لم یجب علینا ترکه ثبت انه ما ترکه بل فعله
الخ **اقول** امام قسطلانی علیه الرحمة که این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب و نیت در وضو موافق مذهب شافعیه از معالم نقل کرده مطلبش
آنکه اگر حضرت رسول الله صلعم در وضو ترتیب معروف و نیت مسنون ترک مینمود و وضو بلا ترتیب بلا نیت مقرر و مشروع میفرمود البته
وضو بیان بطور بر ما واجب میگردید و چون ترک ترتیب و ترک نیت بر ما واجب نیست فعل ترتیب و نیت از آن حضرت صلعم ثابت گردید پس ظاهر
است که مطلب صاحب رساله را از آن علاقه نیست ثانیاً اگر مطلب عبارت مذکور موافق فهم صاحب رساله باشد تا بودن صحابه کرام و غیرهم تارک
اقتدار آنحضرت صلعم و تارک اجب لازم می آید چه آنحضرات بسیاری را از امور را با وجود عدم نقل بلکه نقل عدم فعل آنحضرت صلعم با قرار
بدعت و حدیثه بودن استحسان فرموده اند ثالثاً امام قسطلانی در مواهب وغیره قایل تقسیم بدعت است و در بسیاری را از امور تصریح اباحت
استحسان استحباب با وجود عدم نقل میکند و رابعاً امام قسطلانی علیه الرحمة در بیان مواهب شرف شهر ربیع الاول یوم الاثنین و ساعت
ولادت شریف و استحسان عمل مجلس مبارک و بذل اموال و تصدق صدقات باستناد ائمه دین ذکر نموده پس مقام عبرت است که برای تغلیط
امام و تطویل کلام قول امام قسطلانی را که خارج از بحث است برای اثبات ضلالت عمل مجلس ذکر شریف حجت میسازد و آنچه خود آن امام
در اصل مسئله تحقیق فرموده اثر التفات نمی اندازد این چه بی انصافی است بیان امام قسطلانی در بیان زمان ولادت نوشته و انما کان في
شهر ربیع الاول علی الصحیح لم یکن في المحرم ولا رجب ولا رمضان ولا غیرها من الاشهر ذوات الشرف لانه علیه الصلوة والسلام لا یتشرف
بالزمان وانما الزمان یتشرف به کالاماکن الخ وبعد سطر واذا کان یوم الجمعة الذي خلق فیه آدم علیه السلام خص بساعة لا یصادفها عبد
مسلم یسال الله فیها خیراً الا اعطاها ایاه فما ظنک بالساعة التي ولد فیها سید المرسلین الخ وبعد سطر فیها شهراً ما اشرفه واوفر حرمته
ولیالیا کانها لالی في العقود ویا وجهاً ما اشرفه من مولود فسبحان من جعل مولده للقلوب ربیعاً و حسنه بدیعاً ٥ یقول لنا لسان
الحال منه ٭ وقول الحق یعذب للسمیع ٭ فوجهي والزمان وشهر وضعي ٭ ربیع في ربیع في ربیع ٭ الخ و در بیان رضاعت نوشته و
ارضعته صلعم ثویبة عتیقة ابي لهب اعتقها حین بشرته بولادته علیه الصلوة والسلام وقد رؤی ابولهب بعد موته في النوم فقیل له ما حالک
قال في النار الا انه خفف عني کل لیلة اثنین في ذلک عتاق الثویبة عند ما بشرتني لولادة النبي صلعم وبارضاعها له قال ابن
الجزري فاذا کان هذا ابولهب الکافر الذي نزل القرآن بذمه جوزي في النار بفرحه لیلة مولد النبي علیه الصلوة والسلام فما حال المسلم الموحد
من امته علیه الصلوة والسلام الذي یسر بمولده ویبذل ما تصل الیه قدرته في محبته صلعم لعمري انما یکون جزاؤه من الله الکریم ان یدخله
بفضله العمیم جنات النعیم ولا زال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه الصلوة والسلام ویعملون الولائم ویتصدقون في لیالیه
بانواع الصدقات ویظهرون السرور ویزیدون في المبرات ویعتنون بقراءة مولده الکریم ویظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم.

وما جرت من خواصه انه امان فی ذلک العام وبشری عاجلة بنیل البغیة والمرام فرحم الله امرء اتخذ لیالی شهر مولده المبارک اعیادا لیکون اشد
علی من فی قلبه مرض وعناد وقد اطنب ابن الحاج فی المدخل فی الانکار علی ما احدثه الناس من البدع والاهواء والغناء بالآلات المحرمة عند عمل
المولد الشریف الخ **قوله** ولیکن غایت ذکر رسول الله صلعم از قبیل عبادات است وغالب هیئات عبادات توقیفیت الخ **اقول** اولا شرط
انتاج که کلیت کبری است در قیاس اول مفقود پس این استدلال مردود است وثانیاً مقصود از ذکر آنحضرت صلعم ثنا و اظهار عظمت آنجناب است وشارع
تخصیص وتقیید آن بهیئتی نفرموده بلکه عام توقیر واجلال را مطلق گذاشته پس هیئت که در عمل آن حکم وادخل در آن شده وبالخصوص از
ممنوعات شرعیه نباشد البته مستوجب ثواب خواهد بود وقیاس بر نماز وغیره امور محدوده محض قیاس [illegible] که برای ذکر حضرت سرور عالم
صلعم وتعظیم واجلال او که از افضل عبادات است مستندین صاحب رساله الی تصریح شارع بقصد خیر وبرکت هیئت مخصوصه مینویسند بر تقدیر
توقیف اثبات بتخصیص شارع مشکل خواهد افتاد ومعلوم نیست که آیا صاحب رساله بر همه مستندین خود حکم ضلالت خواهد داد وچگونه حکم بکلیت
توقیف صحیح میتوانند شد که ایمه شریعت شریف عموماً کلیه میفرمایند که هر امریکه در او باب اجلال دخل باشد بهمان امر افضل است
شاه عبد العزیز صاحب در رساله فیض عام در جواب سوال اوراد بعد از نماز پنجگانه فرموده وبعد از نماز عشا درود بر صیغه که باشد صد بار متوجه
بسمت مدینه منوره شده واستحضار صورت مبارک آنحضرت صلعم نموده باید خواند الخ ودر عالمگیری در باب زیارت شریف از فتح القدیر آورده
وما یفعله بعض الناس من النزول بقرب المدینة والمشی الی ان یدخلها حسن وکل ما کان ادخل فی الاجلال کان احسن الخ واگر زیادت
ازین میخواهی پس ببین که ذکر الله تعالی سبحانه از عبادات است وهیئات مخصوصه کار را الهیه شاه ولی الله صاحب دهلوی در قول الجمیل وغیره
باستحسان آن پرداخته اند وبران فواید صفای قلب وحصول برکت ووصول قرب الهی مترتب ساخته هرگز از بیان حضرت شارع بآن
خصوصیات منقول نیستند پس حسب قول صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید واگر برین قدر هم تسلی نیابی تا رساله صراط مستقیم مولفه
مولوی اسمعیل ومولوی عبد الحی صاحب مطالعه نما وازنسبت ضلالت بائمه اهلسنت بازآ **قوله** قال ابن الهمام فی فتح القدیر الخ
اقول اولا قول ابن الهمام که در بیان رکعات نماز وعدم زیادت بر قدر مروی واقع گردیده مثبت مدعای صاحب رساله نیست قیاس
[illegible] بر صلوة قیاس مع الفارق است از کراهت زیادت که اجزای فعل وصلوة بر قدر مروی کراهت زیادت در حیله اذکار خارج از صلوة
[illegible] بر قدر ماثور ثابت نمودن بتصریح بیان ابن همام فاسد است در بیان جواز زیادت در الفاظ تلبیه بر قدر مروی ماثور وعدم جواز قیاس
آن بر تشهد فرموده بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة متقید فیها بالوارد لانها لم تجعل شرعا الا [illegible] عدمها ولذا قلنا یکره
[illegible] اذا کان التشهد الثانی قلنا لا یکره الزیادة بالماثور لانه اطلق فیه من قبل الشارع نظرا الی فراغ اعمالها الخ وثانیا
[illegible] ابن همام در بیان فتح القدیر خصوص واجلال حضرت سرور عالم صلعم بطور کلیه گفته سابقا منقول شده وقطع نظر ازان
[illegible] زیارت قبر شریف که در فتح القدیر مذکور است از صاحب رساله باید پرسید که در آن چه حکم میکنید از تخصیص حضرت شارع آن هیئت مخصوصه
ثابت است یا نه وبر تقدیر ثانی صاحب فتح القدیر هم در ضلالت شریک دیگران است یا نه ملا علی قاری در رساله در تفسیر فی الزیادة ا
که در آداب زیارت شریف استحباب هیئت مخصوصه یعنی اولا رو بروی وجه مبارک باشد با رقبله قیام نمودن وقت عرض سلام وذا مثل

هیئت مناظر بتن و بعد ازان برای عرض سلام حضرات شیخین تاخیر نمودن و بعد ازان باز بموقف اول برای توسل و استمداد و استشفاع رجوع
نمودن بعد ازان برای دعا بطرف راس قبر مکرم باستقبال قبله آمدن الی غیر ذلک من الکیفیات المخصوصة که ذکر نموده بعد ازان از عزت جماعه عدم
ورود رجوع بموقف اول موقف ثانی از صحابه و تابعین که ذکر نموده در رد آن میفرمایند در بیان الدعاء هناک والتوسل بالنبی صلعم له اصل عن
السلف الذی لم یفعل انما هو هذا الترتیب المخصوص وحکمته ان فی التاخیر الدعاء والتوسل بعد السلام علی الشیخین حصول الجمع بین موقف السلف
الذی کان قبل ادخال الحجرة فی المسجد لما لم یکن الاستقبال یتاتی لهم فانه جاء انهم کانوا یقفون فی جهة الراس الشریف وبین موقفهم الثانی الذی
کان بعد ذلک وهو حسن انه صلعم لما فرغ من دفن ابنه ابراهیم قال عنده السلام علیکم وما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ **قوله** دلیل
رابع چون عملی را از ابتداء ایجاد این عمل تا اینهم مختلف اند الخ **اقول** اولا ادعاء ثبوت اختلاف از ابتداء ایجاد این عمل تا آنوقت قابل
ذکر نبوده است که از کتب معتمده مشهوره باثبات میرسانید و در کتب مشهوره که از علماء منکرین علامه فاکهانی را شمرده اند پس اگر ابتداء ایجاد
این عمل علی الاطلاق از ابتداء زمانه سابعه هم تسلیم کرده آید تاهم علامه فاکهانی وقت استحسان ائمه کرام و شیوع این عمل متولد هم نشده بود
حافظ سیوطی در بغیه او را از علماء آورده و ولد سنة اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین وسبعمائة همچنان علامه ابن حاج هم اگر بود نیز از
منکرین اصل شرف مجلس ذکر شریف تسلیم کرده آید ازان ائمه که استحسان این عمل فرموده اند متاخر بوده است ثانیا انکار یکے دو کس
در مقابله جمهور ائمه دین که استحسان مجلس ذکر شریف فرموده اند از باب خلاف بوده است نزد اهل عقل و انصاف نه از باب اختلاف کما ادعاه
صاحب الرسالة بالتعصب الاعتساف **قوله** علماء تصریح کرده اند که چون امر مترددشود در بدعت و سنت در جانب ترک بعمل الخ **اقول** صاحب رساله
که مترددشدن را متفرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله تصریح علماء حکم وجوب ترک علی الاطلاق داده حالانکه در باب مسح رقبه در شرح
اختلاف است بعض سنت میگویند و بعض بدعت چنانکه از ماتة المسائل هم ظاهر است معهذا جانب ترک نیست ابو المکارم در شرح مختصر وقایه
آورده اما مسح الرقبة فلیس بادب ولا سنة قال بعضهم هو سنة و عند اختلاف الاقاویل کان فعله اولی من ترکه کذا قال قاضیخان و
قاضیخان فرموده یکره الدعاء عند ختم القران فی شهر رمضان و ختم القران بجماعة واستحسنه المتاخرون فلا یمنع من ذلک الخ و همچنین
در صلوة ضحی در بیان سنت و بدعت بودن اختلاف بوده است و معهذا جانب ترک گرفته نشده بلکه قائلین بدعت هم باستحسان تصریح فرموده
اند الی غیر ذلک من الامثلة الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشیخ ابن الهمام فی فتح القدیر ما تردد بین السنة والبدعة فترکه لازم
الخ **اقول** ای لا بملاحظة اقوال فقها ظاهر است که صاحب رساله مطلب این قول نفهمیده در در مختار در بحث مکروهات صلوة نوشته
و قلب الحصی للنهی الا للسجود التام فیرخص مرة و ترکها اولی الخ شامی در رد المحتار گفته لانه اذا تردد الحکم بین سنة و بدعة کان ترک السنة
راجحا علی فعل البدعة مع انه کان یمکنه التسویة قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان ظاهر است که مراد از تردد بین سنة و البدعة
این است که در فعلیکه برای اداء آن بوجه مسنون فعل امر یکه بدعت بمعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمده باشد و در اینجا سنت را
ترک می نمایند مثلا چنانکه در سجده تمکین جبهه علی وجه السنة بی قلب حصاة که منهی عنه و منافی خشوع است حاصل نتوانند شد
در اینجا ترک آن باید نمود ثالثا شیخ ابن همام در بسیارے از مسائل با وجود اختلاف حکم استحباب نیز کرده هم نظر نموده تا بوجوب

ترک چه رسد از آنجمله است رفع سبابه در تشهد که خود ابن همام از بسیار مشایخ نفی آن روایت فرموده **قوله** دلیل خامس جهال
این عمل کالسنة بل کالواجب السنة اذا الی قوله فی الفتاوی العالمگیریة ما یفعل عقب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة
او واجبة الخ **اقول** اشاعت و نشر فضائل و اوصاف و معجزات و حالات متعلقه ذات با برکات حضرت سرور عالم صلعم بے شبه
شک البته سنت بوده است بلکه درین زمان بسبب شدت حاجت قریب واجب با خصوصیت جمیع اهل اسلام برای شرف مجلس که تشریف آنحضرت
و اطعام طعام برای ثواب و دیگر خصوصیات پس جمیع این همه امور مخصوصه خیر در محفل واحد البته از مستحسنات ائمه عظام علماء کرام و اولیاء
عظام است پس او عادر کالسنة و کالواجب السنن آن لغو است و قطع نظر از ظهور کذب سخن فاسد است اولا که تقریب تمام نیست در عالمگیری
یعتقدونها سنة او واجبة نوشته و صاحب رساله او عامی نماید که کالسنة بل کالواجب دانسته اند دوم آنکه در عالمگیری بر بسیاری
از امور با وجود سنت و واجب نبودن حکم ندب و استحسان نموده است و باین خیال مکروه و حرام قرار نداده از آنجمله است ذکر
خلفاء راشدین و عمین مکرمین در خطبه و از آنجمله است رجعت قهقری در طواف وداع الی غیر ذلک سوم کلام عالمگیری در چیزیست
که حصولش قربت نیست اما اجتماع اهل اسلام برای استماع اذکار حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بے شک داخل قربات است
و لازم حکم ممنوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از هیچ او هام تصریح مستندین صاحب رساله از علماء کرام محل کلام است
شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور نوشته قال ابن حجر فی فتاواه و لا تترک لما یحصل عندها من منکرات و مفاسد لان القربات
لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل و ازالتها ان امکن الخ قلت و یؤیده ما مر من عدم ترک اتباع الجنازة
و ان کان معها نساء و نائحات الخ ملخصا **قوله** دلیل سادس افعال مکلفین باعتبار شرع دو قسم اند مشروع و غیر مشروع الخ **اقول**
مراد از ثبوت اگر ثبوت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت مستحسنات شرعیه لیکن صراحت امور منسوبه شرعیه بےجا و غیر مشروع
بودن اجتماع اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بوجه خصوص از شارع است
پس غیر مشروع بودن باین معنی منحصر در حرام و مکروه دانستن باطل است کما مر سابقا مبسوطا **قوله** دلیل سابع این عمل بالاتفاق
بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است که مخالف سنت و شرع باشد تا قطع نظر از آنکه کذب این قول بر همه
اهل اسلام ظاهر است این عین مدعا او است و از دلیل تعلق ندارد و اگر مراد از بدعت امریست که بالخصوص سنت نباشد
پس درین صورت استدلال برای اثبات قبح آن از کل بدعة ضلالة و امثال آن درین کلیه باطل کما مر **قوله** دلیل ثامن بدعت قبیح مکروه
بود الخ **اقول** برای اثبات قبح و کراهت و امثال آن در بدعت ضلالت دلیلی خاص باید که حسب تصریح مستندین صاحب رساله بجز
عدم سنیت دلیل کراهت نتواند شد ملا علی قاری در رساله انتصار با المخالف نوشته و من المعلوم ان الاصل فی کل مسئلة هو الصحة
من غیر الکراهة اما القول بالفساد و الکراهة فیحتاج الی حجة من الکتاب و السنة او اجماع الامة الخ شامی در رد المحتار آورده و
الظاهر ان خلاف الاولی اعم فکل مکروه تنزیها خلاف الاولی و لا عکس لان خلاف الاولی قد لا یکون مکروها حیث لا دلیل خاص
کترک صلوة الضحی و به یظهر ان کون ترک المستحب راجعا الی خلاف الاولی لا یلزم منه ان یکون مکروها الا بنهی خاص لان الکراهة

حکم شرعی فلا بد له من دلیل الخ در درمختار گفته وکره التحریم تنزیها الترک الحلبة المسنونة شامی در ردالمحتار گفته قوله الترک الحلبة المسنونة
علة لکونها کره تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون مکروها تحریما بحر الخ در احیاء العلوم گفته اما مجرد السواد فلیس بمکروه ولکنه لیس بمحبوب
اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ در مواهب گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه نهی الخ علامه شامی در ردالمحتار از رساله
استاد خود آورده ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لابد لهما من دلیل بل فی الاباحة التی هی الاصل الخ
قوله درین عمل تشبیه بعمل نصاری وعمل هنود است نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند وهنود ولادت کنهیا را عید گردانیده
واین روز جنم اشتمی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر صرف متبرک وشریف دانستن آن روز است پس علما دین
از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده اند پس با وجود اطلاع بر آن هیچو کلمات شنیعه واهیه شیطانیه از زبان شقاوت
توامان برآوردن خبث درون خود ظاهر کردن است ملا علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین که حضرت صلعم
در جواب سوال سائل فرموده اند فیه ولدت وفیه تاجرت الحدیث نوشته وفی الحدیث دلالة علی ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و
کذا المکان الخ وهمچنان امام نووی وغیره دیگر ائمه دین تصریح فرموده اند واگر این حضرات را از ائمه دین نمی شمارد بلکه از کذابین
وضالین می انگارد پس ببیند که علامه ابن الحاج چه نوشته اند که آخر حسب تصریح خود او شان را از ائمه دین اکابر مسلمین میپندارد بالجمله
مقصد ابطال وانکار شرف ایام ولادت باسعادت واعتقاد واثبات بقا رشرفت وبرکت آن روز را مانند جنم اشتمی کنهیا وروز کلان نصاری
قرار دادن قطع نظر از آنکه در پی تضلیل ائمه دین افتادن است صاف وصریح عداوت واهانت جناب ختم رسالت پناه دادن است واگر مراد از
عید گرفتن اجتماع مسلمانان برای استماع ذکر شریف وادای قربات بنیت برکت شرف زمان که نعمت الٰهی با یاد آن است پس ائمه دین از صفات
آیات واحادیث ثابت فرموده اند که در عبادات وقربات باجتماع شرف زمان وجماعت مسلمانان زیادت فضیلت پیدا میگردد
پس برایشان اطلاق حماقت ومشابهت عید جنم کنهیا وروز کلان دادن است **قوله** تشبیه با عمال کفار منهی عنه ومکروه است
الخ **اقول** اولا که متبرک وشریف دانستن روز ولادت حضرت سرور کائنات وذکر احوال وفضائل آن افضل ممکنات وایصال
ثواب ختم قرآن ودعوت اخوان وادای صدقات ودیگر قربات بامید حصول برکات هرگز از اعمال کفار نیست پس بجا آوردن آن
دخول در وعید لیس منا من تشبه بغیرنا و در وعید من تشبه بقوم فهو منهم لازم ساختن محل کلام است ندانی که چون صوم عاشورا مخصوص
مشابهت یهود میگردید بنفس تاسع منع العاشر بزوال رسید وهرگاه از ینقدر تغیر ومخالفت لزوم مشابهت زائل شده
پس شریف دانستن ایام ولادت باسعادت وفرح وسرور ذکر آنحضرت را خواه مخواه از شقاوت خود داخل افعال کفار ساختن و
از ضلالت خود حماقت تشبه با عمال کفار را دلیل تضلیل ائمه دین قرار دادن محض حماقت است آری اگر کسی روز جنم اشتمی کنهیا را
متبرک داند وعید گرداند میتوان گفت که این اعتقاد وعمل مانند اعتقاد وعمل هنود است وتشبه با عمال وافعال کفار ممنوع است
که من تشبه بقوم فهو منهم ولیس منا من تشبه بغیرنا وثانیا مستندین جناب رساله تحقیق نموده اند که وعید بر تشبه افعال کفار جاری
نیست بلکه بر آن افعال است که از شعار مخصوص شان باشد ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رض فرموده اما ا

بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس ملبوسة الانزبکیة ایضاً بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبیه بالکفرة
واهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت من افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة
فالمدار علی الشعار الی آخره وثالثاً در امریکه شعار ایشان باشد بعد زوال خصوصیت شعار خود ورا مصداق حکم تشبیه باقی نمی ماند و داخل
عموم مباح میگردد و در مواهب بحث طیلسان در رد قول ابن قیم نوشته اما ما ذکره ابن القیم من قصة الیهود فقال الحافظ ابن الحجر انما
یصح الاستدلال به فی الوقت الذی یکون الطیالسة من شعارهم وقد ارتفع ذلک فی هذه الازمنة فصار داخلاً فی عموم المباح وقد ذکره
ابن عبد السلام فی امثلة البدعة المباحة الخ و رابعاً امر مذکور یعنی ادای قربات در ایام ولادت با کرامت با تشریف و برکت که اعیاد
دین احسان آن فرموده اند از امور مذمومه نیست و برای مخالفت بجهت لزوم تشبیه بغیر امور مذمومه مستندین صاحب رساله قصد مشابهت
و تحری موافقت هم معتبر داشته اند پس اگر نیت ادای رسم کفار خواهد نمود تا البته تشبیه برسم هنود و غیرها لازم خواهد گردید و وعید
من تشبه بقوم لاحق خواهد شد و بغیر این نیت صرف بقصد غیر از تشبیه ممنوع علاقه نیست صاحب اربعین در مسئله رسم چهوچک نوشته
فرستادن چیزی و غله و غیره از طرف ننهال مولود اگر به نیت صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز
نیست که دران تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ و مقتدای طائفه
اسماعیلیه در رساله تنویر العینین در باب رفع یدین بجواب اعتراض تشبیه بروافض بعد از انکه در جواب اول نوشته ترک السنة للتحرز عن التشبیه
بالفرق الضالة غیر مشروع الخ بطور جواب ثانی می نویسد مع انا لا نتحری تشبیه الفرق الضالة بل تتفق الموافقة الخ **قوله**
قال الشیخ محمد حیات والتشبه بالکفار منهی عنه وان لم یقصد ما قصدوه الخ **اقول** قصد ما قصدوه چیزی دیگر و تحری و قصد
مشابهت نیست و موافقت آن که از تشبیه مستفاد است امری دیگر است و معتبر بودن امر ثانی در لزوم تشبیه ممنوع از کلام این طائفه سابقاً
معلوم گردیده است **قوله** منها ما قال العلامة تاج الدین فاکهانی الخ **اقول** پیش نمودن قول فاکهانی مالکی با وجود یکه اکابر
مستندین صاحب رساله انرا رد نموده باشد خالی از سفاهت نیست **قوله** ومنها ما قال ابو عبد الله ابن الحاج الخ **اقول**
درین مقام حال فریب طائفه اسماعیلیه باید دید که از کلام ابن الحاج چند از فقرات مبهمه حسب خواهش موافق معلوم شد نذکر نمود و آنچه
مذهب طائفه را از بیخ و بن بر میکند آنرا از درمیان همان قول حذف ساخته و برای گلوخلاصی خود بجهت اضلال عوام و اخفاء حق
لفظ الی ان قال بر زبان آورده چه القول ابن حاج موافق عقیده طائفه باطل و ضلالت بلکه خلل انداز اصل ایمان و مخالف
آن است افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض اگر گوش داری بشنو و اگر چشم داری ببنگر که شیخ ابن الحاج در همین عبارت که برای
پرده داری ترک نموده در بیان فضیلت شهر عظیم مستحق بودن آن زیادت عبادات و خیرات را برای ادای شکر نعمت عظیمه با وجود
عدم زیادت آنحضرت صلعم بعد ذکر فضیلت صوم اثنین نوشته فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان نحترم
حق الاحترام ونفضله بما فضل الله تعالی به الاشهر الفاضلة الخ و همدران عبارت است فعلی هذا ینبغی اذا دخل هذا الشهر الکریم ان
یکرم ویعظم ویحترم الاحترام اللائق به اتباعاً له صلعم فی کونه کان یخص بعض الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها وکثرة الخیرات

الخ و معهذا انست فضل هذا التعظیم هذا الشهر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیة فیه والصدقات الی غیر ذلک من القربات
الخ **قوله** منها ما قال احمد بن محمد المصری الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل صاحب رساله بجهت ظهور خیانت و
تحریف وکذب وافترا در نقل عبارات علما بر تقدیر وجود واقعی این کتاب بچنین سند شرعیه صحت نقل هر دو حواله صاحب رساله را
ضرور بود که از اساتذه خود استفسار می نمود یا این هر دو حواله و مصنفان آن هر دو رساله می کنانیکه اسماء شان در انها مندرج
اند در اعتماد و شهرت و کثرت وثوق راجح اند بر سیرت شامیه مصنف رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری و ابن حجر مکی و غیرهم
و کسانیکه دران رسائل استحسان این عمل از ایشان منقول است یا معامله بالعکس است بعد اثبات ترجیح اگر ذکر مجموع رسایل مجبوری می نمود
گنجایش می داشت و آنچه در عبارت منقوله آورده قد اتفق علماء المذاهب الاربعة بذم العمل الخ کذب بدیهی است قول هر ذی عقل
از کلام صاحب رساله هم اظهر است و آنچه بنام بناء و لایل در ان منقول از عدم نقل این عمول الخ کذب است ما لشیء را سبق سطور است
و هیچ یک از احوال مقال جامع مجموعه و محتاج [illegible] الکلیة **قوله** منها ما قال الشیخ احمد السرهندی الخ **اقول** اگر در مکتوبات که در ابطال
شرف ایام ولادت یا سماع یا انکار مجالس اذکار آنحضرت صلعم مذکور می بود البته مبطل اذکار آن می توان نمود حالانکه ازین هر دو امر
در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ رحمة الله تعالی در منع سماع و طریقه خود است چونکه در انوقت مولد عبارت از سماع غنا
و خواندن اشعار و قصاید بطرز نغمات شده بود دلیل آن شاید نعت و غیر نعت که در همین کلام شیخ موصوف تصریح است ضمنا منع آن هم واقع
گردیده حیف که مجرد ذکر لفظ مولود را به تشبث دلیل ساخته و نیز معنا المطلوب حاصل ساز و بعبارت مکتوب که در ان تفسیر آن لفظ موجود است نظر نمی ندارد
که عبارتش حسب نقلش اینکه اگر فی الجمله مبالغه در منع سماع است تضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن است الخ
و این امر سوای این مکتوب از دیگر مکاتیب شیخ موصوف رحمة الله تعالی هم ثابت است منها ما قال فی بعض مکاتیبه دیگر آنچه در باب مولد خوانی
اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن و بصوت حسن و قصاید نعت و منقبت خواندن چه مضایقه است الخ بالجمله شیخ موصوف برای سلب باب
غنا و سماع نظر بر ممانعت امور مذکوره از طرف خود برای اهل طریق خود ذکر مجموع مولد خوانی هم ضمنا کرده است نه آنکه انکار شرف ایام
ولادت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و ممانعت اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر احوال و فضائل آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بر روحانیت شریفه تحریم و انکار مجلس ذکر شریف منیف نموده باشد اگر آنچه از قول شیخ
موصوف نقل نموده شد تسلی خاطر نیست نمیشد تا ببینید که همان شیخ موصوف در همان مکاتیب کار امر خود در ین باب چه نوشته است و
اکابر سلسله مثل شاه عبد الرحیم شاه ولی الله و غیر هما چه فرموده اند منها ما قال فی بعض مکاتیبه و ز طعامها ستون فرموده ایم که بر روحانیت آنسرور علیه الصلوة
والسلام می پزند و مجلس شادی می سازند ر اغماض نیز شاید از ان طعامها تناول نمایند الخ از طائفه اسماعیلیه باید پرسید که بر روحانیت
آنسرور صلعم طعامها پختن و مجلس شادی ساختن چه حکم دارد و اگر بلحاظ حکم منسوخ اسماعیلیه بدعت حسنه قرار دهند چنانچه مقتدای شان
در رساله ذبیحه گفته که همه اوضاع از قرآن خواندن و فاتحه خوانی و طعام خورانیدن سوای کندن چاه و دعا و استغفار و اضحیه بدعت
است گو بدعت حسنه بالخصوص است پس بر خصوص اجتماع و احتفال اهل اسلام برای محافل ذکر حضرت خیر الانام اطعام طعام بر روحانیت

شریف که اصل مولد عبارت از آن است چگونه ممنوع و حرام خواهد گردید و اگر بلحاظ ملت ناسخه اسماعیلیه حکم بدعت حسنه را منسوخ و ناسخه
اعتقاد دارند که از این مردم مثل سایر بدعات حسنه در ایمان خلل می آید تا در صورت در حق شیخ موصوف که امر به ساختن مجلس شادی
و پختن طعام فرموده چه حکم صادر باید فرمود غرض آنکه در کلام شیخ که در اینجا مبالغه منع از سماع در طریق خود است قطع نظر از آنکه عدم انکار
اکابر شیوخ شیخ بر سماع ثابت است و در مکاتیب شیخ هم نافع و مفید بودن سماع و اجازت آن در بعض اوقات به بعض اشخاص
ثابت است و اختلاف شیخ را هم بدان اعتراف است **قوله** در زاد المعاد و لا تخصیص المکان الذی ابتدی فیه بالوحی و لا الزمان الذی
من خصائص الامکنة و الازمنة من عنده لعبادات لاجل هذا و امثاله کان من جنس اهل الکتابین الخ **اقول** قطع نظر از عدم اعتماد
اقوال ابن قیم که بر خلاف جمهور اهل سنت در کتب خود می آرد و اولا صاحب رساله بیان نماید که در شان مستند خود شیخ ابن الحاج که قائل
تخصیص شرف شهر ربیع الاول است چه اعتقاد دارد و از ائمه دین می شمارد یا از جنس اهل کتاب به انکار ده ثانیا فقهاء کرام
تصریح باستحسان تبرک بمواضع و مشاهد و مساجد و آثار و آبار آنحضرت صلعم فرموده اند و ادای عبادات الهیه در خصوص امکنه متبرکه
موجب خصوصیت برکت نوشته اند و تحری صحابه کرام و تابعین عنهم درین باب ماثور است امام بخاری در صحیح خود آورده حدثنا ابن
ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال نا موسی ابن عقبة قال رایت سالم بن عبد الله یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیها و یحدث ان
اباه کان یصلی فیها و انه رای النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی فی تلک الامکنة الحدیث شعرانی در کشف الغمه آورده و کانت الصحابة رضی الله عنهم یتبعون
آثار رسول الله صلعم فکل مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رضی الله عنه لم یزل یتعاهد شجرة بالسقی قیل له فی ذلک فقال رایته صلعم نزل تحتها
فانا اتعاهدها حتی لا ییبس الخ علامه امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الوجه الثانی فی بیان ما یستنبط منه تتبع عبد الله بن عمر رضی الله عنه الاماکن
التی صلی فیها النبی صلعم و هو انه یستحب التتبع لآثار النبی صلعم و التبرک بها و لم یزل الناس یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مروی است
که گفت حضرت ابن مالک رضی الله عنه اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت الی النبی صلعم انی احب ان تاتینی و تصلی لی فی منزلی فاتخذه مصلی و
فی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ای اعلم لی مکانا موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک
و فی هذا الحدیث انواع من العلم فمنها التبرک بآثار الصالحین الخ و همچنان است تبرک بآثار دیگر محبوبان حضرت حق سبحانه شاه عبد العزیز صاحب
در تفسیر عزیزی بذیل صراط الذین انعمت علیهم نوشته اند برکت در کلام و در انفاس و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان ایشان
و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان الی دری حاله سکیرود الخ و هم در تفسیر عزیزی است سوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت
و رحمت الهی گشته اند یا بعض خانها قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث توبه نمودن و دعا نمودن بجا آوردن
موجب سرعت قبول خیرات نیک می باشد الخ و شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث طهارت گفته اند و حقیقت طهارت شوند نسبت
در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل هستند چنانکه صدقه دادن و فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن کاری که نافع بندگان است
و ایشان سبب دعا کنند بجا آوردن و زینت بزرگ را بر هیئت مستحسنه نگاه داشتن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه و مشاهد مقدسه
معتکف شدن و لباس پاک و سفید پوشیدن الخ و آنچه در عبارات منقوله ابن قیم استدلال بانتفای تحری حضرت عمر کرده است جوابش آنکه علامه عینی در

شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد صحابه کرام و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین نوشته قالوا اما ما روی عن عمر رضی الله عنه انه کره
ذلک فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی بعدهم و یری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای
الناس یلتزمون النوافل التزاما شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المرات و یترکها لیعلم بذلک انه غیر واجب الخ **قوله** فی اوهام
التحفه نوع پانزدهم امثال تجدید روز یک چیز بعینه دانستن الخ **اقول** استدلال باین مقال بیجاست یک چیز بعینه دانستن چیزی دیگر
است و خصوصیت عظمت و برکت و شرف در مثل آن وقت بجهت ظهور کدامی نعمت سابقه فهمیدن و بنابران ایصال ثواب با این ایام
نمودن چنانکه معمول والد و مرشد بزرگوار و جد امجد ما در جناب تحفه بوده است چیزی دیگر قطع نظر از آنکه جناب اشباع از اسلاف
و اختلاف جناب تحفه نقل نموده باید دید که امر اول را جناب تحفه از اوهام شمرده و امر ثانی خود در تالیفات خود ثابت کرده از انجمله در تفسیر
عزیزی در خصوصیات ضحی گفته سوم آنکه این همان وقتی است که کلام حق تعالی با حضرت موسی در همین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون
در همین وقت بدیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده اند پس این وقت وقت کمال ظهور نور حق بر ظلمات باطل است
که در امت سابقه اثر آن ملاحظ شده الخ و نیز در تفسیر عزیزی تصریح نموده که در عشره محرم ثواب بجهت صبر و رنجی که شهدا در راه خدا
کشیده اند درین ایام بارواح مقدس ایشان نازل میشود و نیز در تفسیر عزیزی در خصوصیات شب قدر گفته این شب به چند جهت شرف دارد
الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید درین شب واقع است و این شرفیست که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب است الخ
و اگر این تفرقه مستنبط از کلام جناب رساله نباشد تا در قول مقبول مستند خود را یعنی ابن الحاج غور کرده ببینید که امر ثانی از آن جمله است
است علاقه از اوهام فاسده ندارد و طحطاوی در حاشیه در مختار نوشته و فی منهاج الحلیمی و شعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب
یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر لانه صلعم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم فی ذلک الوقت و کان جابر یتحری ذلک فیه مهما
و ذکر انه ما بدئ شیء یوم الاربعاء الا تم فینبغی البداءة بنحو التدریس فیه انتهی **قوله** بدعت در هیات آن بر نیه مخصوصه حسنه بود الخ **اقول**
اولا اکابر فقها کرام مثل این جناب رساله در طواف وداع بدعت قهقری را حسن نوشته اند با وجود تصریح اقرار اینکه لیس فیه نص
مرویه ولا اثر محکی الخ و ثانیا مولوی رفیع الدین صاحب در رساله مسائل در جواب سوال هشتم در باب التزام اذکار نوشته اند اصل این کار
و اشتغال و مراقبه از روی آیات و حدیث هست اما طرق ازینها و ضربات تجارب مشایخ پس البته بدعت است لیکن بدعت دو قسم است یکی
آنکه در وی معنی قبیح یافته شود و این بدعت سیئه می باشد دوم آنکه او را اصل صحیح در شرع باشد و در وی فواید دینی یافته شود و این قسم بدعت
حسنه یا مباح خواهد بود الخ ثالثا در تفسیر عزیزی بذیل واذکر اسم ربک الآیه نوشته یعنی یاد کن نام پروردگار خود را بسیار بواسطه
در هر وقت و هر شغل خواه بزبان خواه بقلب خواه بروح خواه بسر خواه بخفی الی ان قال خواه کیفیت ذکر یک ضربی باشد یا
دو ضربی خواه بحبس نفس خواه بی حبس نفس خواه بدون برزخ خواه با برزخ خواه سه کنجی خواه هفت رکنی خواه بشرایطیکه شده اند تحت
و فوق و محاسبه مراقبه و محاربه و مواعظه و تعظیم حرمت است خواه بدون این شرایط الی غیر ذلک من الخصوصیات التی استنبطها
من اهل الطریق الخ بلفظه ملتقطا رابعا در کتاب تنبیه السفیه در رد قول مجتهد روافض در عقیده هفتم جائیکه مجتهد مذکور صاحب تحفه و غیره

اہل بدعت قرار دادہ می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسنہ است قسم دوم جدا ہا چہ کل از فرق اسلامیہ تقسیم بدعت را نموده سیحی و
واگر مراد بدعت سیئہ است دلیل نسلم کہ ازین عبارت مفہوم شود چہ بسیار چیزہا در عہد سلف نبود مثل بنا و مدارس و قناطر و تدوین کتب
و علوم کہ خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقہ زہد و عبادات و مجاہدات و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصطلاحات ملامت و
عنانیست قال اللہ تعالیٰ و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ فما رعوہا حق رعایتہا الخ بالجملہ اگر تتبع نموده آید
شواہد کثیره در کلام مستندین صاحب رسالہ برای ابطال ادعا را موجود ہستند و عبارت منقولہ مرجوم الشیاطین بر تقدیر صحت نقل است
کہ مقام و نشان مقولہ امام غزالیؒ نوشتہ لیس او لا بقول صاحب رسالہ ضرورت تصحیح نقل از احیاء العلوم وغیره و ثانیا بر تقدیر صحت
نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفت دیگر فقہا و محدثین اگر محمول بر ظاہر باشد صریح مناقض تصریحات امام غزالیؒ کہ در احیاء العلوم
و کیمیای سعادت جابجا در تفسیر بدعت واقع است فافہم ولا تکن من المتعصبین **قولہ** معمول اصحاب ائمہ عظام نبود الخ **اقول** علی الاطلاق
این ادعا مسلم نبودن مخالف تحقیق محققین است علامہ خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء و الصلحاء فمستحب و کان النبی
صلعم اذا جاء قام الیہ الصحابۃ الخ و در مشکوۃ شریف است عن عائشہ رضہ قالت ما رایت احدا کان اشبہ سمتا و ہدیا و دلا وفی روایۃ
حدیثا و کلاما برسول اللہ صلعم من فاطمۃ اذا کانت دخلت علیہ قام الیہا فاخذ بیدہا فقبلہا و اجلسہا فی مجلسہ و کان اذا دخل علیہا
قامت الیہ فاخذت بیدہ فقبلتہ و اجلستہ فی مجلسہا رواه ابو داؤد و این تحقیق از حدیث حضرت انس رضہ باطل نتوان نمود
کہ او لا نفی قیام در ان مقید است بقید اذا راه پس نفی مطلق قیام و یا نفی قیام وقت مجی در قول حضرت انس رضہ مصرح و منصوص
نیست و ثانیا قطع نظر از قید اذا راه جملہ مذکوره مہملہ است و مہملہ در قوت جزئیہ می باشد از ہمین جاست کہ حجۃ الاسلام استاد صاحب
رسالہ فرموده بل کان الصحابۃ لا یقومون لرسول اللہ صلعم فی بعض الاحوال کما رواه انس رضہ ولکن اذا لم یثبت فیہ نہی عام فلا نری
بہ باسا فی البلاد التی جرت العادۃ فیہا بالاکرام الداخل بالقیام الخ و ثالثا در بسیاری از احادیث و روایات کہ بحسب ظاہر نفی عام کرده اند
و مراد ازان صرف نفی التزام داشتہ اند و حق ہمین است کہ قیام در عہد آنحضرت صلعم نبود البتہ عادت مستمره بدان نداشتند فی اللمعات
ان الحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنہ و الکراہۃ انما کانت للتکلف و لم یکن معتادا الخ **قولہ** بلکہ مبغوض نفس نفیس
بود الخ **اقول** این ہم ادعای تجری علی الاطلاق ہمچو کلمہ جاہلانہ بر زبان آورد نمی زیبد کہ ائمہ محققین را احادیث شریفہ تحقیق و تطبیق
فرموده حکم جواز بلکہ ندب برای تکریم دینی داده اند اما لفظ کراہت پس در لمعات شرح مشکوۃ فرموده و ما جاء فی حدیث انس رضہ
من کراہۃ صلعم قیام الصحابۃ لہ فانما ہی من جہۃ الاتحاد الموجب لرفع التکلف و الحشمۃ لا للنہی عنہ الخ و بر کسیکہ از علم حدیث خبر وارد
پوشیده نیست کہ مجرد کراہت آنحضرت مستلزم نہی و ممانعت بوجہ عام نیست در مجمع البحار در شرح حدیث قیل انت سید قریش فقال السید
ہو اللہ الحدیث نوشتہ کانہ کره ان یحمد فی وجہہ و احب التواضع انتہی بر اہل اسلام مخفی نیست کہ اگرچہ حضرت سید المرسلین از راه تواضع و
رفع تکلف تکریم و مدح خود بلفظ سید و روجہ مبارک مکروه داشتند اما موجب ثواب بودنش شکی نیست بلکہ در کتب سیر فصلی باسمہ در بیان
کراہت آنحضرت بسیار را نامور برکت را صرف محبت و شفقت بر امت ملاحظہ در این تفسیر فرموده اند قاضی عیاض علیہ الرحمۃ در

شفا فرموده ومن شفقته صلعم علی امته تخفیفه وتسهیله وکراهته اشیاء مخافة ان تفرض علیهم الخ وهمچنین تفصیل مسئلة القیام نموده
قوله این فریق جهال الخ اقول معاذ الله این چه جهالت ونادانی است بلکه درشان علماء دین مثل شیخ الاسلام امام الانام
برهان الدین حلبی وغیره که بتصریح استحسان این تکریم فرموده همچو کلمات وقاحت برزبان آوردن نزعه شیطانی وکمال بی ایمانی است
قوله درشرعة الهیه الخ اقول قطع نظر ازانکه شهرت واعتماد رساله مذکوره محل کلام وتحریف وخیانت شعار مجدیه لیام است وتنقیح
همچو مسائل مجهوله بسیرت حلبیه وغیرها اعتساف تمام است چون قیام مبحوث عنه فردیست از افراد اجلال وتکریم حضرت نبی کریم ورسول رحیم صلعم
که عموما ومطلقا مطلوب شرع شریف است وهیچگونه مزاحم کراهی امر محدود وشارع نیست ودر امور منقوله محدوده شرعیه خللی ازان لازم
نیست وعلماء دین استحسان فرموده اند پس ترجیح حکم ممانعت وحرمت وادخال در بدعت ضلالت بی ثبوت مزاحمت کمال جهالت است
وانچه از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نیست احتیاط در افترا بر الله تعالی با دعاء حکم حرمت وکراهت بلکه احتیاط
در اباحت است که اصل شریعت است در اموریکه شارع ازان سکوت فرموده است وانچه در عبارت منقوله ازابن حجر در شرح الشمائل
آورده بر تقدیر صحت نقول نیز هرگز موجب اقوال مرجحه مختاره همان علما ابن حجر وغیره از علماء دین دلالت بر کراهت هم ندارد
فضلا عن الحرمة ودر مجمع البحار از ابن حجر وغیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای التطیب ونحوه فلا اصل له ومع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا قوله دربیان استبعادات مجوزین عمل مولد وقیام الخ اقول وتقریرات ائمة السنت بحذف
بعض مقدمات وتغییر بعضی برای تیسیر اجوبه تحریفها بکار برده ومع هذا اجوبه اش باطل بوده اند بدینجهت بسط تقاریر علماء دین درینمقام
ضروری ندانسته صرف بربیان اختلال اجوبه اش کفایت میکنم قوله حسن اجتماع مردم مثلا عموما ممنوع است الخ اقول برکت
وفضیلت اجتماع اهل اسلام از صلحاء وعلماء وحفاظ بنیت خیر در اوقات متبرکه وبناها موثر بودنش در ایراث مقبولیت دعا
وعبادت ونزول برکات وانوار از مضامین آیات واحادیث آشکار است مستندین صاحب رساله را بدان اقرار از انجمله شاه عبد العزیز
صاحب در تفسیر سورة قدر نوشته اند وبالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت وطاعت را ببرکت اوقات نیک ومکانات متبرکه
وحضور واجتماع صالحان در ایجاب ثواب وایراث برکات وانوار مزیتی عظیم حاصل میشود الخ واگر صاحب رساله بر تقدیر تسلی نیافته
وتصریح موروث بودن خصوص مجالس ذکر حضرت سید ابرار صلعم برای برکات وانوار از اکابر مستندین خود خواهد پس ببیند که
شاه ولی الله دهلوی در فیوض الحرمین نوشته کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلعم
ویذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته ومشاهده قبل بعثته فرایت انوارا سطعت دفعة واحدة فتاملت تلک الانوار فوجدتها
من قبل الملائکة الموکلین بامثال هذه المشاهد وبامثال هذه المجالس ورایت یخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ قوله ضرور نیست
بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب الخ اقول این کلامیست بیگانه از عقل یعنی نفهمد که بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب
ضرور نباشد اما نفی اثبات عروض نفع ومنافیات محظوره ادعاء انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانفراد ثابت باشد
بسوی قبح وازظلمت بسوی حرمت وازخیر وبرکت بسوی شر وضلالت البته منافی تصریحات علماء ومستلزم لاطائل شان است که تسلیم

از مسائل کلامیه فقهیه آورده اند کما قال فی المواقف فی بحث الکلام فی رد قول الحنابلة وهذا باطل بالضرورة فان حصول کل حرف
مشروط بانقضاء الآخر فیکون له اول فلا یکون قدیما فکذا المجموع المرکب منها الخ ومنها ما قال فی شرح سفر السعادة از کثیر این
شبهات آورده که گفت پرسیدیم عمر ابن الخطاب رضی الله عنه را از شعر گفت شعر ساخته می شود از شیر و آب ولیکن بخورید انرا الخ امام حجة الاسلام
در احیاء العلوم فرموده الدرجة الثالثة الموزون المفهوم وهو الشعر وذلک لا یخرج الا من حنجرة الانسان فیقطع باباحة ذلک لانه ما زاد
الا کونه مفهوما والکلام المفهوم غیر حرام والصوت الطیب الموزون غیر حرام فاذا لم یحرم الاحاد فمن این یحرم المجموع نعم ینظر فیما یفهم منه
فان کان فیه محظور حرم نثره ونظمه وحرم النطق به سواء کان بالحان او لم یکن والحق فیه ما قاله الشافعی رح اذ قال الشعر کلام حسنه حسن
وقبیحه قبیح ومهما جاز انشاد الشعر والالحان جاز انشاده مع الالحان فان افراد المباحات اذا اجتمعت کان ذلک المجموع مباحا الخ
پس در صورت مبحوثه که جمیع چند قربات است ونیز هیچ محظوری که مانع حکم مفردات باشد همراه نیست بمشروعیت جمله اجزاء و ضم آنها
باهم موجب استحسان مجلس مکرم نگردد وسوسه صاحب رساله چه گنجایش دارد واگر ازین بیان اصل مطلب بفهم نیاید وتصریح در مسایل فقهیه
مستنده خود خواهد پس ببیند که در مکاتیب میرزا مظهر رحمة الله علیه در مکتوب بیست ودوم مرقوم است که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شنیدن کلام محمل
فتنه نباشد و کلامی موزون بالحنی موزون بی ملاحظه آلات ... در شرعی انشاد نماید و فتاوی اذان در باطن تمیدی پیدا نماید بلکه
سرور یا حزنی پیدا آید قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد
الخ ومقتدای اسحاقیه در اربعین در مسئله تقسیم نمودن چیزی بفقراء در وقت رخصت برات نوشته اگر از فتوحات بطریق شکر با اتحدی
بفقراء ومساکین هر دو گروه چیزی دهد جایز بلکه مستحب است زیرا که در حدیث شریف آمده من سال بالله فاعطوه الی قوله ونقصان
هیچگاه ممنوع نیست الخ قوله بلکه جائز است که در مجموع چیزی پیدا شود که در هر هر واحد از اجزا نیست ... قال الشارح ...
العقاید ربما یکون مع الاجتماع ما لا یکون مع الانفراد کقوة الحبل المولف من الشعرات الخ اقول ...
می شمارد و مفسر با نافی می انگارد و این فقره در شرح عقاید در بحث حجیت تواتر واقع شده آنکه اگرچه خبر واحد بانفراد موجب علم
یقینی نبوده اما اجتماع اخبار قوتی پیدا میکند که موجب علم یقینی میگردد پس این قول شرح عقاید در وسوسه صاحب رساله اثر نمیدهد
بلکه یعنی هر هر جزء که حسن بوده است اجتماع آن زیادت قوت وحسن پیدا خواهد کرد نه که افعال مستحسنه با اجتماع ...
حرام خواهد نمود آری اگر خبر هر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مردود تا البته مقصود صاحب رساله در می آمد ...
بیچاره شرح عقاید را ندیده و نفهمیده که در آن چند جا از حال اجزاء مجموع استدلال نموده است از آن جمله در بحث حادث بودن عالم که عالم
یا جواهر است یا اعراض هر یک از آن حادث است پس مجموع عالم حادث است چه در صورت حادث بودن هر جزء مجموع هم حادث
خواهد بود قوله قول به اتحاد حکم کل افرادی و کل مجموعی قول فاسد است الخ اقول ما بین کل افرادی و کل مجموعی ...
اما در اثبات مشروع بودن حسن هر یک جزء ونیز بلا انفراد و مجموع بودن و در آن استدلال بانیه تفرقه بی بنیاد مردود است پس هرگاه که بطور
مشروط انفراد ثابت باشد در اجتماع بجهت عروض این مانع البته باقی نخواهد ماند وهرگاه که شرعا مشروط بشرطی نبوده ... هر یک جزء ثابت

باشد و بنا بر بطلان آن از اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح مبارزیه فرموده ان کل حکم علی
الافراد ان کان صحیحا علی تقدیر الاجتماع والانفراد فالحکمان متلازمان وان کان صحیحا بشرط الانفراد ولا یکون عند الاجتماع فالحکمان
متعارضان الخ **قوله** جواب الزامی این آنست که عبد الله ابن عمر نسبت به صلوة ضحی الخ **اقول** سابقاً معلوم گردیده که حضرت عبد الله
ابن عمر و ابن مسعود و دیگر صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با وجود اقرار بدعت و اطلاق لفظ ابتداع واحداث تصریح استحباب و خیریت
هم فرموده اند و بر بعضی امور در بعض اوقات برای اظهار عدم سنیت و رفع توهم وجوب ترک الهام و عدم تدوین احکام با وجود اقرار اصل
استحباب بر بعض امور بجهت لزوم مزاحمت بکتاب و سنت حسب فهم و اجتهاد خود بر خلاف اجتهاد دیگر مجتهدین انکار هم نموده اند
و نیز بوضوح رسید که قیاس [illegible] آنحضرت صلعم که علی الاطلاق مشروع است بر صلوة و اذان غیره امور محدوده مخصوصه مقیده
منصوصه نمودن خیال خام است پس این الزام ناتمام است و حال انکار حضرت علی کرم الله وجهه قطع نظر از ما سبق اینکه در در مختار
گفته لان علیها [illegible] یصلی بعد العید فقیل [illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] الا یدخل تحت الوعید قال الله تعالی
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ **قوله** در بعضی امور ایراد [illegible] صحابه کرام هم [illegible] الخ **اقول** [illegible] که بر مذهب اهل سنت
صحابه کرام مورد ایراد نشوند [illegible] صاحب رساله [illegible] خود در [illegible] که بر مذهب [illegible] رساله
ایراد عظیم بر صحابه کرام وارد میشود که حسب قول ایشان استحسان بدعت [illegible] کل بدعة ضلالة [illegible] با وجود اقرار بدعت واحداث
ابتداع فرموده اند و نیز معاذ الله تجویز نسخ کلام الله [illegible] نموده اند [illegible] این حضرات هم معاذ الله
لازم گردیده و موافق دیگر عقاید طائفه نوبت بلزوم [illegible] **قوله** بهمان جواب [illegible] الخ **اقول**
جواب اهل سنت [illegible] ایراد از جانب صحابه کرام [illegible] مجتهد [illegible] صحیح است و قبول
اما جواب [illegible] مندوبات [illegible] شارع
و مامورات مطلقه است حسن آن مقید موقت و محدود [illegible] از شرع شریف ثابت [illegible] استحسان آن نموده اند
با انهمه این طائفه قیاس مع الفارق نموده [illegible] لازم میکنند و گاهی تهمت [illegible] نسخ قرآن
مجید بر آن حضرت هم مینهند پس بنا برین مذهب صحابه کرام هم مورد ایرادات کثیره [illegible] **قوله** حسن مطلق ذکر رسول الله صلعم منصوص است
الخ **اقول** اولا [illegible] حسن ظاهر است که حسن مطلق ذکر [illegible]
نیست [illegible] ثانیا قطع نظر از [illegible] ضلالت [illegible] ذکر رسول الله صلعم [illegible]
در شرع ثابت گردیده تسلیم نموده نمی‌گوییم که مراد از ثبوت اگر [illegible] نص کتاب و سنت است [illegible] منصوص
است و اگر مراد اندراج تحت عمومات شریعت و عدم مزاحمت کتاب و سنت است پس [illegible] آنحضرت صلعم [illegible]
[illegible] ثابت فرموده اند [illegible] **قوله** مراد از حکم مطلق
چیست الخ **اقول** مراد از حکم مطلق [illegible] که مقید بوجود یا عدم [illegible]

نباشد و چون حسن ذکر رسول الله صلعم شرعا مقید بوجود یا عدم این قیود نیست و اگر از جانب شارع مخیر است خواه بدون این قیود
عمل آرد خواه بلحاظ ازدیاد قربات و جمیع برکات این قیود هم همراه کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رساله فضائل
نصف شعبان بعد از آنکه قوی نبودن روایت دعا بخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسند قلت یجوز العمل بالحدیث
الضعیف لاسیما وقد ثبت روایة عن اکابر الصحابة مطلقا فلا وجه لمنع المقید ابدا الخ **قوله** بر شق اول جایز است که حکم مطلق
در محل نزاع از ان قبیل باشد که مشروط بعدم این قیود مبطله باشد الخ **اقول** اولا حسب تصریح مستندین حضار رساله مدار
احکام شرع علم است بوجود نه وجود و بغیر علم ثانیا در رساله دعائیه مؤلفه مولوی خرم علی که از اکابر این طائفه بوده اند مرقوم است
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن در دعا عقب صلوة خمسه بهیئت کذائیه
چه دلیل گوئیم که چون ثابت شد که رفع الیدین از آداب دعاست و جالب اجابت است و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نمانده و اعی از جانب شارع مخیر است الخ در اربعین گفته اما دست برداشتن برای دعا وقت تعزیت ظاهرا جواز است
زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلق ثابت است پس در این وقت هم مضائقه ندارد **قوله** بر شق ثانی الی قوله و نیز گاهی
عمر کاتب بالفعل و زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم که الانسان کاتب بالفعل و گفتن نمی توانم که زید کاتب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه اسماعیلیه در رساله مصباح الفجی این مغلطه باین عبارت آورده بود که مطلق دو قسم ہوتا ہے ایک
شئی من حیث العموم والوحدة الذهنیة اور دوسرا الشئی من حیث هو هو اہل منطق قسم اول کو ساتھ الشئی المطلق اور موضوع
قضیه طبعیه اور قسم ثانی کو ساتھ مطلق الشئی اور موضوع قضیه مهمله قد بایۂ کے تعبیر کرتے ہیں اور محبوث عنه اصولیوں کا قسم
ثانی ہی اور حکم اوسکا یہہ ہی کہ متحقق ہوتا ہی ساتھ تحقق ایک فرد کی پس مشروع ہونے اس قسم مطلق کے مشروع ہونا جمیع افراد
اوسکی کا لازم نہیں آتا ہی الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السفها لتائید الفقها تنبیه برین سفاهت نموده شد باز همان حرافات
پیش می نماید حالا باز باید شنید که مطلق محبوث عنه را مطلق الشئی یعنی موضوع مهمله قرار دادن و بر ان متفرع نمودن که از مشروعیت این
مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی آید صرف از تحقیق حکم در یک فرد مع الانتفاء فی افراد اخر تحقق مطلق میتواند شد محض
سفاهت است چه مطلق محبوث عنه اصولیین مقتضی اطلاق است در مسلم در بحث حمل مطلق بر مقید آورده قالوا اولا کما فی المنهاج
فی الحمل عمل بالدلیلین در جواب نوشته قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق یقتضی الاطلاق الخ در حاشیه منهیه نوشته ای یقتضی الاجزاء
بای فرد کان بخلاف المقید وتحقق المطلق فیه لیس مقتضیا للانحصار فیه الا تری فی النسخ ایضا تحقق المطلق فی المقید مع
انه لیس بعمل للمطلق اتفاقا ۱۲ منه در تحریر و شرح آن آورده و قولهم انه جمع بین الدلیلین مغالطة قولهم لان العمل بالمقید عمل
به قلنا بل بالمطلق الکائن فی ضمن المقید من حیث هو کذلک ای فی ضمن المقید وهو المقید فقط ولیس العمل بالمطلق ذلک ای العمل
به فی ضمن مقید فقط بل العمل به ان یجری فی کل ما صدق علیه المطلق من المقیدات ومنشاء المغلطة ان المطلق باصطلاح
هو اصطلاح المنطقیین الماهیة لا بشرط شیء فظن ان المراد به هذا ههنا لکن ههنا لیس کذلک بل المراد به الفرد الشایع بشرط الاطلاق

او الماهیة حتی کان تمسکنا من اجای فرد شاء الخ گاش طائفه اسماعیلیه محققات کتب اصول را میدیدند و می فهمیدند که مبحوث عنه
الاصولیین مطلق بان معنی که ایشان قرار میدهند نیست و تحقق حکم در یک فرد مع الانتفاء فی افراد اخر برای تحقق حکم مطلق مبحوث
عنه هرگز کفایت نمی کند از مفاهیم ظاهر است که در مذهب حنفیه مطلق را محمول بر مقید نمیکنند مگر وقتیکه در شان حکم هر دو در یک امر وارد
باشند چنانکه در کفاره یمین قرارت عامه قرار مطلق است یعنی فصیام ثلثة ایام و قرارت حضرت ابن مسعود رضی مقید یعنی متتابعات است
پس درین صورت آن حکم بسبب وجوب عمل بر فرد و قید خاص مقید قرار می یابد و اطلاق زایل میگردد و دوم از ان ظاهر است که در مسئله
زکوة قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل شاة مطلق بود دیگر هر گاه در دیگر احادیث شریف نفی زکوة ابل غیر سائمه فرموده اند
اطلاق منسوخ گردیده فقط پس اگر مشروعیت مطلق مبحوث عنه را مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی بود و صرف تحقق در یک
فرد فقط برای تحقق مطلق کفایت می نمود منسوخ و زایل گردیدن مطلق و اطلاق آن چه معنی داشت اسماعیلیه را لازم است که
از کتب معتبره اصول حنفیه ثابت کنند که مذهب جمله اصولیین همان است که در رساله مصباح السنتی وغیره نسبت کرده اند لا اقل
بودنش مذهب مختار جمهور اصولیین حنفیه باثبات رسانند **قوله** بالجمله ضرور است برای استحسان مقید دلیلی علاوه از دلیل استحسان
مطلق الخ **اقول** قطع نظر از منقول مولوی خرم علی که سابقا نقل شده برای هرزه درایانی چیزی مختصر از کلام مولانا طائفه
منقول میشود در رساله بدعت مینویسید باید دانست وقتیکه اشیا متعدده در یک مفهوم عام مندرج باشند مثل اندراج مسلم و کافر
در مفهوم انسان پس حکم شرعی بدو طریق بان متعلق میگردد اول آنکه هر یک از ان اشیا بخصوصه حکمی علاحده متعلق گردد و مطلق
هیچ حکمی از احکام شرعیه متعلق نباشد مثلا گوشت گوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حرام توان گفت
نه حلال و در باب لغوی هرگز مفتی را نمیرسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکه مطلق بالنظر الی ذاته حکمی از احکام
شرعیه متعلق گردد پس مطلق بنظر ذات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضا نماید گو در بعض افراد بسبب عوارض خارجیه
حکم مطلق مختلف میگردد مثلا گوشت خنزیر حرام است اگرچه در وقت مخمصه مباح گردد و مطلق تلاوت قرآن عبادت است اگرچه در صورت
جنابت حرام میگردد و در باب مناظره در تحقیق حکم صورت خاصه کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در صورت خاصه نموده عنها
همانست متمسک باصل که در اثبات دعوی خود حاجت بدلیلی ندارد و دلیل او همان حکم مطلق است و بس الخ ملخصا اگرچه ثبوت
اصل مزعوم مولانا طائفه درین مقام محل کلام و تقریب اصل بیانش ناتمام لیکن برای وهن در رزاین اسماعیلیه کافی و وافی است چرا که
برای صحت و صدق حکم مطلق جواز جریانش در هر فرد ضروری ندانسته مثال صدق الانسان کاتب بالفعل با وجود عدم صدق زید
کاتب بالفعل بطور مجمله درین مبحث برای اشتراط دادن هر برای مقید دلیلی علاوه از دلیل مطلق خود حضرت شهادت مولانا طائفه باطل
است و مردود پس فرموده رسول الله صلعم که احسن عبادات است اگر همراه آن قیود اجتماع اهل اسلام در دعوت ایشان و تلاوت قرات
فتح و دیگر قیود باشد در ایام متبرکه صرف برای برکت نه بطور رکنیت و شرطیت ملحوظ داشته آید با وجود عدم اثبات حرمت این امور از حضرت
شارع چگونه حسن گردد گو ناقص استحسان و برکت بطرف حرمت و ضلالت انتقال خواهد نمود حیف که این بیچارگان بدل مقتدایان

خود را ہم دیدن و فہمیدن نمی توانند با وجود یکہ اینہا را ہمچو صحایف آسمانی میدانند معہذا بی باکانہ ہر چہ در دل می آید بر زبان
می رانند خواہ مخواہ بر ائمۂ دین و علماء کاملین تہمت جہالت و ضلالت لازم میگردانند **قولہ قال ابن النجیم فی البحر لان ذکر اسم اللہ الخ**
اقول در ہمین مقام حال تحریف صاحب رسالہ باید دید کہ چگونہ بحذف اول و آخر بر مطلب خود راست میکند تفصیلش آنکہ در بحث تکبیر
عید الفطر کہ مابین حضرت امام اعظم و صاحبین رحمہم اللہ تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طور بیان رفتہ است اول آنکہ اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکہ در جہر و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید اضحی در عید فطر ہم جہر تکبیر را مسنون میفرمایند
و امام صاحب ایشان اسرار را سنت و جہر را بدعت میدانند روایت دوم آنکہ اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین
برای عید فطر تکبیر را مسنون میفرمایند و امام صاحب نفی ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنت میفرمایند علامہ ابن ہمام روایت اولی را
ترجیح دادہ و در بیان تضعیف روایت ثانیہ گفتہ کہ مجرد ذکر اللہ در ہیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونہ نفی آن میفرمودند پس
اختلاف در اصل تکبیر معنی ندارد و صاحب بحر روایت ثانیہ را ترجیح میدہد یعنی کہ اختلاف در مسنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است برای
عید الفطر و از اعتراض امام ابن ہمام جواب میدہد حاصل جوابش آنکہ ذکر اللہ اگرچہ ہیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم خصوص
مسنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است کہ البتہ برای این حکم خصوص این وقت مخصوص از شارع ضرور است پس باید دید کہ از کلام
صاحب بحر مذہب امام علیہ کجا ثابت گردید حالانکہ در بیان بحر و دیگر تالیفات صاحب بحر بر بسیاری از بدعات حسنہ باوجود عدم سنیت
آن بخصوصہا حکم استحباب و استحسان و جواز میکند بلکہ در خصوص ہمین مسئلہ از بیان صاحب بحر در در مختار منقول است اما العوام فلا یمنعون
من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلۃ رغبتہم فی الخیرات بحر الخ **قولہ شرح العمدۃ الخ اقول** قطع نظر از موجود نبودن شرح عمدہ حال عبارت
منقولہ آنکہ اولا مدار کلام منقول بر ابطال و عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومات مندوبات شرعیہ است و ظاہر کہ این قول
بر تقدیر صحت فہم صاحب رسالہ و صحت نقلش صریح متناقض است و دیگر اقوال منقولہ صاحب رسالہ کہ خود از علامہ ابن حجر وغیرہ آوردہ است
و ثانیا صحابہ کرام و دیگر ائمہ علماء بر بسیاری از امور باوجود اطلاق بدعت و اقرار محدث بودن بجہت اندراج تحت عمومات شریعت
و عدم مزاحمت بکتاب و سنت حکم استحسان و استحباب فرمودہ اند چنانکہ صاحب عبارت منقولہ را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
صلوۃ ضحی را معلوم گردیدہ و استحسان وی ہم باین امر مخصوص کہ حسب علم و اقرار آنجناب بدعت بودہ است منظر صاحب عبارت نزد وی
در ہیچ کلام نمی گفت کہ بموجب آن طعن و ملام تا صحابہ کرام رفتہ و ثالثا مقتدای اسحاقیہ در اربعین وغیرہ تالیفات خود در بسیاری
از مسائل مخصوصہ بلحاظ اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصہ بر افعال معینہ بہ نیت خیر حکم اباحت و جواز بلکہ استحباب و استحسان
دادہ است از آنجملہ در مسئلہ پانزدہم کہ سائل گفتہ رسم است کہ در شادی پسر یا دختر زنان آنہا کہ از قسم نقد و پارچہ و زیور ہمراہ
آوردہ میدہند این طور در شرع جائز است یا نہ در جواب نوشتہ اینچنین افعال موافق قواعد اصول شریعت جائز است الخ و ہم
در اربعین دادن مردمان برادر چیزی حجام را وقت پوشانیدن لباس نوشتہ درست نوشتہ الی غیر ذلک من المسائل الکثیرۃ و در اینجا
خصوص شرف روز ولادت را علماء محققین بدلیل خاص ہم ثابت فرمودہ اند تا آنکہ این جا چہ نوشتہ [illegible]

تفضیلت و شرف خصوص ایام ولادت و سزاواری زیادت عبادت و خیرات و خصوص آن ایام بسبب اجتماع اہل اسلام برای
استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم و خصوص این ایام صرف بلحاظ شرف و فضیلت و نیت خیر و برکت چگونه از بیجا و ممنوع و حرام
خواهد گردید **قوله** حسن معمولات اہل حرمین الخ **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادآبادی که رساله مکاتیب شاه عبد العزیز
صاحب دہلوی علیهما الرحمة جمع فرموده اند دران رساله در مکتوب احکام فرق ضاله و تمیز حق از باطل مرقوم است در بیجا تحقیق است
تفصیل آن اینست که علم محیط نبوی این تفرق و تشعب را معلوم فرموده برای دفع این عذر قاعده نشان داده که مسلمان آن قاعده را
بادنی توجه عقل بدون شنیدن حدیث درمی یابد و آن اینست که در تصحیح دین و منشاء آن نظر نماید هر مذهبی که در آن حال رائج
باشد آنرا اقرب الی الحق داند بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه معظمه زاده الله تعالی شرفا یکی از اسباب این هم است تا مسلمان
دور دست از طریق حق و جاده مستقیم غافل نمانند و در احادیث شریفه فضائل حرمین شریفین بنظر امعان باید فرمود که این معنی
کالشمس ظاهر میشود الخ و همچنان شاه ولی الله دہلوی در مصفی شرح موطا در استدلالات خود جابجا بالتصریح نموده اند که عمل
اہل حرمین برای اتفاق حجت است بالاتباع و از مسلط لشکر یزید و حجاج و استیلاء ظلمی زیدیه و غیرهم و بعض اوقات بر حرمین شریفین
در قابل قبول بودن عمل اہل الله فی الحال و منشاء شان لازم نمی آید که مستحسنات مروجه معمولهٔ ائمه دین از فقها و محدثین مذهب اہلسنت
که از مشهورین و معتبرین بلدین طیبین باشند نیز قابل قبول نباشد حالا باید دید که از اکابر علماء اعلام و ائمه کرام حرمین طیبین
استحسان و ترویج امری که از فعل آن در ایمان خلل آید و تشجیع بر اعمال ضلالت در آن بلدین طیبین بعد قرنا بعد قرن تا این علماء
صلحاء راسخه نزد اہل اسلام بموجب احادیث شریفه مستبعد است گو نزد اسماعیلیه مستبعد نباشد چه اسماعیلیه صراحة اقرار آن میکنند
چنانچه یکی از ایشان در رساله مسمی به عوض کوثر گفته ﴿ کفر کعبه سی اوتہا ہی ایک بار **قوله** تجویز علماء اہلسنت امر شنیع را چه
محل استبعاد است الخ **اقول** اولا تجویز علماء اہلسنت امری را که مثل شرک خلل انداز اصل ایمان باشد چنانکه مذهب
اسماعیلیه است چگونه محل استبعاد نباشد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام است چه جای ذکر علماء اہلسنت و ثانیاً
کلام در مجرد تجویز کسی عالم از علمای اہل سنت بطور سهو و خطا نیست کلام دربیست که امری را که ائمه دین و علمای مشهورین معتمدین
اہلسنت که علم و عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عامه لاحقین حتی که اسماعیلیه هم بجای موافقه مذاق خویش بالخصوص
استناد میکنند از صدها سال در اکثر بلاد اسلام مستحسن دانسته بعمل آورده باشند باتباع چندی منکرین که سر بمخالفت در بعض
اعصار برده باشند موجب ضلالت و تشنیع و لعنه بر آنحضرات تهمت تجویز ضلالت شنیعه باید گردانیدن و نوبت بتفسیق و تضلیل
رسانیدن امری است از انصاف دور و از دین بعید و تجویز یست خلاف عقل سدید **قوله** رفتن احدی از علماء حنفیه سابقین الخ **اقول**
اولا که از مطالعه کشف الظنون وغیره کتب متداوله ظاهر و باهر است که بسیاری از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث
دہلوی سابق بوده اند درین خصوص رسائل مستقله تالیف فرموده اند قطع نظر از همه کافی است برای اظهار جهل صاحب رساله
اسنیه و تجهیل احبار مذکوره که شیخ عبد الحق محدث دہلوی از آن در کتب خود نقل میآرد و حضار رساله هم درین رساله بآن استشهاد میکنند

عبارت اداین است تم بحمد اللہ و تیسیرہ الثلث الاخیر من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلۃ الثانیۃ عشر من شہر السرور والبہجۃ مظہر الانوار والرحمۃ شہر ربیع الاول فانہ شہر امرنا باظہار الحبور فیہ کل عام الی آخرہ و ثانیاً بالفرض کہ صاحب رسالہ را رفتن احد از علماء حنفیہ جانب تجویز این عمل معلوم نگردیدہ و قول شیخ علی قاری و محدث دہلوی و من بعدہا بمعرض قبول نرسیدہ تا برین تقدیر برای اثبات ترجیح حکم ضلالت و ممانعت و حرمت لازم بودہ کہ از اقوال مشہورہ مستندہ حنفیہ سابقین حکم مدلل حرمت و ممانعت نقل میکرد و نقل قول چندی از جاہل متاخرین و انہم از کتب غیر مستندہ و غیر مشہورہ بر تقدیر صحت نقل ہم ہیچگونہ مفید وجوب اتباع آن شدہ نمیتواند چہ جائیکہ بسببش بر صدہا اہل اسلام حکم ضلالت نمودہ آید بر اہل انصاف مخفی نیست کہ قبول ہمچو قول شاذ و مجہول و آوردنش بمقابلہ ملا علی قاری وغیرہ ترجیح بلا مرجح بلکہ ترجیح مرجوح است **قولہ** شیخ علی قاری و شیخ عبد الحق دہلوی الی قولہ تخفیف البحر فی المیلاد و تقطع شبہات اہل الفساد بر رد قول ایشان پرداختہ الخ **اقول** اولاً وجود این رسالہ و ثانیاً مستند بودنش بہ آنکہ ذکر و حوالہ و استناد بہ اقوال علماء اعلام موجود باشد محل کلام است و ثالثاً وجہ ترجیحش بر تقدیر وجود و صحت نقل بر تحقیقات ملا علی قاری و محدث دہلوی و غیرہما بوجہیکہ از رد آن حضرات علما را جہال و از اہل ضلالت و فساد اعتقاد نمودہ آید مفقود است پس ذکر این رد خود مردود است **قولہ** بسیار امور اند کہ حنفیہ قائل بحرمت آنہا اند و اہل مذاہب دیگر الخ **اقول** در صورتیکہ اختلاف مذاہب جمہور اہلسنت و جماعت باشد کہ از مجتہدین حنفیہ ممانعت امری وارد و دیگر مجتہدین جواز آن امر ثابت است با تشنیع بران بطور قطعیت فسق و ضلالت و جزم عصیان ہم روا نیست فضلاً عن تکفیر الاتیان بہا اللہم الا فی شرح صحیح المسلم ثم العلماء انما ینکرون ما اجمع علیہ اما المختلف فیہ فلا انکار فیہ لان علی احد المذہبین کل مجتہد مصیب ہذا ہو المختار عند کثیر من المحققین علی المذہب الآخر المصیب واحد والمخطی غیر متعین لنا و الاثم مرفوع عنہ ولکن ان ندبہ علی جہۃ النصیحۃ الی الخروج من الخلاف فہو حسن مندوب برفق الخ ملخصاً و صدرا این بیان تخیر تعنت ای اختلاف را نوشتہ و الا صح انہ لا یغیر لما ذکرناہ و لم یزل الخلاف فی الفروع بین الصحابۃ و التابعین فمن بعدہم رضی اللہ عنہم لا ینکر محتسب ولا غیرہ الخ ملخصاً **قولہ** استنکاف از امر محدث است الخ **اقول** عدم مبغوضیت امر محدث اگر بطریق نزاع است بنا نزاعت و مخالفت کتاب و سنت است پس قیام اکرام را و ازین اخل شمردن قول فاسد است و الا حکم بمبغوضیت لازم کردن اہل اسلام را بجہت او و اریک فرد اجلال و تکریم حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام جناب بد مذہب بلکہ مثل مشرک قرار دادن چنانکہ مذہب بسیار است ہرگز ثابت نمیتواند شد در مرقاۃ در شرح حدیث شریف من احدث فی امرنا ہذا ما لیس منہ فیہ اشارۃ الی ان احداث ما لا ینازع الکتاب والسنۃ کما سنقررہ بعد لیس بمذموم الخ ملخصاً **قولہ** الا لازم آید کہ سجدات و سجدہ تعظیم الخ **اقول** این ہمہ قیاس شیطانی ہست نمیداند کہ سجدہ غیر خدا جمہور ائمہ علمای کرام باستدلال احادیث کثیرہ صحیحہ بر سجدہ ممانعت خصوصاً از علی الاطلاق و فی ثبوت جوازش اند دیگر احادیث ممنوع نوشتہ اند بر خلاف این قیام کہ ہیچ حدیث صحیح یا ضعیف یا قول صحابہ یا مجتہدین در کراہت و ممانعت و حرمت خصوص آن وارد نشدہ اما قیام برای تعظیم داخل

احترام قادم پس جمہور علماء اعلام بعد تحقیق و تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام جائز بلکه مستحب و مستحسن
فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بذیل حدیث قوموا الی سیدکم فرموده فیه اکرام اهل الفضل و تلقیهم بالقیام لهم اذا
اقبلوا هکذا احتج به جماهیر العلماء لاستحباب القیام قال القاضی ولیس هذا من القیام المنهی عنه انما ذلک فیمن یقومون علیه وهو
جالس ویمثلون قیاما طول جلوسه قلت القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاء فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شیء صریح وقد
جمعت کل ذلک مع کلام العلماء علیه فی جزء واجبت فیه عما توهم النهی عنه الخ واگر اسماعیلیه از جمهور علماء اعلام سر و کاری نیست
تا به بینند که مقتدایان این طائفه چه نوشته اند قطب اسماعیلیه در مظاهر حق گفته وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور
استاد و والدین کی لئی تعظیم و قیام جائز ہے الخ وعلاوه برین اگر قول بعض که بر خلاف جمهور بکراهت قیام خاص جهت تعظیم
قادم رو برو بر روی آن رفته اند تسلیم کرده آید تاهم ازان قول ممانعت این قیام لازم نیست چنانکه مدح کسی رو برو آن ناپسندیده است
و در غیر این صورت حرام و مکروه نگردیده است **قوله** اما باب ثانی پس در تعصبات رساله اشباع الکلام است الخ **اقول** تطویل و اطناب
این باب از چهار انواع است اول الفاظ شتم و تجهیل و تضلیل و طعن علماء در حق علماء کرام و ائمه اعلام دوم مواخذه با غلاط
کتابت و اعتراض بر عبارت در اکثر مقام سوم اعاده مطالب سابقه محض برای تطویل کلام چهارم جرح مقال اشباع و نقل عبارات
بی فهم اصل مرام امر اول و ثانی خود سخیف است و قبیح عند کل ذی عقل صحیح حال امر ثالث از ما سبق ظاهر گردیده حالا نقید بحضرت
آنچه متعلق بامر رابع است باید شنید **قوله** این کلام ناشی است از عدم و قوف الخ **اقول** اگر چه طائفه اسماعیلیه در باب بدعت تامل
و قراری نیست اما مخفی نخواهد بود که اصل نزاع عامه طائفه با اهلسنت در تقسیم و عدم تقسیم همان معنی بوده است که مستندین صاحب رساله
اعظم من الامام نووی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی و غیرهم از معنی شرعی نوشته اند و اما میکه اکثر اسماعیلیه بنام دلایل و شواهد
پیش کرده اند و میکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنها بحسب ظاهر و هم منطبق بر همین معنی اعنی عدم تقسیم بدعت بمعنی شرعی
می توانند شد و الا تقریب هم تمام نمی توانند شد برین تقدیر مرام صاحب اشباع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیده اما آنچه صاحب رساله
بنظر حمیت جاهلیت اصطلاحی دیگر از چند علماء کرام نقل کرده هیچگونه مضرتی بصاحب اشباع الکلام و منفعتی بطائفه لئام نمی بخشد غایة الامر
آنکه عرف علماء در بدعت در ان مختلف باشد و بعضیتور لازم نمی آید که بدعت شرعیه بحسب عرف آخر منقسم نباشد چونکه صاحب رساله خود اقرار
داده که نزاع درین امر نزاع لفظی است و بس پس ما را درین مقام حاجت تطویل کلام نیست **قوله** فیروزآبادی در قاموس که کتاب لغت است
حاصل این معنی را در معنی بدعت ذکر کرده است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروزآبادی دران کتاب لازم نیست که بجز این اطلاق معنی
شرعی صحیح نباشد همان فیروزآبادی در همان کتاب لغت نوشته والصلوة الدعاء والرحمة والاستغفار وحسن الثناء من الله عز وجل
علی رسول الله صلعم وعبادة فیها رکوع وسجود الخ **قوله** پس نزاع در آن بنا بر اصطلاح و عرف دیگر که نزاع لفظی است الخ **اقول** قطع
نظر از آنکه نزاع حقیقی طائفه اسماعیلیه با جمهور اهلسنت در تقسیم همان معنی است که صاحب اشباع تحریر نموده است حال سرگردانی صاحب
رساله باید دید بر تقدیر یکه تقسیم بدعت باین معنی تسلیم نموده و نزاع ما بنزاع لفظی تعبیر کرده با اکثر دلایل او که ...

بر با و شند چه مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم که دران مذکور است حسب قول صاحب رساله هم دلیل ضلالت شدن
نمی تواند **قوله** حدیث من سن سنة حسنة را مخصوص آن زعم نمودن باطل است الخ **اقول** ابطال اقوال مستندین
محققین خود از اجله علمای مشهورین از جمله عقل و انصاف عاطل است ملا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعة ضلالة خص منها البدعة
الحسنة بحدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومنه قول عمر نعمت البدعة هذه الخ در مجمع البحار گفته کل بدعة
ضلالة خص منه ما هو واجب کنظم ادلة المتکلمین ومندوب کتصنیف کتب العلم وبناء المدارس والتراویح الخ **قوله** سن در این حدیث
بمعنی احیی و روح است نه بمعنی احدث وابتدع یقال سن السکین ای احده وصقله کذا فی القاموس الخ **اقول** اکابرین از مستندین هم
رساله و شرح این حدیث تصریح فرموده اند که سن بمعنی اتی بطریقة است و شامل است احداث طریقه خیر و احداث طریقه شر را
یقال سن الشیء صوره وسن الطریقة سارها کذا فی القاموس و در مجمع البحار گفته من سن سنة حسنة ای اتی بطریقة مرضیة یقتدی بها و
بهدایات سواء فیه تعلیم علم او عبادة او ادب سواء کان فی ذلک الهدی والضلال هو الذی ابتدءه او کان مسبوقا الیه الخ شیخ محدث
دهلوی علیه الرحمة در اشعة اللمعات فرموده من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را
در مردم الحدیث و بهدایات من سن فی الاسلام سنة سیئة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش بد را الخ و بودن سن
بمعنی روح منافی شمول این حدیث بر استحسانات ائمه دین و مستحسنات صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقه خیر هم ترویج
امر خیر است **قوله** وای این تخصیص نیست الخ **اقول** علمای اسلام وجوه متعدده ذکر فرموده اند از انجمله احتراز فرمودن حضرت
صلعم است و دیگر احادیث شریفه از مذمت بدعت حسنه محدث دهلوی بذیل حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله
ورسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد
در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة نوشته هو احتراز من البدعة الحسنة الخ مولانا اسمعیل دهلوی هم بذیل حدیث من احدث
فی امرنا ما لیس منه نوشته و لفظ ما لیس منه میں اشاره ہی اسکی طرف کہ مگر ایسی چیز کا کہ مخالف کتاب و سنت کے ہو
برا نہیں ہے الخ **قوله** بدون فهم اینکه مراد عاملین بدعت الخ **اقول** با وجود فهم اینکه تمامه طایفه اسمعیلیه عدم نقل از آنحضرت
صلعم را قطع نظر از لزوم مزاحمت و عدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هر جا دلیل محکم ضلالت بودن اعتقاد دارند
و ما ورای سنت آنحضرت صلعم را شرعا غیر تسلیم میدانند در زیادت بر سنت را مستلزم تنقیص میگردانند باز کسیکه بگوید در دین
امر که مراد ایشان همینها یا آن دیگر ایه پرده پوشی طایفه خود بعض علمای سابقین فرموده اند بطور مغالطه ذکر کردن از اهل عقل
و حیا بغایت بعید است از همین مقام ظاهر است که آنچه در چند ورق در مستندات رساله اشباع الکلام کلام کرده و در آن تسلیم
است بضلالت و جهالت عامه طایفه اسمعیلیه خود بلکه بیخ اکثر استدلالات خود هم کندن است که حاجت شرح و تطویل
ندارد **قوله** بعض از ایشان قایل بچیزی که جناب قایل اند از اد و راز صواب میدانند بوده اند الخ **اقول** با وجود دریافت اینکه قول
صاحب اشباع در باب مجعول بودن قول حضرت عمر نعم بر معنی شرعی و عدم صحت حمل بر معنی لغوی صرف مبنی بر تحقیقات امام نووی و دیگر

است نوشتن این فقره چه قدر دور از صواب افتاده است که حسب نقل صاحب رساله هم کسی از علما قول حضرت امیرالمومنین رضی الله عنه را باین معنی
که امام نووی و غیر نوشته اند حمل نموده قایل بیچه که صاحب شرح ابداع افراد و دور از صواب السنة نموده است قوله نعم بر آن قیاس امور دینیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر حسن آنها قایم نیست حاجت دلیل است الخ اقول قطع نظر از آنکه
حال تلبیسات صاحب رساله از ماسبق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذهب مختار کبرای طایفه خویش تجاهل میکنند
حالانکه کبرای او جابجا پیش میکنند که اصل در اشیا بموجب شرع شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول و فعل آنحضرت
صلعم و درین باب برای مغالطه عوام بعض عبارات مبهمه مجمله متعلقه قبل بعثت بی تحقیق اصل مسئله پیش میکنند بلی اقامت دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم در بسیاری از امور دینیه که حکم حرمت و ضلالت لازم میکنند قوله درین ثبوت هیچ نزاع نیست الخ اقول
اولا عامه طایفه را درهمین امر یعنی تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و سیئه نزاع است چه ایشان امری
که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بران حکم ضلالت لازم میکنند و بعض عبارات بی فهم سلطان کبیر برای اثبات اینکه عدم نقل از آنحضرت
صلعم دلیل ضلالت است بطور دلیل می آرند و تجویز هیچ امر را تجویز تشریع بعد آنحضرت صلعم میشمارند و ثانیا آنکه قطع نظر از عقیده و دیگر
اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت و امور دینیه که بعد آنحضرت صلعم حادث شده باشد و بحسب تصریحات اکابر علما
از یعنی حسب اقرار اینجا نزاع نیست پس چرا در مقدمه وغیرها در پی جمیع هر رطب و یابس افتاده و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت
قرار داده گو در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد قوله آنچه از دلایل شرعیه ثابت نیست مخالفت آنهاست الخ
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بخصوصه از شارع است چنانکه مذهب عامه طایفه اسماعیلیه که هر چیز که منقول از سنت نیست
آنرا مخالف سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم اعنی نکردن شارع امری را مستلزم مخالفت آن امر با شرع نیست در
مقاصد طعن روافض بر حضرت امیرالمومنین صدیق اکبر رضی الله عنه نقل نموده و منها انه خالف رسول الله صلعم فی الاستخلاف حیث جعل عمر
خلیفة له والرسول صلعم مع انه اعرف بالمصالح والمفاسد واوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة للرسول
علیه السلام وترک لاتباعه الخ و در جواب آن نوشته ولا نسلم ان مجرد فعل ما لم یفعله النبی صلعم مخالفة له وترک لاتباعه وانما یکون ذلک اذا
ما نهی عنه او ترک ما امر به الخ و در تحفه اثنا عشریه گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر است و منع فرمودن از آن چیزی دیگر است
مخالفت وقتی میشد که منع از استخلاف پیغمبر نموده و ابوبکر رضی الله عنه استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلعم استخلاف نکرد و ابوبکر رضی الله عنه کرد الخ و اگر مراد
از عدم ثبوت بدلایل شرعیه خروج از عمومات مندوبات شارع و فراحت امور دینیه است چنانچه در مجمع البحار هم در تقسیم بدعت
بسوی حسنه و سیئه گفته انه من الاول ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه ومن الثانی ما کان بخلاف ذلک پس بر مستحسنات
علمای کرام و اولیای عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت دادن محض جهالت است قوله هیچ کدام که از تصریحات اکابر
علمای مذاهب اربعه الخ اقول اولا هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود بطرف بدعت حسنه و سیئه
بلا نزاع اقرار نموده است پس لابد کلیه کل بدعة ضلالة بنابران معنی حسب تحقیق شان مخصوص بهر بدعت سیئه گردیده گو معنی

نباشد که این نزاع لفظی است بر بنا بر آن حکم تکذیب جاری ساختن حماقت است وثانیا صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیق حسن
هم اقرار است باینکه علما تا نیز اراده هم بر تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلیه محل ضلالت به بدعت سیئه یکی بعد از دیگری رفته اند وثالثا قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن صاحب اقرار حال هم تصور کذب بدین مقام سفاهت است چه بعد فرض اینکه جز امام نووی و ملا علی
قاری وغیره کسی مخصوص بودن آن بیان نکرده باشد اگر امام نووی وغیره را از اکابر علماء مذاهب اربعه بلکه معاذ الله از علماء اسلام نشمیده اند
چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر حضرات شیعه را هم کاذب قرار دهد عجبی نیست **قوله** دعوی ثبوت این مدعا مقتضی عموم
کلمه من سن الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم تصریحات اکابر علماء مذاهب اربعه که در تقسیم بطرف بدعت حسنه و سیئه فرموده اند بلا تامل بموجب حدیث
شریف من سن سنة حسنة حکم استحسان امور غیر مزاحمه سنت غیر محصور در قرون ثلثه خواهد بود نه مقصور و محدود و برای اسکات
منع معین جواب مائة مسائل اسحاقیه سر درست موجود سوال پنجاه نهم بدعت حسنه محدود است بوقت من الاوقات یا غیر محدود الی یوم
القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتقسیمها بحدیث من سن سنة حسنة الخ سخت حیرانم که این سفها را چه بلا گرفته است که قطع نظر
از عدم مطالعه کتب دینیه اکابر دین رسایل مروجه اکابر طائفه خود هم نمی فهمند یا قیاس اینکه من سن بشهادت مورد شامل احداث نیست
بین لالت دارد بر اینکه صاحب مائة مسائل [illegible] ندیده اند که اکابر او چه نوشته اند اعتبار بعموم الفاظ است یا بخصوص مورد بودن
من سن بمعنی مروج شمول احداث طریقه نیک و طریقه بد چه منافات دارد **قوله** این کسان هر محدث بعد قرون ثلثه را داخل بدعت سیئه
می نمایند بلکه محدثی را که از اصول شرع ثابت نیست الخ **اقول** برین اقرار قرار باید داشت که برای ابطال بسیاری از اصول موهومه
طائفه بهانا مدنی است اما توهم اینکه اثبات حسن امر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتهد است پس برای دفع این وهم با بعض مسائل
اسحاقیه توجیه باید نمود که در بسیاری از مسائل خاصه باستحسان و استحباب مخصوص صیغه را اوقات خاصه بحیثیت اندراج در اصول
مطلقه شرعیه با وجود عدم ادعاء حصول رتبه اجتهاد تصریح نموده است **قوله** شرح حدیث است مخالف ظاهر و شرح
علماء و موافق هوا و بما دست اهل هوا الخ **اقول** بسیاری از علماء کرام مراد خلفاء اربعه عظام و دیگر ائمه اسلام را هم در تفسیر
حدیث شامل داشته اند پس اینقدر تیز زبانی محض نادانی است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده و المراد بهم الخلفاء الاربعة
ومن کانوا علی طریقتهم کعمر بن عبد العزیز و ائمة الاسلام المجتهدین لاعلاء کلمة الله تعالی الخ و در مرقاة گفته قیل هم الخلفاء
الاربعة و بعد بیان خلافت گفته و قیل هم و من علی سیرتهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احیاء
الحق و اعلاء الدین الخ و العجب که صاحب رسالة الکلام باساتذه کبراء طایفه هم نرسیده در انجاح الحاجة حاشیه ابن ماجه که از مصنفش
بسیاری از کبرای طائفه تلمذ دارند و مستند می انگارند در ذیل حدیث شریف مرقوم است و من العلماء من عمم و قال کل من کان علی سیرته
صلعم من العلماء و الخلفاء کالائمة الاربعة المتبوعین المجتهدین و الائمة العادلین کلهم مورد هذا الحدیث الخ **قوله** احداث محدثات
خود خارج از نفس مفهوم سن است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
[illegible] باید دید که در حدیث شریف [illegible] آدم الاول کفل من دمها لانه اول

اقول من سن القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ سن بر احداث امری مخالف مفهوم شرع باطل بوده بود و از مفهوم سن حدیث علامت خارج میبود دریں حدیث شریف چگونه وارد میگردید و اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیحه بر احداث امور نیک ثابت کرده آید کتابی بزرگ مرتب گردد امام نووی علیه الرحمة در شرح صحیح مسلم فرموده وهذا الحدیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه مثل وزر کل من اقتدی به فی ذلک فعمل مثل عمله الی یوم القیامة ومثله من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی یوم القیامة وهو موافق للحدیث الصحیح من سن سنة حسنة ومن سن سنة سیئة الخ واگر بدین هم تسلی نیاید تا ببیند که قطب الدین اسمعیل در مظاهر حق در ترجمه سن القتل نوشته که اوست آول طریقه بکار قتل کردنیکا الخ پس احداث را خارج از نفس مفهوم سن و منافی آن فهمیدن کمال ناقهمی است و اگر کسی زیاده ازین خواهد پس ببیند که نواب ٹونک در رساله خود مسلم داشته است که لفظ سن درین حدیث در فقره من سن سنة سیئة بمعنی ابتدع است و همچنان ثابت است از رساله قول الحق صدیق حسن پس این آیا بر انحضرات که قطع نظر از کتب دینیه رسالهای هندیه و فارسیه که خود جمع مینمایند هم کان لم یکن تصور میفرمایند قوله در ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن احتمال است که مراد از مسلمون در اینجا قوم الخ اقول اختراع خصوصیت این احتمال مخالف فهم اهل کمال مفر صحابه اتباع هیئت چه علماء ارباب کمال استدلال بان در امور یکه از صحابه کرام منقول نیستند میفرمایند انیقول را از حدیث شریف بدیگر روایات علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل مینمایند قطع نظر از انکه از ما سبق ظاهر است و نیز بجاپکیا علیاء دیگر باید شنید شاه ولی الله صاحب دهلوی در کتاب تحیات گفته اند سوم آنکه اجتهاد شارع بدان امر فرموده و بیان تحریض فرموده و چیزی است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر ذکر زبانی است و جهر و خفیه که در حدیث مذکور میشود هر دو قسم زبانی اند و چون نقل مستندیان از ذکر زبانی بفکر خالص دشوار دیدند مشایخ ذکر قلبی را که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال النبی صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا اسکی علامه طحطاوی نوشته سئل العلامة محمد بن البرهنوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة حسنة استحسنها المسلمون و قال صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و در جای دیگر فرموده قال العرف ایضا حجة بالنص قال علیه السلام ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ قوله استدلال بدین اثر بر استحباب استحسان مجتهد تا اینکه مختلف فیما بین العلماء و المسلمین بوده باشد و منصوص از مجتهد است نباشد بوجوه باطل است الخ اقول مستندین صاحب رساله بر استحباب امریکه مخالف تراحم شرع نباشد با وجود عدم ثبوت اجماع و تنصیص مجتهدین سابقین بحیثیت استحسان چند از علما دین استدلال بدین اثر فرموده اند از انجمله ملا علی قاری در رساله اقتدا بالمخالف نوشته هذا و الکان بدعة الا انها مستحسنة و قد روی عن ابن مسعود موقوفا ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن قوله در صورت عدم عهد مراد از مسلمین در حدیث جمیع مسلمین باشند زیراکه المسلمون جمع معرف بلام است و جمع معرف بلام مفید استغراق بود الخ اقول الف لام بصورت عدم عهد محتمل است که برای جنس بود چه لام برای جنس هم مستعمل باشد و ابطال جنسیت افراد کامله که محققین علما دین اند مراد توانند شد

در صورت عدم وجه تعیین و امکان هر یک اختلاف است بعض اصولیین جنس را مقدم دارند و بعض استغراق را پس
از مسئلهٔ اختلافیه یک قول گرفته جزم به بطلان استدلال اکابر علما نمودن سفاهت است و ثانیا در صورت استغراق هم
بلزوم بطلان استدلال جزم نتوان نمود پس ادعاء آن لغو است چه بر تقدیر استغراق حسب معنی متبادر و شایع از حدیث
مذکور حسن هر مستحسن هر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب مشهور جمهور استغراق جمع مثل استغراق مفرد
برای هر یک فرد است شمول جمع محلی بنا بر مذهب حق از قسم شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم بجمع محلی موجب
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققین اصولیین تصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام يبطل معنى الجمعية
كما هو الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح فرموده یعنی انه اختلف فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
هل هو باق على جمعيته اولا فالاكثرون من ارباب العربية الى الثاني وهو الحق فقوله لا اتزوج النساء و لا اتزوج امرأة
بمعنى صحيح شمول الكلي للجزئيات الخ و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی به ثبوت آن حکم برای افراد جزئیه شرعا و
عقلا قطعا صحیح است و اگر موافق مذهب سکاکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تا هم در ثبوت حسن
مستحسنات جماعتی از ائمه دین مثل انعقاد مجلس ذکر شریف هیچگونه خللی لازم نیست از آنکه اگر استعمال جمع محلی بلام استغراق
برای کل فرد فرد یا جماعة جماعة و شمول آن بطور شمول کلی برای جزئیات جا بجا جائز نبود تا البته تعلیق حکم بآن موجب تعلیق
بهر یک نمیگردید و صاحب رساله را بدلیل مجرد معرف بودن جمع ادعای الزام و ابطال استدلال میرسید و اذ لیس فلیس
و هیچگونه جرات به الزام ابطال استدلال بجهت معرف بودن جمع و مفید بودن استغراق نمیتوان نمود که در کلام صحابه
کرام و دیگر ائمه عظام در صور جزئیه شرعیه استدلال بجمع معرف باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود در مسلم گفته و ایضا
شاع و ذاع احتجاجهم سلفا و خلفا بالعمومات من غیر نکیر الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدماء من الصحابة و تابعيهم
والمتاخرين ممن بعدهم يحتجون في الاحكام الشرعية بالعمومات اي بالالفاظ الدالة عليه الخ باز در مسلم گفته و ذلك
كاحتجاج عمر رض علی ابی بکر رض فی قتال مانعی الزكاة بقوله امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فقرره و احتج بقوله
الا بحقها و ابی بکر رض بقوله الائمة من قريش و بقوله انا معاشر الانبياء لا نورث و ما تركناه صدقة كذا في الشرح
قوله و علم باتفاق جمیع مسلمین در زمان متعذر است الخ **اقول** کلامی است از زیف مخالف تحقیقات جمهور سلف
اولا مجرد معرف بودن جمع در هر صورت مستلزم و مقتضی اتفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجموع باطل شود
چه اگر گفته آید امنا بما اوتی النبیون ایا من عند الله معنی متبادر از منقول بیان و تصدیق هر کتاب داده شده هر نبی است
نه آنکه مراد تصدیق چیزیکه تمام انبیا را داده شده باشد و آن کتاب واحد بر مجموع انبیا بالاتفاق نازل شده باشد منقول و
منقول ان شد یا اگر گفته آید ما ترکه الانبیاء فهو صدقة پس معنی متبادر و از منقول بحسب استعمال شایع همین است که متروکه هر نبی صدقه است
و قابل توریث نیست لهذا استدلال بر صدقه بودن چیزیکه یا اهتر و کسر ف یک نبی ها با خصوص باشد نه متروکه مجموعه انبیا

و عدم جریان توریث در آن قطعاً صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجموع باشد جمیع انبیا باتفاق انرا گذاشته باشند فقط
همان صدقه هست تا استدلال بر صورت جزئیه چیزیکه مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروکه جمیع باطل گردد و یا اگر
گفته آید با روایة الصحابة فهو مقبول فان الصحابة عدول مفادش همینکه مروی هر صحابی مقبول است چه هر یکی از ایشان عدل است نه آنکه
صرف انچه جمیع صحابه بالاتفاق روایت نموده باشند مقبولیت آن به صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از مقبول
به عدالت هر یک صحابی بقبول روایتش باطل گردد و یا اگر گفته آید ما ملک المسلمون فهو معصوم مفاد متبادر ازین همین است که
هر مال هر هر فرد از مسلمین معصوم است و استدلال ازان بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است این طور نه ما ملک المسلم و ما ملکه
المسلمون فهو معصوم نه آنکه چیزیکه مملوک جمیع مسلمین باتفاق باشد صرف همان معصوم است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل
شود و یا اگر گفته آید ما استحسنه المسلمون فهو حسن مفاد متبادرش همین است که مستحسنات هر مسلم حسن اند نه آنکه صرف مستحسنات جمیع
مسلمین بالاتفاق من حیث المجموع حسن اند تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و بالجمله مفاد متبادر در حدیث مذکور را منوط
محلی بودن جمع حسب عرف عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمع محلی بلام استغراق علم باتفاق مجموع
ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام و غیرهم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعیه خللی عظیم لازم می آید
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام مفادش همینکه تعظیم هر هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد
و استدلال بران درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و منشاء اشتباه صاحب رساله اینست که بجهت قلت تدبر
فرق در مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع برای تحقق حکم جمع محلی باللام در صورت استغراق ثبوت حکم صرف برای مجموع
بالاتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میداند و این قولیست مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و منطق و عربیت
و مخالف استعمال اکثر و شایع کما بینت در مسلم الثبوت در بیان جمع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا سواء
و در شرح فرموده ای یبطل عنها الجمعیة بصیغة المفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استغراق الجمع لکل کالمفرد
و عند السکاکی و من تبعه استغراق المفرد اشمل لنا ما تقدم من الاستثناء و الاجماع الخ مولانا در شرح فرموده و لنا علی المختار
الاجماع من الائمة الادبیة المنعقد منهم علی ان المفرد و الجمع فی حالة الاستغراق سیان و لذلک تری صاحب الکشاف
فی کل ما وقع الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بما یفسره استغراق المفرد و لقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در مسلم
در دلایل سکاکی و متبعین او نوشته و ثانیا ان الحکم علی کل جماعة لا یستلزم الحکم علی کل فرد و در جواب گفته قلنا یستلزم لغة
وان لم یستلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا لکل فرد الخ و هم در مسلم در مسئله قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة الا ان یعنی اخذ ما
من کل نوع نوشته و ثالثا ان عموم الجمع لیس کعموم کل و رد بانه قول فریق ثم اختلف فی انه لکل جماعة او لکل فرد و الحق بعد
التانی علامه عصام در اطول نوشته و استغراق المفرد اشمل ای استغراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان مفردا فی اللفظ او لا
کالجمع المحلی باللام الذی ابطل فیه معنی الجمعیة اشمل من الجمع بحسب المعنی الخ و بعد دانست اذا نما الم تحقیق بیان کرد ان استغراق

المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان هذا البحث له لان استغراق الجمع المعرف باللام فی الاکثر لاحاطة کل فرد من الجنس لا لاحاطة
کل جمع جمع صرح بذلک ائمة الاصول و النحو و صرح بتفسیر کل جمع معرف باللام بکل فرد دون کل جماعة جماعة ائمة التفسیر کلهم
الخ و نیز دانست و لانه ای الاسم المستغرق یعنی کل فرد لا لمجموع الافراد الخ و اهل منطق قاطبة الف لام استغراق را سور
محصوره کلیه نوشته اند و الف و لام استغراق را اگر معنی مجموع لازم باشد قضیه محصوره کلیه نخواهد بود و نیز اگر استغراق مشروط
باشد باتفاق جمیع و برآن اجماع مجموع لازم و ضروری باشد تا عدم انتاج شکل اول لازم میگردد کما لا یخفی علی من طالع مختصرات
المنطق پس اتفاق جمیع و اجماع مجموع را در صورت عدم عهد بر اجمع محلی باللام ضروری پنداشتن و بنا بر آن ادعا بطلان
استدلال علما دین نمودن و معنی کل فرد را خیال بنا آوردن سفاهت است اما ثانیا پس بر تقدیر تسلیم شرط علم اتفاق جمیع
مسلمین تقیید با مری که منصوص از مجتهدین است نباشد لغو است چه برین تقدیر امری که از مجتهدین است هم منصوص باشد استدلال
باین اثر بر استحباب استحسان هم باطل خواهد گردید و الدلیل الدلیل و البیان البیان اما ثالثا پس از عبارت شرح حسامی سند
آوردن درست نیست چه این کلام را شارح حسامی در ذیل مذهب اهل ظواهر آورده که میگویند لا اجماع الا للصحابه قوله و مؤید
استغراق است که در کتب اصول امثال این آثار را دلیل حجیت اجماع در شمار ند الخ اقول او لا مجرد ثبوت استغراق چه ملازمت
وارد به بطلان استدلال فقهاء کرام و علماء اعلام ثانیا آوردن اهل اصول را دلیل حجیت حقیت اجماع مستلزم آن نیست که در
حدیث مجموع من حیث المجموع بالخصوص مراد باشد بلکه بر تقدیر حسن بودن مستحسن جماعتی از علما اعلام هم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتهدین است بدرجه اولی ثابت است پس هم استدلال اهل اصول تام و هم استدلال فقهاء کرام و
دیگر علما عظام قوله مراد از مسلمین درین حدیث افراد کامله الخ اقول او لا قبل ازین این حدیث را در صورت عهد محمول بر مجموع
صحابه و در صورت عدم عهد محمول بر اتفاق جمیع مسلمین و اجماع مجموع مجتهدین نموده و علم باتفاق جمیع را متعذر قرار داده
حالا در یک صفحه همه را فراموش کرده میلاند و حکم مینماید که مراد افراد کامله اند و ثانیا آنچه از شیخ علی قاری و معین صفی که استدلال نموده
بطلان ادعا او نیست چه در آن تخصیص مجتهدین نیست بلکه علما کتاب و سنت و اعیان ایشان مذکور اند و اگر عبارت ملا علی قاری تمام
نقل از ما سبق مینمود بطلان جمله خرافات او روشن میشد و عبارت ملا علی قاری اینست و ما احسن فعل عمر بن عبد العزیز حیث جعل مکان سب اهل
البیت الصادر من بنی امیة فوق المنابر هذه الآیة الشریفة فی آخر الخطبة ان الله یأمر بالعدل الآیة فهذه هی البدعة الحسنة بل السنة
المستحبة کما قال ابن مسعود و هو ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن المراد بالمسلمین زبدتهم و عمدتهم و هم العلماء بالکتاب و السنة الاتقیاء
عن الحرام و الشبهة الخ پس ازینجا هم مراد بودن خصوص صحابه کرام هم مراد بودن حصر اجماع تمام اهل اسلام باطل گردید و آنچه مراد از زبدة قرار داده صدق آن بر ائمه
دین از علما مستندین و فقهاء محدثین که استحسان عمل مولد فرموده اند مثل آفتاب ظاهر است و ثالثا اگر مراد تخصیص مجتهد استقلالی
در قرون ثلثه است پس این تخصیص از تصریحات همان شیخ علی قاری و دیگر ائمه مستندین مردود است کما سبق و همچنین اگر تخصیص نیست
پس نسبت ملیه ثبوت نرسیده و در انباء و عبارت مجالس الابرار که عدم اعتداد کلام غیر مجتهد مذکور است در بیان عبادات استثنا منظور اهم

پس آن مستحسنات زهاد و عباد غیر مجتهدین که هیچگونه مخالفت باصول کتب معتبره نداشته باشند بلکه داخل عمومات آنها و موافق آنها باشند عدم اعتداد آنها از قول مجالس لازم نمیگردد تا اسماعیلیه را مفید باشد **قوله** پس در صورت اختلاف تعارض لازم است الخ **اقول** اولا حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق مبنی است بر عدم فهم معنی لزوم چه در صورتیکه جماعتی از ائمهٔ دین امری را که هیچگونه مخالفت شریعت نباشد مستحسن داشته اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیده و بعد مدتی یکی دو کس از علما بغیر اقامت دلیل قوی مخالفتی در حسن آن پیدا کردند پس درینصورت برای اثبات حسن قول مستحسنین و ابطال ادعای مستقبحین استدلال بما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن بر استحباب آن امر صحیح است و مستقبحین را بر قبح آن امر که بموجب حدیث شریف از استحسان ائمهٔ دین حسن گردیده استدلال بما راه المسلمون قبیحا درست نیست چه حکم ما راه المسلمون حسنا در آن امور است که قبح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم ما راه المسلمون قبیحا در آن امور است که حسن آن از شریعت ثابت نگردیده باشد و حسن امر مذکور قبل از استقباح مستقبحین بدلیل حدیث شریف مذکور ثابت گردیده است پس اینها را استقباح آن جایز نبوده است پس تعارض کجا لازم گردیده وثانیا بر تقدیر تسلیم لزوم تعارض در بطلان استدلال باین اثر بر استحباب مستحسنات اختلافیه تقیید بمنصوص نبودن از مجتهدین لغو است **قوله** احتجاج باحد المتعارضین بدون ترجیح جایز نیست الخ **اقول** در صورت تعارض ترجیح هم حسب تصریح مستندین صاحب رساله موجود ملا علی قاری نوشته ومن المعلوم ان الاصل فی کل مسئلة هو الصحة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی دلیل الخ علامه شامی آورده ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لابد لهما من دلیل بل فی الاباحة التی هی الاصل الخ پس امریکه داخل اطلاق مندوبات عامهٔ شرعیه باشد و هیچگونه مخالفت و مزاحمت نداشته باشد در آن ترجیح خیر باشد البته استحسان آن راجح است بر استقباح **قوله** علاوه از محل نظر بودن شیخ عبد الحق از علماء راسخین الخ **اقول** دیگران هم این احتمال ذکر کرده اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشته علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین ای الخلفاء الاربعة ومن سار بسیرتهم الخ وقد تقدم **قوله** نقل رساله ناصر فاکهانی در رد رساله سیوطی الخ **اقول** قطع نظر ازانکه نام ناصر مذکور ذکر نکرده و وجود رساله مجهولهٔ اش از حواله کتب مشهوره ثابت نگردیده تا معلوم میشد که ناصر مذکور لیاقت ذکر بمقابله سیوطی هم ناصر سیوطی درین مسئله مثل ملا علی قاری وغیره نزد اهل علم و انصاف دارد یا نه اما آنچه صاحب رساله از ناصر مذکور نقل کرده ان کان اصل المولد هذا فهو غیر ثابت بواحد من الادلة الشرعیة التی علیها مدار الشرع وما احدث بعد عهد رسول الله صلعم وکان کذلک فهو من البدعة السیئة التی یعاقب بها صاحبها لا من البدع الحسنة التی یثاب علیها کما نص علیه العلماء الخ حاصلش اینکه مراد شان از عدم ثبوت چیست اگر مراد عدم ثبوت بوجه مخصوص است پس این مقوله و حواله باطل است چه علما تنصیص فرموده اند که چیزیکه تحت عمومات مندوبات شرعیه مندرج باشد و مزاحم امور محدودهٔ شارع نباشد حسن است اگرچه بوجه مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدای احناف در مائة المسائل آورده قال الجزری فی النهایة البدعة بدعتان بدعة هدی و بدعة ضلالة فما کان فی خلاف ما امر الله به ورسوله فهو فی حیز الذم والانکار وما کان واقعا تحت عموم ما ندب الله الیه وحض علیه

او رسوله فهو فی خیر المدح انتهی و اگر عدم ثبوت بمعنی خروج از عموم مندوبات شرعیه وعدم اندراج و مخالفت و مزاحمت آن
مراد است پس البته علمای کرام تفصیص به بدعت سیئه بودن هیچ امر فرموده اند اما به ثبت تقدیم اصل مولد را غیر ثابت بایں معنی و مستحق
عقاب قرار داون بکمال غرابت است کسانیکه مستحق عقاب بودن بدعت سیئه تنصیص کرده اند محققین همان کسان از ائمه دین
و علمای کاملین حسن بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعیه ثابت فرموده اند **قوله** پس فرقاسب بجای تقسیم
بدعت محل نزاع نبود الخ **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردید که از بعض بطلان خرافات اسماعیلیه حسب قول شان ثبوت سید
اما حینئذ بیباکانه میگوید لیکن قابل نزاع عدم عمل مولد از بدعات حسنه هست الخ ازین قول ثبوت رسید که صاحب رساله محض
دیوانه است هرگاه تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علامه ابن حجر مکی و غیرهم بلا نزاع اقرار و تسلیم نمیاید و صحت
پس با وجود صدق معنی بدعت حسنه حسب تعریف تقسیم شان بر عمل مذکور با وجود تصریح شان بهمین امر چرا مبتدع بدعت و مخالف
آن ائمه دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقها و محدثین گو مجتهدین بالاستقلال معدود نباشند اما اینجا حاجت به اجتهاد
استقلالی است شامی در رد المحتار گفته الالحاق بها ورد فیه النص فی العلة التی فیها اخذ من النص لیس قیاسا الخ و تفصیل آن در
سابق مذکور ٭ و هرگاه که استحباب عبادات صوم در یوم الاثنین بقصد شکر ولادت بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت
با قرار مستندین صاحب رساله از ائمه دین نصا منقول است الحاق ربیع الاول بیوم الاثنین الحاق بما فی قربات و عبادات
بعبادات صوم همان نیست که علت بودنش از نص با قرار ائمه دین از مستندین صاحب رساله است محتاج منصب اجتهاد استقلالی نیست و حکم
بدعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحب رساله المسائل غیر محدوده است موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما تداعی و
اجتماعی مردم برای خواندن یا شنیدن قصه ولادت کسی الخ **اقول** و هنگام حال تعریف و بی ادبی به دینیست که چنان هیچ کلمات
درین مبحث بر زبان آرد و مطلق خوف خدا نمیدارد اجتماع اهل اسلام برای استماع ارهاصات و ذکر معجزات وقت ولادت حضرت
سرور انام علیه الصلوة والسلام که فرد مجالس ذکر نبی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادات صوم نفل است پس هیچ ذکر ... لفظ
تشنیع و تقبیح اجتماع مردم برای شنیدن قصه ولادت کسی تعبیر کردن آبروی ایمان خود بردن است اصلا مائة المسائل هم بودن ذکر ولادت
خیر البشر موجب فرحت و سرور و مشروعیت اجتماع برای آن اقرار تصریح نموده است **قوله** تعیین عبادات مانند اعداد رکعات و نصب
الزکوة و مقادیر حدود و کفارات عقل را اندران دخل و اختیاری نیست پس تعیین صوم الی قوله معدول از قیاس بود الخ **اقول** انچه
که برای اهتمام ابطال شرف ایام ولادت با برکت و انکار فضل مجالس اذکار بیان نموده گاهی در فن منطق و گاهی در فن اصول دیوانه وار
ترکیب میراند ما معنی یک لفظ هم نمیداند در مسلم آورده فصل فی الشرائط للقیاس منها الحکم الاصل ان لا یکون معقول المعنی بحر العلوم فرموده
ای ما یدرک علیها لا کاعداد الرکعات و مقادیر الزکوة الخ و تحریر فرموده فصل فی الشروط منها لحکم الاصل ان لا یکون معدولا عن
سنن القیاس ان لا یعقل معناه و یوجد فی اخر لا حالم یعقل کاعداد الرکعات والاطوفه و مقادیر الزکوة الخ پس هرگاه که علت استحباب صوم
اثنین یعنی بودن او زمان ولادت و انعام شکران نعمت باداء عبادات حضرت رب العزت باطنا ائمه دین با قرار مستندین صاحب رساله

تخصیص حضرت شارع مدرک معلوم عقل است و بیان امر در ربیع الاول مجالس الخ کار حضرت خیر البشر صلعم باز از مستندین صاحب رساله
سوجهت اینست صوم اثنین با سعد و ال از قیاس گفتن و در سلک انشاء الله اعداد کلمات وغیره سفتن کلامی است نا تمام و خیالی است خام بعض سفها
که تعبدی بودن مجرد اصل صوم پیش نظر آورده اند و این را مانع استحباب آن و دیگر عبادات مقیده ادای شکر ازین نعمت می پندارند پس اینهم جهالتی
بیش نیست تعبدی بودن کدام امری مستلزم آن نیست که علی الاطلاق در هیچ امر در هیچ مقام با وجود ظهور تعلیل و وجود علت قیاس ممنوع
باشد و مختصرات کتب فقهیه مثل شرح منیة المصلی وغیره باید دید که لزوم صلوة تطوع و صوم تطوع را قیاس حج و عمره ثابت و مدلل
فرموده اند حالانکه اصل حج و عمره تعبدی محض بوده اند **قوله** تکرار ادای شکر نعمت بعد انقضاء مدت کثیره از زمان حصول الخ
قوله مخالف عقل خالص از مشتبهات و هم است الخ **اقول** اولا این دعوی مصادره علی المطلوب است و ثانیاً درین مقام تصریح است بر
بدیهی خود چیزیکه حضرت شارع که اعقل عقلا را ولین و آخرین بودند بران عمل نمودند و تعلیل آن بیان فرمودند انرا از مشتبهات
وهم و بی دلیل محض قرار دادن خبط عقل خود کشیدن است **قوله** شاه مذکور از احداث این عمل شر بقوای من سن سنة سیئة
خود را محل رسیمات ساختند الخ **اقول** اولا باید دید که درین مقام احداث را داخل سن میگردانند و انچه در ماسبق خود
گفته بود همه را فراموش کرد و ثانیاً جواب این همه تطویل لاطایل سابق باید دید **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول
سلمنا عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** هرگاه که لازم نبودن نفی وجود بنفی از علم تسلیم کرده چگونه مضرت بقا کجا لی
نخواهد رسید چه اثبات حرمت و کراهت هم حکمی است از احکام شرع پس از مجرد عدم علم اصلی خاص برای امریکه در عمومات مندوبه شرعیه
مندرج و داخل باشد و هیچگونه مزاحمت و مخالفت حدود دین در ان نباشد جزم بهیچ حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین
صاحب رساله اگر این حکم را افترا برای وی تعالی گویند درست است کما مر فافهم **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول اما الاصلان
اللذان استخرجهما هو وابن حجر فلیسا باصلین لان الاصل ما نص علیه مجتهد من مجتهدی الامة الخ **اقول** سابق ازین از اقوال
مستندین صاحب رساله ثابت گردیده که برای استحسان بدعات حسنه که مدار آن بر اندراج تحت عمومات مندوبات و بشرط عدم
مزاحمت و مخالفت حدود شرعیه است منصب اجتهاد یا تخصیص مجتهدین سابقین ضروری نیست حالا درینجا سند دیگر باید شنید
مولوی خرم علی در ترجمه قول الجمیل شاه ولی الله صاحب دهلوی از شاه عبد العزیز صاحب علیهما الرحمة در بحث آستین
انداختن در گلو وقت دعا که از بعض مشایخ منقول است می آرد مولانا نے فرمایا کہ بعض ناواقفوں نے اعتراض کیا ہے کہ آستین
گردن میں ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب ردا یعنی چادر الٹنا
پلٹنا نماز استسقا میں رسول علیہ السلام سے ثابت ہے تا حال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن میں ڈالنا اظہار محتاجی
اظہار کیواسطے یعنی تضرع کے یا واسطے گردش حال کے حصول مقصود ہے کیونکر ناجائز ہوگا الخ بالجملہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه
منتظر عدم مزاحمت اکابر علمای دین از عهد مجتهدین تا شاه ولی الله صاحب و شاه عبد العزیز صاحب بلکه تا حال تا معاصرین با وجود
عدم ماثوریت آن امور مخصوصها از تنصیص مجتهدین سابقین نموده آمده اند اگرچه موافق اسماعیلیه اینهمه علما را اعاذهم الله اسلام

گمراه باشند و از عجایب هفوات است آنچه درین مقام برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی بعبارت طویله
لاطایله بر حاشیه رساله مرقوم است که خلاصه اش آنکه استدلال ابن حجر باین حدیث مخدوش است چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است
فصامه موسی شکرا لله فنحن نصومه فقال صلعم فنحن احق و اولی بموسی منکم پس صوم آنحضرت صلعم برای موافقت حضرت موسی بود نه آنکه ابتداء
مثل این امر برای آنحضرت حق در یوم معین از ابداء نعمت و رفع نقمت از آنحضرت بظهور رسید کما لا یخفی عجب است که با وجود خدمت حدیث روایت
صحیح بخاری و مسلم هم بنظرش نرسیده و نبینا کان مامورا باتباع الانبیاء من قبله و حینئذ لا حجة فی الحدیث لمن جوز السرور من غیر
تجدید النعم تمسکا بصومه لان صومه کان لاتباعه موسی علیه السلام لا للاستبشار بنجاته و اغراق فرعون و قد غفل السیوطی و ابن الحجر فی
استدلالهما الخ ملخصا **اقول** استغفر الله این چه لا یعنی است چه کم حوصلگی است از خواندن مشکوة شریف خود را محدث قرار داده
و در پی گستاخی اکابر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و محققان دین و اسلام افتادن خیالی است خام و سودای است تمام
حافظ ابو الفضل ابن الحجر و امام سیوطی استدلال خود را بجا بر بودن صوم آنحضرت بموافقت حضرت موسی علیه السلام مبنی نموده اند تا از
بودن آن صوم بجهت موافقت استدلال شان مخدوش گردیده و طعن بر شان باینکه حدیث بخاری و مسلم هم بنظر ایشان نرسیده
صحیح گردیده حالا بشنو که هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم معین بشکریه نعمت و استبشار عبادت صوم برای او تعالی بجا آورده اند
و آنحضرت صلعم در مثل آن روز که فاصله صدها سال داشت بلا تجدد نعمت ادای شکران نعمت سابقه که در مثل آن روز شده بود بموافقت
حضرت موسی علیه السلام فرموده اند اصل مقصود حافظ ابن حجر وغیره به ثبوت رسید و استبعاد منکران مردود گردید و از
اینکه معنی بودن صوم آنحضرت برای ادای شکر نعمتی که در آن روز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده
آن بشکر بموافقت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن صرف از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگر ائمه هم تصریح
فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال امام الطحاوی بعد ان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انما صامه شکرا لله عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض
وفیه بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه الامر المجرد عن القرائن
یدل علی الوجوب و کونه صلعم صامه شکرا لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ هو
ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول هذا المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب و لا سنة و لا اثر و لا اجماع کان مخالفا لها
و ردا لها الخ اقول قطع نظر از تنصیص علمای کرام در بیان کفایت ثبوت اصل عام عدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول
امام شافعی در بیان بدعت مذمومه باین طور که چیزیکه محدث باشد و مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع صریح
است درینکه مراد از مخالفت مزاحمت یکی از ینهاست نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امریکه اصل مخصوص
برای آن در کتاب موجود نباشد اما در سنت باشد آنرا مخالف کتاب باید گویند و امریکه وجود اصل مخصوص برای آن در کتاب و
سنت نباشد اما در اجماع واقع باشد آنرا مخالف کتاب و سنت گویند العجب که صاحب رساله مذکوره بعینه حرف او رسیده

وعمل مولد را مخالف کتاب وسنت واثر واجماع گردانیده **قوله** لا الحسن اظهار الفرح بولادته صلی الله علیه وسلم بعد وفاته
فی هذا الشهر الخ **اقول** منشاء اینهمه اعتراضات واهیه جهالت است از مضامین احادیث صریحه صحیحه حضرت
سید المرسلین که اینهم دین استحسان مجلس ذکر مبارک واداء انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت از ان
تنصیص تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین بتصریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت است
همچنان یوم وفات نیست معهذا اداء عبادت صوم برای تادیه شکر نعمت مشروع است واظهار جزع وحزن ونیاحت در آن
غیر مشروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت ومحرومی شرف زیارت پس این مزاحم حسن اداء شکران نعمت نیست
افسوس که صاحب رساله را قول الثقة المسائل یاد نیامد ورنه قول ناصر مجهول بر زبان نمی آورد افسوس بر افسوس آنکه ناصر را
مقوله علامه ابن حاج منصور بخیال نگذشت قصد نصرت ابن حاج نمودن به امام سیوطی اعتراض کردن جمع بین المتناقضین است
قوله ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول لا ابن الحاج بل حاصله ذم عمل المولود بان اللائق بهذا الزمان هو زيادة العبادات
والخيرات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده وکان يجب ان يزاد فيه من العبادة والخير شكرا على ما اولانا به
من هذه النعمة العظيمة وان كان النبي عليه السلام لم يزد فيه على غيره من الشهور شيئا الى اخره وبعد ازان گفته فتشريفه هذا اليوم متضمن
لتشريف هذا الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان يحترم حق الاحترام الخ وبعد ازانست الا ترى ان صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه
صلعم ولد فيه فعلى هذا ينبغي انه اذا دخل هذا الشهر الشريف الكريم ان يكرم ويعظم ويحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له صلعم
في كونه يخص الاوقات الفاضلة الخ وبعد ازان فرموده فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة الاعمال الزاكيات
فيه والصدقات وغير ذلك من القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه بنصرت علامه ابن حاج دم زند اگر موافقت علامه ابن
حاج باستحباب زیادت خیرات وعبادات در خصوص ماه ربیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه باوجود عدم زیادت
آنحضرت صلعم ونیز باستحقاق این ماه مبارک تشریف وتخصیص تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قایل باشد در هیچ صورت اورا
مخاصمت لفظی با امام سیوطی محض خطاست واگر اینهمه را ضلالت ومخالف اوله شریعت میداند چنانچه از مقال ناصر مجهول
ومناصرین ناصر مذکور هویداست وی بصورت نام نصرت بر زبان آوردن محض بیجا بلکه مخالف عقل وحیاست **قوله** لاننا قد قررنا في الكلام
فانه حث في الكلام المتقدم على التطوع بالصوم والصلوة والتصدق على الفقراء بدون تجمع الناس وتذكره قصة الميلاد الخ
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی وباز نسبت نمودن آن بدان بحث کذب وافتراست علامه ابن
حاج در کلام سابق که باستحباب زیادت خیرات وعبادات برای شکر حکم نموده وقایل تعظیم ماه مبارک باعمال زاکیات وصدقات
وغیر ذلک من القربات گردیده هرگز انرا مقید بقید بدون تذکره قصة المیلاد وقید بدون تجمع الناس ننموده چگونه آن استحباب
قربات مقید باین قید میتوانند شد حالانکه عموم قربات وخیرات مجالس ذکر کار ومحافل میلاد انوار واجتماع اهل اسلام برا
ارادات صلات وفضایل خیر الانام را هم شامل است چنانکه اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قرآن وتداعی برای حصول برکت دعا

ششم آن اما شرف مجالس ذکر خیر پس از انجملہ آنکہ روایت کردہ مسلم لا یقعد قوم یذکرون اللہ الا حفتہم الملائکۃ وغشیتہم الرحمۃ
ونزلت علیہم السکینۃ وذکرہم اللہ فیمن عندہ الحدیث صاحب ترجمہ مشارق الانوار کہ از مستندین طائفہ است گفتہ قران اور حدیث
پڑھنا خدا کا نام لینا لوگوں کو وعظ ونصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا سبب ذکر میں داخل ہی الخ ونیز مسلم روایت کردہ عن ابی سعید
قال خرج معاویۃ علی حلقۃ فی المسجد فقال ما اجلسکم قالوا اجلسنا نذکر اللہ قال آللہ ما اجلسکم الا ذلک قالوا واللہ ما اجلسنا
غیرہ قال انی لم استحلفکم تہمۃ لکم وما کان احد بمنزلتی من رسول اللہ صلعم اقل عنہ حدیثا منی وان رسول اللہ صلعم خرج علی حلقۃ من
اصحابہ فقال ما اجلسکم ہہنا قالوا اجلسنا نذکر اللہ ونحمدہ علی ما ہدانا للاسلام ومن بہ علینا قال آللہ ما اجلسکم الا ذلک قالوا واللہ
ما اجلسنا الا ذلک قال اما انی لم استحلفکم تہمۃ لکم ولکنہ اتانی جبرئیل فاخبرنی ان اللہ یباہی بکم الملائکۃ الحدیث ونیز مسلم روایت
کردہ ان للہ ملائکۃ سیارۃ یبتغون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیہ ذکر قعدوا معہم وحف بعضہم بعضا باجنحتہم الحدیث
ودر دلائل الخیرات آوردہ ما من مجلس یصلی فیہ علی محمد صلعم الا قامت منہ رائحۃ طیبۃ حتی یبلغ عنان السماء فیقول الملائکۃ
ہذا مجلس صلی فیہ علی محمد صلعم اما اجتماع اہل اسلام برائے تلاوت قران وحصول برکت ختم آن پس از انجملہ آنکہ مسلم روایت
کردہ ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت اللہ یتلون کتاب اللہ ویتدارسونہ بینہم الا نزلت علیہم السکینۃ والرحمۃ وحفتہم الملائکۃ
وذکرہم اللہ فیمن عندہ الحدیث وملا علی قاری در شرح عین العلم آوردہ وعن الحاکم بن عتبۃ قال کان مجاہد وابن ابی لبابۃ
یعرضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یختموا ارسلوا الی والی سلمۃ بن کہیل فقالوا انا کنا نعرض المصاحف
فاردنا ان نختم الیوم فاحببنا ان تشہدنا فانہ کان یقال اذا ختم القران نزلت الرحمۃ عند خاتمتہ رواہ ابو شیبۃ فی مصنفہ
ابو بکر بن داؤد فی کتاب المصاحف بسند صحیح الخ بالجملہ اذکار بودن این امور از قربات وخیرات از کار احادیث وآثار است ونیز صورت
در کلام لاحق ابن حجاج تفرقہ ما بین الصلوۃ والتصدق وما بین جمع ناس وذکر حال میلاد ونفس میلاد آنحضرت صلعم نمودن صریح
بکلام سابق منافقت ثابت کردن است ہمچنانکہ تطوع صلوۃ وتصدق برای شکر نعمت عظیمہ وتعظیم خصوص شہر مبارک از
قربات است ہمچنان اجتماع اہل اسلام برائے قرارت قران واجتماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زاکیات است وہمچنان آن دعوت
اہل اسلام وایصال ثواب الطعام بالجملہ فرحت ولادت بابرکت واظہار سرور بذکر ظہور ان نعمت واجتماع برائے ذکر شریف
داخل اصول شریعت است کہ صاحب مائۃ المسائل ہم اقرار بدان نمودہ است پس از نیت مولد اگر صرف ہمین قصد شکر نعمت عظیمہ
وتعظیم ماہ مبارک بدین جہت دارد انواع عبارت مراد است بود نیز نیت صالح در ہر دو برابر است ہیچگونہ فرقی نیست واگر معنی دیگر
مراد باشد تا ناصرین آن معنی مع وجہ قبح آن بیان نمایند کہ تفتیش نمودہ آید اما آنچہ این ناصر مجہول نیت مولد را بتذکرہ
قصہ میلاد آنحضرت صلعم تفسیر نمودہ اولا کہ آنرا تفسیر لفظ نیت قرار دادن غیر مقبول است دوم این ذکر شریف را جمع
برای اجتماع از مناط قبح قرار دادن دو وجہ خاص برائے قبح آن بیان نمودن محض فضول نامعقول است اگر ناصرین ناصر بدون ذکر
حالا برائے اثبات قبح ذکر شریف واجتماع اہل اسلام برائے استماع ارہاصات وفضائل حضرت خیر الانام صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ

و اصحاب او احباب او وسلم باز نشبهه قیدیه عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم بنابر مذهب عامه طایفه اسماعیلیه یا عدم نقل از قرون ثلثه
بنابر مذهب بعض طایفه نجدیه پیش کنند تا اولاً تعلیم خصوص طه مبارک و استحباب یادوات خیرات و اعمال زکیات از صلات
و غیر ذلک من القربات بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه درین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون ثلثه نقل نمایند و ثانیاً دلیل بر رواج
اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال زکیات و افعال قربات از ما خواهند
و بی این امر دعوی نصرت علامه ممدوح نمودن قابل بحث و التفات اهل علم نیست **قوله** همین سخاوی در توهین شیخ عربی بلا الخ
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن با غیر اهل حقایق کما حقها نا فهمیده اند بدین جهت چندی از علماء کرام حمل
بر معانی لغویه ظاهریه نموده اعتراضات وارد فرموده اند اما جهابذه محققین که بر مصطلحات و مراد آن علم مفصلا واقف شده اند
کتب و رسایل کثیره در رفع اعتراضات تصنیف نموده بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند
و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ برخلاف نسخ مصححه تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسانیکه بر آن
مطلع نشده اند و آن کلمات محرفه را مخالف شرع شریف دیده اند رد آن فرموده اند پس همه اینها معذور بلکه ماجور اند و شواهد این همه
از کبار معتمدین و مستندین صاحب رساله نقل خواهیم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزری یا دیگر کسی از علماء کرام
در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را متوان داد چه این اکابر
ائمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه ائمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بجهت عدم اطلاع بر مصطلحات
آن علم از کلام دیگر محققین و اتقیا مرجح دانسته آید لازم نیست که در مسایل فقه و حدیث هم استناد با قوال شان مردود یا
و نسبتی ایشان نسبت استحسان ضلالت نموده آید و از این مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه ... و هفت از انکار
امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع را الزام غیر لازم داده حالا چندی از شواهد آنچه در سابق گفتم باید شنید در در مختار
از علامه مفتی ابو السعود در بیان حال فصوص الحکم آورده نعم فیه کلمات تباین الشریعة وتکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشرع
لکنا تیقنا ان بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض العارفین بعد ما اثنی علی الشیخ
ببعض من صفاته غیر انه وقع له فی بعض کتبه کلمات کثیرة اشکلت ظواهرها فکانت سبباً لاعراض کثیر ممن لا یحسن الظن به ولم
یقول لهم کما قال غیرهم من الجهابذة المحققین ان ما وهمته تلک الظواهر لیس مرادا وانما المراد امور اصطلح علیها متاخروا اهل
الطریق الخ امام نابلسی و مطالب عنه آورده و فی طبقات الشعرانی اجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلالته فی
سائر العلوم وما انکر علیه منکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الریاضة وقد ترجمه
الشیخ صفی الدین بن ابی منصور وغیره بالولایة الکبری ولقبه الشیخ ابو مدین سلطان العارفین و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام
ینکر علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی و عرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة القطبیة الخ ملخصاً شعرانی در کتاب
الیواقیت والجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه متقیدا بالکتاب والسنة ویقول کل من رمی میزان الشریعة من یده لحظة

بلکہ وجمیع ما لم یفہمہا الناس من کلامہ انما ہو لعلو مرتبتہ وجمیع ما عارض من کلامہ الشریعۃ فہو مدسوس علیہ کما اخبرنی بذلک الشیخ ابو طاہر
المغربی نزیل المدینۃ المنورۃ ثم اخرج لی نسخۃ الفتوحات التی قابلہا علی نسخۃ الشیخ التی بخطہ فلم ار فیہا شیئا مما کنت توقفت
فیہ وحذفتہ حین اختصرت الفتوحات الخ وہمدرانست اما من اثنی علی الشیخ رحمہ اللہ تعالیٰ من العلماء فقد کان الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی
یعتقدہ غایۃ الاعتقاد وینکر علی من ینکر علی الشیخ ویقول لم یزل العلماء یکبون علی الاعتقاد فی الشیخ الی ان اراد اللہ تعالیٰ ما
اراد من انتصاب شخص من الیمن اسمہ جلال الدین بن الخیاط فکتب المسائل فی درج وارسلہا الی العلماء ببلاد الاسلام وقال ہذہ
عقاید محی الدین بن العربی وذکر فیہا عقاید زائغۃ ومسائل خارقۃ لاجماع المسلمین فکتب العلماء علی ذلک بحسب السوال وشنعوا علی من
یعتقد ذلک الشیخ عن ذلک کلہ بمعزل قال الفیروزآبادی فلا ادری ا وجد ابن الخیاط تلک المسائل فی کتاب مدسوس علی الشیخ
او فہمہا ہو من کلام الشیخ علی خلاف مرادہ الخ وہمدرانست وممن اثنی علیہ ایضا الشیخ کمال الدین وکذلک الشیخ قطب الدین
الحموی وکذلک الشیخ قطب الشیرازی وممن اثنی علیہ ایضا الشیخ فخر الدین الرازی الخ وممن اثنی علیہ من مشایخنا الشیخ محمد
بن المغربی الشاذلی شیخ الجلال السیوطی الخ وہمدرانست قال قد شرح کتاب الفصوص جماعۃ من الاعلام الشافعیۃ
وغیرہم منہم الشیخ بدر الدین بن جماعۃ الخ وہمدرانست قال الفیروزآبادی وبالجملۃ فما انکر علی الشیخ الا بعض الفقہاء الفسخ
الذین لاحظ لہم فی مشرب المحققین اما جمہور العلماء والصوفیۃ فقد اقروا بانہ امام اہل التحقیق والتوحید وانہ فی العلوم الظاہرۃ
وحید الخ وہمدرانست قال الشیخ سراج الدین المخزومی وقد بلغنا ان الشیخ تقی الدین تکلم فی شرحہ للمنہاج فی حق الشیخ
بکلمۃ ثم استغفر اللہ بعد ذلک وضرب علیہا فمن وجدہا فی بعض النسخ فلیضرب علیہا الخ اگر تفحص نمودہ آید شواہد این مبحث
بکثرت توان یافت ودیگر حاجتی بتطویل کہ کتب شاہ ولی اللہ دہلوی از مناقب کمال شیخ وتحقیق وتصحیح احوال وی مالامال اند
واگر صاحب رسالہ را برین ہم تسلی نباید ببیند کہ در رسایل مولوی حیدر علی تونکی اعلم علماء طائفہ مدح شیخ واستناد باقوال
وی موجود است وشیخ را از کاملین ومخالفین او را از متعصبین شمردہ قولہ اکثر این رجال مجہول اند الخ اقول اگر نزد این
مجتہدی مجہول بجہت ناواقفی وبی علمی مجہول اند مضایقہ ندارد کہ حسب قول مستندین معتمدین او مثل صاحب سیرت شامی و
ملا علی قاری وغیرہما مستند اند ومقبول حیثا بحضرات کہ علماء متبحرین سند از ایشان بگیرند مجہول قرار یابند وصاحب
مستہد مصری وناصر فاکہانی وصاحب شرعیۃ الہیۃ غیرہم ملا نزد وہ مستند ومقبول وحجت باشند قولہ چنانچہ در رسالہ مختصرہ
رد وحدت وجود نوشتہ ام الخ اقول مسئلہ وحدت وجود از ادق دقایق علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یا دیگری
از مستندین متبحرین با علوم فقہ وغیرہ بجہت عدم التفات مصطلحات آن بمراد آن مسئلہ ودیگر مسایل حقایق نرسیدہ بر صوفیہ
کرام اعتراض نمایند مضایقہ ندارد کہ دیگر محققان فن از زمان شیخ تا شاہ ولی اللہ دہلوی وشاہ عبد العزیز ومولوی فضیح اللہ
صاحب وغیرہم فتاوی ومسایل مستقلہ مثل مکتوب مدنی ورسایل رفع الباطل وغیرہ درین باب تصنیف کردہ حقیقت این
مسئلہ باثبات رسانیدہ اند وشبہات لزوم اتحاد وحلول کہ ناواقفان الزام بآن دادہ اند رفع گردانیدہ اند صاحب رسالہ

باید کہ تنبیہ السفیہ و سیف المسلول وغیرہ رد روافض کہ معروف و مروج اند مطالعہ نماید قطع نظر ازاینہمہ عدم اطلاع ملا علی
قاری وغیرہ از علماء کرام بر حقیقت مسئلہ من حقایق مستلزم آن نیست کہ تحقیقات آن محققین در باب احکام فقہیہ و حدیثیہ
ہم قابل استناد نماند و مردود باشند و نسبت ضلالت بآن ائمہ نمودہ آید کہ لکل فن رجال **قولہ** قسطلانی الخ **اقول**
رفع جملہ اوہام از ماسبق باید دریافت استحسان فرمودن امام قسطلانی عمل مولد را و تقسیم بدعت بطرف حسنہ و سیئہ
از ہمان مواہب بطوری ثابت است کہ ہیچ دین سماعیلیہ میکند **قولہ** بیان حاصل روایت ترمذی بعطف دفع مطاعن
بر بیان مفاخر خالی از تحریف نیست زیرا کہ در روایت ترمذی شک راوی است در تعیین یکی ازین نہ جمع ہر دو الخ **اقول** منشأ این زبان
درازی نیست مگر جہل از معانی الفاظ چہ بر تقدیر روایت ینافح ہم ذکر مدائح و مفاخر آنجناب است و مخالفت نمیدارد حضرت
محدث دہلوی در مدارج النبوۃ فرمودہ و آنحضرت مینہاد برای حسان بن ثابت منبر در مسجد کہ می ایستاد بر آن و مدح آنحضرت میکرد و ہجو دشمنان
وی فرمود آنحضرت ان اللہ یؤید حسان بروح القدس ما دام ینافح عن رسول اللہ و در روایتی یفاخر الخ **قولہ** ثبوت قیام برای
تعظیم الی قولہ غلط است الخ **اقول** منشأ این ہمہ کذب صریح و قول باطل و باعث این ہمہ تطویل لاطایل نیست مگر چہار امر اول جہل از روایات
مستندہ فقہاء و محدثین دوم بیخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جماہیر ائمہ عظام از محدثین و فقہاء کرام
چہارم تحریف و تلبیس در ذکر عبارات علماء کرام اما امر اول پس بدانکہ امام نووی در اذکار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام برای
اکرام و احترام نوشتہ و علی ہذا الذی اخترناہ استمر السلف و الخلف و قد جمعت فی ذلک جزءا و ذکرت فیہ الاحادیث و الآثار و اقوال
السلف و افعالہم الدالۃ علی ما ذکرتہ و ذکرت فیہ ما خالفہا و اوضحت الجواب عنہ فمن اشکل علیہ شیء من ذلک و رغب فی مطالعۃ ذلک
الجزء رجوت ان یزول اشکالہ ان شاء اللہ تعالی علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ کان صلعم یکرم من یدخل علیہ بالقیام لہ و ہذا لطفہ
الی آخرہ و قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا فرمودہ و عن عمر بن السائب ان رسول اللہ صلعم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعۃ
فوضع لہ بعض ثوبہ فقعد علیہ ثم اقبلت امہ فوضع لہا شق ثوبہ من جانبہ الآخر فجلست علیہ ثم اقبل اخوہ من الرضاعۃ فقام رسول اللہ صلعم
فاجلسہ بین یدیہ الخ علامہ خفاجی در شرح ذیل این حدیث شریف فرمودہ و فیہ دلیل علی انہ یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انہ مکروہ مطلقا الخ در تفسیر عزیزی در آخر سورہ و اللیل آوردہ کہ حضرت ابوبکر صدیق تشریف آوردند آنحضرت صلعم
برخاستند و پیشانی ایشان بوسیدند الخ اما امر ثانی پس بدانکہ شاہ ولی اللہ دہلوی در حجۃ اللہ البالغہ بعد ذکر ورود احادیث مختلفہ
نوشتہ و عندی لا اختلاف فیہا فی الحقیقۃ فان المعانی التی یدور علیہا الامر و النہی مختلفۃ فان العجم کان من امرہم ان یقوم الخدام
بین ایدی سادتہم و ہو من افراطہم فی التعظیم حتی کاد یلحق بہا تم الشرک فنہوا عنہ و الی ہذا وقعت الاشارۃ فی قولہ علیہ الصلوۃ
و السلام کما یقوم الاعاجم و قولہ علیہ السلام من سرہ ان یتمثل یقال مثل بین یدیہ مثولا اذا انتصب قائما للخدمۃ اما اذا کان اہتزازا
او اکراما او تطییبا لقلبہ من غیر ان یتمثل فلا باس بہ الخ علامہ خفاجی در شرح شفا ذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الاعاجم بعد
ذکر اختلاف ... می فرمایند و الاحسن ما قالہ القاضی زکریا فی شرح الروض انہ مستحب لاہل العلم و الصلاح و الحکام العدول الی آخرہ

اذا اختشي من ترکه ضررا ويستحب لمن قدم من سفره لذوي الاحترام تكريما وبرا لهم ويدل على ذلك قوله صلعم للانصار لما قدم عليهم
سعد رضه قوموا الى سيدكم والمنهي عنه انما هو ما كان على سبيل الرياء والتكبر وحمل حديث سعد على انه كان مريضا وقدم راكبا
فامرهم صلعم بالقيام ليعينوه في النزول عن دابته خلاف الظاهر كما مر وقد فعله صلعم وكان يقوم لفاطمة اذا جاءته وانما نبا لهم
لئلا يظنوه سنة ويتخذوه عادة الخ وامام نووی در رساله قيام قبل حديث من سره آورده واما الحديث الثاني فقد اوسع
الناس في الاحتجاج به والجواب عنه من اوجه الاصح والاولى ان معناه الصريح الظاهر منه الزجر الاكيد والوعيد الشديد للانسان
ان يحب قيام الناس له وليس فيه تعرض للقيام بنهي ولا غيره وهذا متفق عليه فالمنهي عنه هو محبة القيام فاذا كان معنى الحديث
ما ذكرنا فمدار التحريم على المحبة فلا يصح الاحتجاج بهذا الحديث الخ اما آنچه صاحب رساله آورده که حضرت معاويه رضه بحضرت
ابن زبير رضه وحضرت ابن صفوان وقت قيام حكم جلوس نموده اند وحديث من سره روايت فرموده پس دلالت ندارد برآنکه مجرد قيام
براي تعظيم واكرام حرام است بلکه ظاهر آنست که حضرت معاويه رضه بدين خيال حكم جلوس فرموده اند که مبادا حضرت شان را سرور
از قيام پيدا گردد ودر كتب احاديث خود قيام حضرت معاويه رضه براي اهل شرف ثابت است امام ابو الفضل قاضي عياض عليه الرحمة در
شفا آورده وبلغ معاوية رضه ان كابس بن ربيعة يشبه رسول الله صلعم فلما دخل عليه من باب الدار قام عن سريره وتلقاه وقبل بين
عينيه واقطعه المرغاب لشبهه صورة رسول الله صلعم علامه خفاجي فرموده اي كل ما فعله معاويه رضه من تعظيمه للمشابهة له الخ وهمچنان
از حضرت سفيان که يکي از رواة اين حديث اند قيام براي اكرام كرام ثابت است ملا علي قاري در مرقاة آورده ولما اتى سفيان
الثوري فاجتمع اليه الناس لغرابته مجاورا ابو حنيفة فقام اليه سفيان واكرمه واقعده مكانه وقعد بين يديه ولما تفرق الناس
قال اصحاب سفيان رايناك فعلت شيئا عجيبا قال هذا رجل من العلم بمكان فان لم اقم لعلمه قمت لسنه وان لم اقم لسنه قمت لفقهه وان لم اقم لفقهه قمت
لورعه الخ اما امر ثالث پس بايد دانست در حاشيه صحيح بخاري مطبوعه مطبع مولوي احمد علي ذيل حديث قوموا الى سيدكم آورده
فيه استحباب القيام للسادات كذا في الكرماني قال في المجمع احتج به الجماهير لاكرام اهل الفضل بالقيام اذا اقبلوا اما القيام المنهي عنه
فانما هو فيمن يقومون عليه وهو جالس ويمثلون قياما طول جلوسه انتهى مختصرا قال النووي هذا القيام للقادم من اهل الفضل مستحب وليس
بمنهي عنه كما توهم الى آخره ودر غنية المستملي گفته لا يكره قيام القارئ للقادم تعظيما اذا كان مستحقا للتعظيم الخ ودر در مختار
فرموده وفي الوهبانية يجوز بل يندب القيام تعظيما للقادم كما يجوز القيام ولو للقاري بين يدي العالم الخ شامي در حاشيه نوشته
اي ان كان ممن يستحق التعظيم قال في القنية قيام الجالس في المسجد لمن دخل عليه تعظيما وقيام قاري القرآن لمن يجيء تعظيما لا يكره
اذا كان ممن يستحق التعظيم وفي مشكل الآثار القيام لغيره ليس بمكروه بعينه انما المكروه محبة القيام لمن قام له الخ فان قيل
قوم يقرؤن القرآن من المصحف او يقرا الرجل الواحد فدخل عليهم احد من الاجلة والاشراف فقام القاري لاجله قالوا ان
دخل عليه عالم او ابوه او استاذه جاز له ان يقوم لاجله وما سوى ذلك لا يجوز الخ وهمچنان است در عالمگيري اما امر رابع پس آنچه
از شرح الهدايه وفتاوى امام سيوطي آورده در نازع فيه طائفة الخ وعبارت ما سبق را ترك نموده حالانکه از ما سبق تصريح

تصحیح و لکو نوازش علی ما ینبت قوله قوموا الی سیدکم احتج المصنف البخاری و مسلم علی مشروعیة القیام قال مسلم لا اعلم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا و نازعه فیه طائفة الخ و از انجمله آنکه گفته در مطالب المؤمنین نوشته حالانکه محدث دهلوی در لمعات
فرموده و فی مطالب المؤمنین لا یکره قیام الجالس لمن دخل علیه تعظیما و القیام لیس بمکروه لعینه و انما المکروه محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام و قام لا یکره الخ و از انجمله آنکه گفته شیخ ابو حامد غزالی در احیاء نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ آوردن این عبارت خارج از بحث بی فهم مطلب محض تلبیس ست چه کسانیکه قیام جائز و مستحب فرموده اند ایشان
هم موافق احیا نوشته اند امام نووی در اذکار نوشته و اما اکرام الداخل بالقیام فالذی نختاره انه مستحب لمن کان فیه فضیلة الی قوله
و یکون هذا القیام للبر و الاحترام لا للریاء و الاعظام الخ و از همین جا این هم حسب اقرار کلام محیئة الکلام که برای سند خود آورده
بثبوت رسید که روایاتیکه از انها بحسب ظاهر نهی قیام مفهوم میگردد حسب اقرار مستندش از ان نهی قیام تکریم و اکرام ثابت نیست
و از انجمله آنکه گفته شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوة نوشته الخ صرف بنقل بعض اکتفا نمودن و مذهب صحیح را که همان شیخ عبد الحق
در همان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تلبیس عظیم است و کید ضخیم است شیخ محدث در همان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
و الصحیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم و الصلاح و الشرف بالقیام جائز الخ و بعد ذکر حدیث من سره نوشته قالوا هذا
اذا طلب من احد ما او لم یطلب و لم یتوقع ان یقوم له و وقف احد من تلقاء نفسه طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما جاء فی حدیث انس من کراهته صلی الله علیه و آله و سلم فانما هی من جهة الاتحاد و الموجب لرفع التکلف
و الحشمة لا للنهی عنه و قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب قد جاءت فیه احادیث و لم یصح فی النهی عنه شیء
صریح الخ **قوله** عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ **اقول** حسب تحقیق مستندین صاحب رساله هرگز این امر موجب تکلف و مثبت کراهیت
نیست فضلا عن الحرمة و برای استحباب آن اندراجش در عموما تکریم و اکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم مزاحمتش با مور محدوده شرعیه
کفایت میکند بلکه بجهت استحسان علماء الدین و عدم مخالفت شرعیه و رواج و تعامل حرمین طیبین زیدهما شرفا از عامه بلاد اسلامیه اگر این
عمل را موافق تحقیق مستندین صاحب رساله سنت گویند بجاست چنانچه حضرت امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت در آداب وجد فرموده
و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم آن
ان که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی بود با ایشان مخالفت کردن بد اخلاقی
ایشان بدخویی بود و رسول الله صلعم فرمود خالقوا الناس باخلاقهم و چون این مردم بدین موافقت شاد شوند موافقت ایشان
سنت بود الخ **قوله** مراد از مخالفت در تفسیر بدعت سیئه الخ **اقول** سابقا گذشته که اینجا اسماعیلیه مراد میگیرند هیچ
فعلی را که بالخصوص هیئت کذائیه آن حضرت صلعم امر آن نفرموده باشد مخالف سنت قرار میدهند و برای اثبات این دعوی ذکر
هر رطب و یابس میکنند و امور را که مندرج در عمومات مندوبات اند هیچگونه مزاحمت با مور محدوده شارع ندارند ضلالت
قرار داده علماء دین و ائمه مسلمین را گمراه میگویند این ادعا محض فاسد و باطل است حالا شاهدی دیگر برای بطلان آن ادعا

باید شنید در صراط المستقیم گفته آنجناب صلعم در شب برات تنهائی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند کسی را
از صحابه امر نفرموده‌اند که درین شب بمقابر باید رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته در شب برات
در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره کند او را بمخالفت پیغمبر صلعم ملام کردن نمیرسد الخ **قوله** تعمیم بدعت حسنه از وجود اصل
و نظیر و عدم وجود آن ظاهر البطلان است الخ **اقول** منشاء این نزاع نیست مگر تجاهل از نزاع عامه طائفه مخفی نیست که از تقریر
صاحب شباع ظاهر است که لفظ اصل باسه معنی است یافته شدن اصل بدو معنی برای جمله بدعات حسنه ضرور نیست ورنه حکم استحباب
ائمه اعلام در بسیاری از مستحبات باطل شود و در اقوال مذکوره مراد اصل بمعنی ثالث است چنانچه از مجمع البحار وغیره سابقاً نقل
کرده ایم و از مثالیکه قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
و مخالفت و بدعت سیئه بودن می‌بود پس چگونه کسیکه در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه ماثوره در ان شب کند بجهت این هیئت کذائیه
غیر ماثوره شارع ملام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیگردید فافهم **قوله** حمل بدعت لا اصل له بر بدعت حسنه الخ
اقول قطع نظر از ظهور سفاهت در بیان معنی مخالفت این استبعاد ناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهلسنت روایاتی چند
که کبرای طائفه برای تدلیس عوام در بیاضهای خود جمع کرده رفته اند پس ماندگان طائفه با وجود ظهور کشف تلبیس بار بار اعاده بیان
آنها نموده خود را فائق بر ائمه اعلام می‌شمارند و تحقیق حق هیچ نمی‌انگارند و عار بر نامقدم میدارند بر واقف کتب دینیه
مخفی نیست که علماء دین با وجودیکه قائل جواز و حسن بسیاری از امور بوده‌اند بمعنی الاطلاق لفظ لا اصل له فرموده در مجمع البحار آورده
قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلعم عند العطیس شیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره بل له اصل فکتب الجواب عن شیخ شیخنا ابن حجر
قدس سره او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا او ریاحین او غیرها او شموه ان
یصلوا علی النبی صلعم فهل لذلک اصل ام لا حکمه فاجاب فسح الله فی مدته بقوله واما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و انما
ذلک فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا و در اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المقدسی یستحب ان یقول المتوضی فی ابتدا
وضوئه بعد التسمیة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هذا الذی قاله لا باس به الا انه لا
اصل له من السنة الی آخره **قوله** منع شیخ ابن الحاج و تقی الدین سبکی الخ **اقول** اولاً که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
ابن الحاج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیاً اگر علامه ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده باشد پس قول بجهت مخالفت تحقیق
بیان سیر ائمه کرام و تطبیق احادیث شریفه السنه حجت نخواهد بود بر خلاف قیام شیخ که نه مخالف صریح کدامی حدیث صحیح نه مخالف
مشاهیر ائمه کرام است و ثالثاً منع قیام تعظیمی هر کسی که کرده باشد مستلزم ممنوعیت این قیام نمی‌توان شد چه دلائل قائلین منع بر تقدیر
تمامیت صرف مفید کراهت قیام برای دیگری وقت مواجهه در عشق قیام و وقوف روبروی آن بطور تکلف و اعظام اعاجم اند
و پس پس مفید کراهت این قیام نمی‌توانند شد باقی ماند طعن بر امام حلبی باتهام تعصب عفی پس جزاء آن در روز قیامت خواهند یافت
قوله یا بودن بدعت لا اصل لها عبارة النفس و بدعت سیئه الخ **اقول** سابقاً معلوم گردیده که اطلاق لا اصل له بر امر مندوب

ومباح ہم نمودہ اند اگر بران تسلی نشود تا بہ بینند کہ در اربعین اسحاقیہ و رسالہ سلامی در رومنا نوشتہ است و در شریعت
محمدی صلعم اصل این چیزہا یافتہ نمیشود مگر ظاہرا این قسم چیزہا مباح باشد الخ **قولہ** اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول در مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی حسنہ و سیئہ گفتہ ہی نوعان بدعۃ ہدی و بدعۃ ضلالۃ فمن الاول
ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیہ وحض علیہ فلا یذم لوعد الاجر علیہ بحدیث من سن سنۃ حسنۃ و فی ضدہ
من سن سنۃ سیئۃ ومن الثانی ما کان بخلاف ما امر بہ فیذم و ینکر علیہ التراویح من الاول لانہ صلی اللہ علیہ وسلم
لم یسنہا لہم انما صلاہا لیالی ثم ترکہا ولا کانت فی زمن الصدیق رض وہی سنۃ لحدیث علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء
الراشدین الخ ملخصاً امام قسطلانی در شرح صحیح بخاری نوشتہ سماہا بدعۃ لانہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یسن لہم الاجتماع
لہا ولا کانت فی زمن الصدیق رض وہی خمسۃ واجبۃ ومندوبۃ ومحرمۃ ومکروہۃ ومباحۃ وحدیث کل بدعۃ ضلالۃ من العام
المخصوص وقد رغب عمر رض فیہا بقولہ نعم البدعۃ وہی کلمۃ تجمع المحاسن کلہا الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری آوردہ انما دعاہا
بدعۃ لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یسنہا لہم ولا کانت فی زمن ابی بکر رض ورغب فیہا بقولہ نعم یدل علی فضلہا ولئلا
یمنع ہذا اللقب من فعلہا والبدعۃ فی الاصل احداث امر لم یکن فی زمن رسول اللہ صلعم ثم البدعۃ علی نوعین ان کانت مما تندرج
تحت مستحسن فی الشرع فہی بدعۃ حسنۃ وان کانت مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فہی بدعۃ مستقبحۃ الخ بالجملہ گو اصل تراویح
بیشک سنت آنحضرت است اما اہتمام التزام ہست کذا یہ جماعت لیس الستۃ بشہادت حضرت امیر المومنین رض بدعت است اما اظہار تاکید
التزام مداومت امریکہ خود آنحضرت کردہ باشند چگونہ بدعت باشد پس قرار قرار باید داشت و از کیا خود باید دریافت کہ چرا بر ... و
والتزام و تکثیر و اہتمام امور یکہ اصل آنہا از فعل آنحضرت صلعم ثابت است حکم ضلالت می نمایند **قولہ** این چہ غفلت است در مراسم آل الخ
اقول این چہ صورت التزام است [illegible] بینند کہ در اول کلام فقدان اصل بدو معنی است نہ بمعنی ثالث **قولہ** مقصود شافعی الخ **اقول**
اگر امام شافعی بجای این قول قولی دیگری فرمود کہ مودای لیس شیء من الامور خیرا الا لہ اصل بالمعنی المتنازع فیہ ادا می نمود
تا البتہ گنجایش فکر ادای این مقصود بود اما قول وی رض را کہ بتصریح و تعمیم ما من خیر یعملہ احد من امۃ محمد صلعم الا ولہ اصل فی الشرع
فرمودہ وافی بمقصود ساعیلیہ بادم اصول اشباع الکلام ضمیمات جز ثبوت اصل بمعنی متنازع فیہ را مناط خیریت قرار دادہ ثبوت این امر
کہ امر خیر صرف ہمان است کہ برای آن اصل خاص معلوم باشد ادعا نمودن ورنہ اطلاق خیر نہ نمودن اول دلیل است بر کمال ناواقفی
از محاورہ لسان عربی قال اللہ تعالی وما من دابۃ فی الارض الا علی اللہ رزقہا الایۃ وقال رسول اللہ صلعم ما بعث اللہ
نبیا الا رعی الغنم درین حدیث شریف مناط بعثت نبی بر رعی غنم نیست کہ ہر کسیکہ رعی ان غنم را ثابت معلوم باشد انرا نبی
مبعوث من اللہ باید گفت ورنہ از نبوتش انکار باید کرد معاذ اللہ منہ بلکہ صرف لزوم این فعل برای جملہ انبیا مبعوثین است پس
ہر کسیکہ در زمرہ انبیا داخل است بموجب این حدیث این فعل در الازم و ثابت است خواہ ما را ثبوت خصوص این فعل از نفسہ
معلوم و ثابت گردد یا نہ وایضا فی الحدیث ما من نبی الا ولہ بطانتان بطانۃ تامرہ بالمعروف وبطانۃ تامرہ بالشر الحدیث

وایضاً ما من مولود یولد الا الشیطان یمسه الحدیث وایضاً ما من مصیبة تصیب المسلم الا وهی کفارة له وایضاً ما من نبی بعثه الله تعالی الا کان له حواریون واصحاب یاخذون بسنته وایضاً ما من نبی الا وقد انذر الاعور الکذاب ایضاً ما من عبد الا وله صیت وایضاً ما من مؤمن الا وله بابان فی السماء فاذا مات بکیا علیه اگر امثال این مقال در احادیث شریفه تتبع کرده اید دفتر ضخیم گردد پس درین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر بحماقت و جهالت صاحب رساله پی توان برد بالجمله از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل برای هر امر خیر ثابت است پس چیزیکه خیر بودن آن بجهت دخول و اندراج تحت عمومات مندوبات و عدم مزاحمت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چه بودن اصل خاص برای هر امر خیر بموجب این قول ضروری است گو ما را معلوم نباشد الا انا ابتناء خیریت بر علم اصل خاص است پس از کلام امام علاقه ندارد **قوله** جناب شاه صاحب بنقل کلام نووی در نهی پرداخته اند و حکم مصافحه یوم العید و معانقه بران متفرع ساخته اند الخ **اقول** اگرچه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن بر علماء برای اعلام افراخته اما اینجا باید دید که چسان هوش و حواس باخته آری ع نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن ✦ ای عزیز هرگاه که شاه ولی الله صاحب دهلوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرف خود فرموده قول امام نزد شان مسلم بوده نه مستلزم ضلالت و مردود پس مطلب صاحب ابلاغ باحسن وجوه بثبوت رسیده مذهب نجدیه باطل و مردود گردیده باقی ماند ادعا اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله دهلوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت با اصل بحث صاحب ابلاغ از انچه صاحب رساله چندی عبارات مشتمله بر تناقض و افتراء و تحریف و چندی از اقوال رسائل مجهوله پیش نموده در خصوص مسئله هم جزم حکم ببطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب دهلوی میتوان نمود اما تناقض پس از انجمله آنکه از مجالس الابرار نقل نموده علی ان الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والمالکیة صرحوا بکراهتها و هذا التصریح منهم مشعر بالاجماع الخ باوجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد واما اباحته کالمصافحة بعد العصر والفجر ای عند الشافعیة الخ اما افتراء پس از انجمله آنکه بنام مهنا و فتاوی ابراهیم شاهی مذکور نموده و یکره المصافحة الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم شاهی در فصل مصافحه و معانقه بتصریح موجود است فی الکشف المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده بعض الناس بعد الفجر والعصر لا اصل له ولکن لا باس الخ اما تحریف پس از انجمله آنکه ترجمه مشکوة شریف نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن بیان نکرده بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله مستحسنات مخصوصه ائمه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی بدعت و قول حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه نعمت البدعة برای شهادت کافی است و همین جهت علامه طحطاوی و از ابو السعود سنت بودن مصافحه عند کل لقاء و بعد صلوات در فصل نماز عید ذکر نموده اما انچه صاحب رساله از شرح وایضاح وغیره کراهت نقل می نماید بر تقدیر صحت نقول او لا معارض است از انچه در مطالب المومنین و غرائب و مجمع البحار و در حاشیه

وغیره کتب مشهوره حنفیه حکم باباحت فرموده اند وثانیاً در عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست و دیگر محققان تصریح
ترجیح اباحت فرموده اند از انجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وهی بعد الصلوة بدعة عندنا والاصح انها مباحة
الخ و بر همین است فتوی ائمه کبار چنانچه از رساله امام شرنبلالی ظاهر است وثالثاً در صورت عدم نقل مخالفت از ائمه
مجتهدین سابقین عدم لزوم مزاحمت دین حسب تحقیق وتصریح بسیاری از همین مستندین صاحب رساله باوجود اختلاف هم
ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است و همین است احتیاط کما مر غیر مرة فتذکر ورابعاً مقتدا ر طائفه خود در رساله
ذبیحه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده است ابودن مصافحه بعد نماز و معانقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار وتصریح
نموده است فافهم قوله ناقلا عن المجالس اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة فتشکل کونها عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو
العادة فی زماننا فالحدیث سکت عنه فیبقی بلا دلیل وما لا دلیل علیه فهو مردود الخ **اقول** این کلام حسب تصریح و تحقیق
مستندین صاحب رساله مردود است پس استدلال بآن مطرود خواهد بود وقطع نظر از آنکه از ما سبق بطلانش بخوبی ثابت در تنها
برای اسکات صاحب رساله قول تقی اسماعیلیه نقل نموده میشود در منشور گفته شان المباح ان یکون مسکوتا به لا مامورا به
ولا منهیا عنه الخ ازین قول ظاهر است که از سکوت حدیث حکم مردود بودن ثابت نمودن مردود است طرفه آنکه صاحب مجالس
خود تقسیم بدعت بیک معنی می نماید و نیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان ولا ضلال لکن ترکها اولی
الخ پس از نفس قول صاحب مجالس قولش مردود است علیه صاحب مجالس که برخلاف اقوال خود در بیجا مجرد سکوت حدیث شریف را
بی اقامت دلیل قبیح و مزاحمت علت و دلیل مردودیت آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله امور یکه از آن
حدیث شریف ساکت است و صحابه کرام و دیگر ائمه عظام عبادة یا عادة نموده اند بوجه سکوت حدیث مردود شوند و این
کمال جهالت است **قوله** قول باباحة وحسن چیزیکه مصداق لیس بشئ است قول مردود است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه صاحب
اشباع که صحت اطلاق لیس بشئ بر مباح و مندوب نوشته از در مختار وغیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند بدین
واین ادعا رعام بقلم رسانیدن موجب سفاهت است طرفه آنکه اولا از عبارات مذکوره صاحب رساله هم هرگز مردود بودن قول
باباحت مصداق لیس بشئ علی الاطلاق بثبوت نرسیده چه جای آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه که
از عبارتهای مذکوره برتقدیر صحت جمله نقول مستفاد است در خصوص مسئله تعریف اولویت و ترجیح کراهت تشبیه حاجیان است
واین بحث آخر است در عبارت شرح منیه موجود است لیس بشئ مندوب لا مکروه وقیل یکره الخ ازین عبارت ظاهر است
که بعضی تعریف را مکروه میگویند و همین است ظاهر و بعضی لیس بشئ میگویند یعنی نه مندوب است و نه مکروه پس بودن اباحت مصداق
لیس بشئ ثابت است اگر ترجیح قول لیس بشئ را نباشد بلکه کراهت را باشد و از فتح القدیر که ظاهره مطلوب الاجتناب نقل نموده
در همان عبارت صاحب فتح القدیر فرموده وفی النهایة ای لیس بشئ یتعلق بها الثواب وهو یصدق علی الاباحة الخ ازین
مقام بصراحت ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب رساله که از بودن اباحت مصداق

لیس بشیٔ الکار عام میکنند و انرا علی الاطلاق مردود قرار میدہد این ادعا را موافق تحقیق مستندین او خود مردود است و ثانیا قول
مقال و درین مبحث از قبیل مناقشہ فی المثال است چہ در جاییکہ از مسایل باقرار ہمین مستندین صاحب رسالہ تفسیر لیس بشیٔ بمباح
و مندوب ایمہ دین فرمودہ اند پس قول صاحب رسالہ بمقابلہ شان مردود است در شرح منیہ در سجدہ شکر آوردہ و ذکر الطحاوی
عن ابی حنیفۃ رح قال لا اراہ شیئا قال ابوبکر الرازی معناہ لیس بواجب ولا مسنون بل ہو مباح الخ **قولہ** جواز اجتماع مردم
بروز عرفہ برای شرف روز عرفہ ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر ازانکہ صاحب اشباع از در مختار نقل نمودہ قال الباقانی
لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم و لسماع الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز اتفاقا انتہی عجب اینکہ بر ورق سابق کہ از طحطاوی و جامع رموز
وغیرہ چند عبارات نقل نمودہ در آخر ہمان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفہ موجود است اثر کردہ و در جامع رموز در آخر عبارت
منقولہ گفتہ والتعلیل مشعر الی انہم لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیہ جاز کما فی التمرتاشی الخ و طحطاوی بعد عبارت منقولہ
و عبارتہ اولا تفید تقیید الکراہۃ بما اذا کان بکشف الراس فافاد انہ اذا کان بغیر ذلک لا یکرہ فیوافق ما للباقانی الخ و اعجب
عجائب و اغرب غرائب آنکہ در نفس چند عبارات منقولہ اش کہ بی فہم مطلب نقل نمودہ تصریح آن موجود پس منع آن مردود است
از انجملہ در عبارت شامی موجود و ما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علیہ بلا وقوف وکشف الخ و در عبارت
منقولہ نہایہ موجود حتی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیہ جاز الخ و در عبارت منقولہ فتح القدیر موجود و اذا تاملت ما فی
جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علی ما کان بلا وقوف وکشف راس الخ و در عبارت منقولہ امداد الفتاح موجود یحمل
ما ذکرہ فی الکافی بقولہ و عن ابی حنیفۃ رح انہ لیس بسنۃ و انما ہو حدث احدثہ الناس فمن فعلہ جاز انتہی علی کونہ بلا وقوف وکشف
راس الخ ازانچہ مذکور شدہ چون آفتاب روشن بظہور رسید کہ صاحب رسالہ مطالب عباراتی کہ خود نقل نمودہ ہرگز نفہمیدہ و قولش از
نفس مستندات منقولہ او بموجب تصریح تحقیق و تطبیق محققین مستندین مردود گردیدہ **قولہ** اما شرف آن روز در مثل آن روز
از ہر سال ممنوع الخ **اقول** مجوز منع آن باوجودیکہ مستندین او از حدیث ثابت نمودہ اند فاسد محض است ازانجملہ علامہ
ابن حاج بعد ذکر حدیث صوم اثنین گفتہ فتشریف ہذا الیوم متضمن لتشریف ہذا الشہر الذی ولد فیہ الخ و از غنیۃ الطالبین بعد
یکصد و پنجاہ و ہشت آوردہ و لان یوم عاشورا ان تتخذہ یوم مصیبۃ لیس باولی من ان تتخذہ یوم عید و فرح و سرور لما قدمنا ذکرہ
و فضلہ بانہ یوم نجی اللہ فیہ انبیاءہ من اعدائہم الی قولہ فصار عاشورا مثل بقیۃ الایام الشریفۃ کالعیدین والجمعۃ و عرفۃ و غیرہا
الخ **قولہ** بر تقدیر صحت نقل برزنجی شخصی است مجہول الخ **اقول** حضرت سیدی علیہ الرحمۃ از اعیان علماء مشہورین حرمین طیبین بودہ
و رسالہ عقد الجوہر او بسیر حضرت خیر البشر جمع فرمودہ و صاحب اشباع نقل استحسان ائمہ کرام قیام اکرام ازان آوردہ است
و در حرمین طیبین و مصر و روم و شام و غیرہ اکثر ائمہ دین تبرکا و تیمنا در مجالس اذکار شریفہ میخوانند و در مصر و کلکتہ و بمبئی مطبوع ہم گردیدہ و علماء
مکہ معظمہ و مفتی ان بان استناد فرمودہ اند و غیرہ حضرت ممدوح انرا نظم نمودہ کہ آنہم مطبوعہ مصر و عامہ بلاد و مشتہر و آشکارا است پس
سبا تعجب کہ سند این رسالہ در عرفہ مقبول نکردہ و صاحب رسالہ شرعۃ الہیہ ناصر خان کیرانی و غیرہ کہ ہنوز در وجود آنہا کلام است مجہول میباشند

وسندا انہا محل کلام نباشد **قوله** از شواہد مذکوره صدق صغری ہرگز مفہوم نگردد **اقول** این انکار مثل انکار شمس نصف النہار است
چه بشہادت عقلا قیام مشہور مستعمل و غیرہا متوارث بودن این قیام از استحسان ائمه فخام و محبان خیر الانام صلعم ثابت است الخ
قوله افاده اثر ابن مسعود برین معنی محل نظر است و تصریح در مختار قابل اعتبار نیست الخ **اقول** جواب هر دو امر از ما سبق
روشن گردیده است اما حال مقوله در مختار اینکه اولاً باستحباب این تفرد صاحب در مختار نیست و ثانیاً اہل الفقه نگویند که اعتبار
و عدم اعتبار البته بگفته ہیچ اسراری نیست **قوله** دیگر کتب ما لا مال از منع آن بوده اند فی البدایه و ہو عقب الصلوة المفروضة
الخ **اقول** اولاً صاحب رساله مسطوره صاحب اشباع نرسیده ناحق در پی مناقشه فی المثال گردیده و ثانیاً در ہدایه صرف بیان
تکبیر بعد صلوة مفروضه است ہرگز ممانعت ازان ثابت نیست پس حواله اش افترا محض است ہمچنان است اما عبارت منقوله سراج
وہاج **قوله** استنکاف مستنکفین الخ **اقول** [illegible] این شبهات واهیه را سابق باید دید **قوله** بسیار از اقوال شیخ ابی حامد
غزالی چنان بوده اند الخ **اقول** این الزام بر حسب اشباع الکلام تمام نمی تواند شد چه اگر در مسائل اختلافیه جمہور علما و کرام نظر بر
ترجیح و قوت قول بعض علما معمول به قرار داده اند و قول بعض مرجوح غیر ماخوذ پس این امر شناعتی ندارد که مصرح است اختلاف
رحمت بخلاف نزاع اسماعیلیه که شقاق ضلالت است چه در مسائل فرعیه اختلافیه جزم حکم تعمیق و تضلیل و عصیان بلکه الزام شرک
کفر و اختلال اصل ایمان میکنند پس جائیکه ایشان حسب خواهش خود دست بعلما کرام و اولیا عظام میکنند اگر این الزام بر ایشان
وارد کرده شود البته گنجایش پیدا دارد دریجا قدر قلیل نہایت اختصار برای تنبیه طایفه باید شنید صاحب رساله که از حاشیه شامی
بر در مختار جا بجا بلی فہم مطلب سند میکنند بیان شامی در بیان حاشیه در باب الحظر والاباحة آورده که بعض الفقہاء وضع الستور
والعمائم والثیاب علی قبور الصالحین والاولیاء قال فی الحجة یکره الستور علی القبور ولکن نحن نقول الآن اذا قصد به التعظیم فی عیون
العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر ولجلب الخشوع والادب للغافلین الزائرین فهو جائز لان الاعمال بالنیات وهو ان کان
بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع القهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و نیز بیان شامی در باب مباح و کفایه نوشته الاول ان ما مر
عن الهدایة لیس مبنیا علی ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذکور فیها انما هو قبل ورود الشرع وصاحب الهدایة انما اثبت الا
بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل اباحتها لکن ثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلک فی الاصول البزدوی
حیث قال بعد ورود الشرع الاموال علی الاباحة بالاجماع ما لم یظهر دلیل الحرمة لان الله تعالی اباحها بقوله خلق لکم ما فی الارض
جمیعا الخ الی قوله الرابع ان النسبة الاباحة الی المعتزلة تخالف لما فی کتب الاصول ففی تحریر ابن الهمام المختار الاباحة عند جمهور الحنفیة
والشافعیة و فی شرح البزدوی للعلامة الاکمل قال اکثر اصحابنا واکثر اصحاب الشافعی ان الاشیاء التی یجوز ان یرد الشرع باباحتها
وحرمتها قبل وروده علی الاباحة وهی الاصل فیها الخ و نیز بیان شامی در حاشیه حاشیه مذکوره متعلق کتاب اللقطه
قرر الزیادی ان الانسان اذا فعل الشیء [illegible] علیه تقبیل الخبز والقرآن

ویهدی ثوابها للنبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم یهدی ثواب ذلک لسید احمد بن علوان ویقول یا سیدی احمد یا ابن علوان ان لم ترد
ضالتی والا نزعت عن دیوان الاولیاء فان الله تعالی یرد من قال ذلک ضالته ببرکته انتهی و صحیح نموده کذا فی حاشیه
شرح المنهج للداودی رحمه الله تعالی و از ارکان اربعه بحر العلوم که استناد میکند در بیان ارکان اربعه انکار سماع اموات
را باطل قرار داده و در شرح مثنوی شریف در شرح دفتر اول بیان سماع اموات را فرض نوشته حالانکه عقیده صاحب
رساله اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب و سنت و اجماع امت است و نیز در بیان ارکان اربعه در شرح حدیث لا تشد الرحال
تسفیه و تجهیل ابن تیمیه موجود است که از ان بطلان عقیده طائفه هم ثابت است و از غنیة الطالبین که با انتساب آن بجناب حضرت
غوث الثقلین رحمة الله تعالی علیه سند می آرد در بیان غنیة در باب لقاء ید موجود و مصرح است و نؤمن بان المیت یعرف من
یزوره الخ باید دید که بموجب عقیده طائفه نوبت فرق کفر و ایمان سعید و نیز حضرت رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح
الغیب شریف فرموده قال الله تعالی فی بعض کتبه یا ابن آدم انا الله الذی لا اله الا انا اقول لشیء کن فیکون اطعنی
اجعلک تقول لشیء کن فیکون وقد فعل ذلک بکثیر من خواصه و اولیائه من بنی آدم و نیز ملا علی قاری در نزهة الخاطر
فی مناقب مولانا شیخ عبد القادر و شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار و شطنوفی در بهجة الاسرار و امام یافعی در [illegible]
خود و دیگر ائمه کرام از حضرت وی رضی الله تعالی عنه روایت فرموده انه قال من توسل بی فی شدة فرجت عنه
ومن استغاث بی فی حاجة قضیت له ومن صلی بعد المغرب رکعتین ثم یصلی ویسلم علی النبی صلعم ثم یخطو الی جهة العراق
احدی عشرة خطوة یذکر فیها اسمی قضی الله حاجته الخ و از ملا علی قاری که سند می آرد بیان ملا علی قاری در مرقاة
وغیره جابجا بحقیت اعتقاد سماع اموات سلام و کلام زائر را تصریح نموده و در شرح عین العلم در بیان سفر و
در شرح حدیث شد رحال گفته ولا یمنع منها زیارة قبور الانبیاء والاولیاء اذ کل من یتبرک بمشاهدته فی حیاته یتبرک
بزیارته بعد وفاته فیجوز شد الرحال لهذا الغرض لان الحصر فی حق المساجد دون سائر المشاهد الخ و همچنان است در مرقاة
و در شرح شفاء قاضی عیاض گفته فان روحه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام الخ و از وظائف النبی که
سند می آرد و برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمی کند مصنفش شیخ عبد الغنی است و ابن تیمیه که بعقیده طائفه شرک
قطعی است در بیان وظائف النبی در آداب سفر این هم نوشته که چون اراده کند فریاد رسنده را یا گم کند چیزی را بس بگوید
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و نیز در بیان وظائف تعریف مرور عرفه را مستحب قرار داده و بکلام شاه
ولی الله دهلوی که استناد می پردازد و الفاظ کمال مدح و منقبت بجهت سیدین سلسله طاهریه و باطنیه مولانا [illegible]
بایشان تحریر مینمایند حالانکه بر طریقه مخترعه طائفه فسق و کفر شاه صاحب باثبات ادراک علم و سماع اموات و استمداد
از ارواح و اعانت ارواح و توجه اشیا برزخ وقت ندای و شغل رابطه و بوسه قبور بلکه طواف آن و امثال ذلک لازم
شواهد این امر در کتب و رسایل شاه صاحب بیانات بسیار باید دید و برقدری از ان از مطالعه کتاب شیخ نیل المرام

قدس هم می توان رسید و همچنان استاد و شاه عبد العزیز صاحب علیه الرحمة هم از یک دیت است چه قطع نظر از انکه فتاوی
شاه صاحب در باب حقیقت سماع اموات و جواز استمداد و جواز خواندن یا شیخ عبد القادر شیئاً لله و اعراس اولیاء الله
و استحسان تعظیم تبرکات و دیگر مسایل نزاعیه مشهور و معروف اند و بعض طایفه و بعضی اوقات برای گلو خلاصی خود انکار
از نسبت آنها می نمایند از کتاب تفسیر عزیزی هم بمواضع کثیره مبطلان مذهب طایفه ثابت است که بعض جهله سفها و
وعاظ این طایفه هوائیه لاچار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفر بکلام شاه صاحب در مجامع خود تصریح مینمایند
از انجمله اینکه در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعض
از خواص اولیا را که آله جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده اند
و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها
مینمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند الخ و در بیان فواید و منافع دفن فرموده
که در دفن کردن چون اجزاء بدن تمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه عنایت و نظر بحال میماند و توجه روح
بزائرین و مستانسین بسهولت میشود که بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و آثار این عالم از صدقات
و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون دران بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نفع میشود و پس سوختن گویا روح را
بی مکان کردن است و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساختن است بنا برین است که از اولیاء مدفونین و دیگر صلحاء مومنین انتفاع و استفاده
جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور الخ و در بیان علیین فرموده تعلق بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود
الخ و در رساله فیض عام که در لکهنو و کلکته وغیره مطبوع هم گردیده است فرموده اند و بعد از نماز عشاء درود ... باشد صد بار
متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم نموده باید خواند الخ و همدرانست بعض از اهل قبور
مشهور بکمال اند طریق استمداد از ایشان ان است که جانب سر قبر او سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مفلحون بخواند باز بطرف
پائین قبر بیاید و آمن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان گوید ای حضرت من برای فلان کار در جناب الهی التجا میکنم و دعا
نیز بدعا و شفاعت امداد من نمائید الی قوله لا لکن استمداد از مشهورین باید کرد الخ اینست مشتی نمونه از خروار و اندکی از هزاران
هزار بالجمله حسب عقاید طایفه فاسق و گمراه بلکه منکر و جاحد نصوص کتاب و سنت و کافر و مشرک بودن علماء مذکورین بلکه کافه
ائمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رساله نادرست محض اند **قوله** اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر خصم
نیفتد چه محذور در لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند بسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیقات
جمهور ائمه دین است در رد آن البته محذوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را خصم ائمه اسلام قرار دادن وسوسه
ابلیس رجیم است **قوله** قال الشیخ الغزالی فی المنخول اما ابو حنیفة فقد قلب الشریعة الخ **اقول** اولاً که آوردن این

عبارت بانتساب منخول در این مقام محض عبث و فضول است وثانیاً اگرچه بجهت اشتباه از تحریر مجهول بعض مورخین اقوال
شان در بعض کتب این کتاب منخول بطرف حجة الاسلام غزالی منسوب گردیده است اما حیرت این کس باید دید که روافض
این کتاب بلکه این عبارت را برای الزام اهلسنت پیش نموده بودند و محققین اهلسنت اصل منشار اشتباه ظاهر فرموده‌اند تا آنکه
درین اعصار که کتب مناظره طرفین بطبع رسیده این امر کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینهمه باز اتباع
روافض اهلسنت را الزام مالایلزم نمود باید دید که در کتاب مطبوع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابوحامد غزالی
در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلاشبهه از تصانیف اوست بخلاف منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است
و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست از ان انکار صریح باید مدایح و مناقب او یعنی حضرت امام
الاعظم مع زاید الوصف ذکر کنند الخ **قوله** اول محل نزاع بدعت است الخ **اقول** اجتماع برای مجالس اذکار شریفه
و قیام برای شاعت عظمت و محبت و اکرام حضرت سرور انام صلعم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
ممنوعه است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست و دیگر شبهات واهیه
که بحیث تعامل آورده است رفع آن از ماسبق باید طلبید **قوله** یا عجبا که حجت گرفتن صاحب هدایه به توارث حرمین الخ
اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه استحباب بجهت نافهمی بر زبان می آرد حالا باید فهمید که صاحب هدایه
در بیان مذهب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته به توارث اهل حرمین حجت گرفته است و آنچه از طرف دیگر
ائمه در جواب آن بقول آنحضرت صلعم حجت گرفته است از این امر مردود بودن آن احتجاج فی نفسه عموماً ثابت نگردید
بلکه صرف ترجیح قول دیگر ائمه که مدلل بحدیث خاص است به ثبوت رسیده پس هر امری که از هیچ حدیث مخالفت نداشته باشد
و معمول به و مروج ائمه حرمین طیبین باشد البته موجب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف رضی الله و غیره آورده
است استدلال بان میتوان نمود که ائمه دین نموده اند و قطع نظر ازین همه این بحث مناقشه فی المثال حسب عادت
جهال است که خود هدایه و دیگر کتب فقهیه از استدلال بعادت حرمین بر مستحب بودن امری مالامال است از آنجمله در هدایه
در بیان تراویح فرموده والمستحب فی الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل
الحرمین الخ **قوله** سلف صالحین شمرون اهل بدعت حرمین خطاست الخ **اقول** اگرچه موجب سب علماء طائفه مبتدع بلکه مشرک بودن صحابه کرام
و تابعین عظیم هم از اهل حرمین و غیرهم لازم نیست بلکه از سبب آن معاذ الله بدعتی بودن حضرت ابن عمر و غیره یا سبحان حضرت عائشه معاذ الله ثابت است
لیکن قطع نظر از اینهمه معلوم نیست که علامه ابن حجر مکی و شیخ عبدالوهاب و ملا علی قاری و غیرهم و نیز از علماء اکابر علماء حرمین طیبین که محبان می‌شمارد تا بر آنان لیس
و تلبیس چرا از لوستان و متبعین و معتقدین شان و در علماء اهل سنت با استناد و اعتماد خود میآرد والا از اقوال
و افعال ایشان نیز استحسان بسیاری از بدعات حسنه عموماً و استحباب عمل مجلس مولد خصوصاً ثابت است و آنهمه امور
موافق مذهب اسماعیلیه بدعات ضلاله ضلال اند از اصل ایمان اند **قوله** بقا را اهلسنت و جماعت و دین اسلام الخ

اقول بر واقفان فن احادیث مخفی نخواهد بود که رواج شرک و کفر در حرمین طیبین تا الی الآن بلدین مقدسین
هرگز متصور نیست پس بموجب قول اسماعیلیه که بدعات مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اند از استحسان و تعامل تمام ائمه
عظام حرمین شریفین بدعات حسنه مثل مجلس مولود وغیره امریکه لازم میگردد البته مخالف احادیث شریفه است از احادیث
شریفه ثابت است که دین حق در حرمین جا گرفته است و آخر زمان همان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه رواج
کفر و شرک در حرمین واقع باشد و دین حق باقی نماند اما معهذا از ٹونک و قنوج دار الاسلام و دار الایمان باشد و مجتهدان دین
و مجددان حق در انجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در مرقاة در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم
ان الدین لیأرز الی الحجاز الحدیث نوشته ای ینضم عند ظهور الفسق و استیلاء الکفرة الی الحجاز و هما اسم مکة و المدینة و حوالیهما
الخ **قوله** عرصه قلیل گذشته که حرمین در تسلط وهابیه بودند الخ **اقول** این چه حماقت است از تسلط ظلمی نجدیه بر حرمین
طیبین بودن آن شیاطین از ائمه عظام حرمین و علماء کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده صاحب استفتاع
حقیت نجدیه ظاهر گردد و نجدیه بمقتدا اسماعیلیه اند اختراع هجو عقاید فاسده نموده ائمه حرمین طیبین را از اهل سنت همین سادس
مشرک کافر قرار داده و از مکائد شیخ نجدی تسلط یافته شنائعی که همسر وقایع عهد یزید و حجاج بودند در آن بلدین مقدسین
ظاهر نمودند آخر در اسرع ازمنه بموجب عده صادقه حضرت مخبر صادق صلعم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء الحدیث
از راه آب شور بمقر اصلی خود شتافتند که تفصیل این وقایع باخبار معتبره معروف و مشهور در تاریخ حرمین مذکور اگر صاحب رساله
خواه مخواه انکار متواترات شعار خود سازد تا برای اسکات او عبارت کتاب علامه شامی که از مستندات اوست نقل مینمائیم که در حاشیه
در مختار در باب البغاة در بحث خوارج نوشته قوله و یکفرون اصحاب نبینا صلعم علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج بل هو بیان
لمن خرجوا علی سیدنا علی رضی الله عنه و الا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی اتباع عبد الوهاب الذین خرجوا
من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و
استباحوا بذلک قتل اهل السنة و قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین الخ **قوله** قول منکرین قرین
الصواب الی قوله لائق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** هر کاهیکه ارباب متون مشهوره و شروح مستنده و فتاوی
و حواشی معتمده مانند وقایه و کنز و مختصر و تنویر الابصار و شرح عینی و در مختار و برجندی و قاضی خان و دیگر صدها کتب معتمده
و معروفه تلفظ به نیت را لقصد جمیع حسن و مستحب افضل نوشته اند و جمهور محققین مستندین صاحب رساله آنرا مختار و معتمد و صحیح قرار
داده قول منکرین را مردود نموده باشند پس از الائق استنکاف اولی الالباب نوشتن طیبین بابت و صوت غراب حجه لمه
قال القسطلانی فی المواهب الخ **اقول** صاحب رساله عجیب و الاورث برای اثبات لائق بودن استنکاف استحباب تلفظ نیت
از مواهب عبارت نیکه در ان ذکر اختلاف است نقل نموده و عبارت نیکه از ان بودن استحباب مذهب مستقر و محقق نزد اصحاب
مصرح بود از آخر نوشتن جان فرسود متصل همان عبارت است لاسیما و الذی استقر علیه اصحابنا استحباب النطق بها الخ

قوله مقتضای این دریده دهنی نسبت بعض کبرای امت نبوی یعنی شیخ احمد سرهندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب رساله را از لفظ بعض عیان بلفظ یعنی تعیین و تفسیر نمودن و عبارت ایراد کردن که در کلام فلان کس این امر کجاست بلکه سفاهت عیان است و برین بنا لب و قاحت کشودن کمال نفسانیت و سخت دریده دهنی و سفاهت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت بیان پس بر تقدیر صحت نقل محمول نمودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از مسئله مجوثه با مذهب مختار صاحب رساله بچند وجوه مخالفتی دارد از انجمله آنکه در کلام منقول عمامه میت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حالانکه صاحب رساله به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر رضی الله عنه اقرار دارد و بر تقدیر صحت آن لازم گردیده که معاذ الله حضرت در رفع سنت و نسخ آن تجویز فرموده باشند علی هذا القیاس بسیاری از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از مستحباب باوجود تصریح بدعت بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفاء راشدین نیز حکم باستحسان داده اند واضح باد که تعبیر صاحب رساله از شیخ موصوف به بعض کبرای امت نبوی و توصیف شان و استنا و بمکاتیب شان محض خدیعت و مکیدت است چه موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفاء و اصاغر ملت نبوی هم نتوان شمرد بلفظ کبرای و اکابر و فضلای امت چه سان توان ذکر کرد و در مکتوب صد و دوازدهم جلد اول فرموده مخدوما احادیث نبوی در باب جواز اشاره سبابه بسیار وارد شده الی قوله ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشاره نمائیم الخ معلوم نیست که صاحب رساله اصول مذهب خویش چه حکم صادر می نماید **قوله** یک حدیث صحیح هم در باب جهر الخ **اقول** در مشکوة شریف بروایت صحیح مسلم آورده عن عبد الله ابن زبیر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحدیث محدث دهلوی حضرت شیخ عبد الحق حنفی در اشعة اللمعات فرموده این حدیث صریح است در جهر بذکر که آنحضرت باواز بلند میخواندند و بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و در مذهب گفته که افضل اخفا است الی قوله و حق آنست که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور در اخفا است و بعد گاهی جهر شوق افزاید و جهر بذکر مشروع است بلا شبهه الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس رضی الله عنه ان رفع الصوت بالذکر حین ینصرف الناس من المکتوبة کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند در اشعة اللمعات در باب الذکر بعد الصلوة فرموده بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز سنت صبح آمده وارد شده درین باب احادیث الخ و انچه در بعض روایات کراهت رفع صوت آمده محققین مستندین صاحب رساله ما بین احادیث شریفه تطبیق فرموده اند درینجا چیزی مختصر از اقوال مستندین صاحب رساله باید شنید علامه طحطاوی گفته جار فی الحدیث ما اقتضی طلب الجهر و هناک احادیث اقتضت طلب الاسرار و الجمع بینهما ان ذلک یختلف باختلاف الاحوال و الاشخاص کما جمع بین الاحادیث الدالة علی طلب الجهر بالقراءة و الدالة علی الاسرار فحیث خیف الریاء او تاذی المصلین او النیام فالاخفاء افضل و علیه یحمل خیر الذکر الخفی و الجهر افضل حیث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و تتعدی فایدته للسامعین و یوقظ قلب الذاکر و اما قوله تعالی و لا تعتدوا

فالراجح فی تفسیره ان لا اعتداء ہو التجاوز عن المامور بہ والاختراع فی ما لا اصل لہ فی الشرع وتفسیره بالجہر بالدعاء مردود
وما فی الخانیۃ من ان رفع الصوت بالذکر حرام محمول علی الجہر المفرط فی البزازیۃ عن الفتاوی ان الجہر بالذکر فی المسجد
لا یمنع عنہ احترازاً عن الدخول تحت قولہ تعالیٰ ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ الآیۃ ابو السعود الخ
وشامی در رد المحتار نوشتہ وفی حاشیۃ الحموی عن الامام الشعرانی اجمع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعۃ
فی المساجد وغیرہا الا ان یشوش جہرہم علی نائم او مصلی او قاری الخ ملا علی قاری در مرقاۃ در باب وتر در شرح حدیث
کان صلعم اذا سلم یقول سبحان الملک القدوس ثلاثا ورفع صوتہ بالثالثۃ الحدیث نوشتہ قال المظہر ہذا یدل علی جواز
الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا اجتنب الریاء اظہاراً للدین وتعلیماً للسامعین وایقاظاً لاہل الغفلۃ وایصالاً لبرکۃ الذکر الی مقدار
یبلغ الصوت الیہ من الشجر والحجر والمدر وطلباً لاقتداء الغیر بالخیر ویشہد لہ کل رطب ویابس سمع صوتہ وبعض المشائخ یختار
اخفاء الذکر لانہ ابعد من الریاء فہذا یتعلق بالنیۃ الخ در لمعات ذیل اربعوا علی انفسکم نوشتہ فیہ اشارۃ الی ان المنع
من الجہر للتیسیر لا لکون الجہر غیر مشروع الخ در جامع البرکات فرمودہ جہر بذکر مشروعیت بلکہ سنت تا آنکہ فرمودہ آنحضرت
در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازہای خود را بذکر و فریاد کردند یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم الحدیث مضمون اربعوا دلالت
دارد کہ منع از جہت شفقت بود نہ از جہت عدم جواز وتحقیق جہر کردہ است آنحضرت صلعم باذکار وادعیہ در مواطن
کثیرہ وہمچنین سلف از صحابہ ومن بعدہم جہر کردہ اند بذکر وہمہ اینہا دلالت دارند بر جواز جہر واجتماع برای ذکر ولیکن اینہا
قضایای مخصوصہ اند پس آنکہ نظر کرد بجانب معنی وعلت اجازت کرد آنرا علی العموم وآنکہ نظر بخصوص کرد قطع کرد وطریق اول
موافق است بمقاصد شرع ومطالب آن الخ ملخصاً در کنز العباد آوردہ فی عمدۃ الابرار وذکر فی مجموع النوازل والخانیۃ
والحامدیۃ والسراجیۃ والصغریٰ والملتقط وتجنیس المزید ان قراءۃ القرآن بصوت رفیع فی الحمام یکرہ وبصوت خفی لا یکرہ و
ولا یکرہ التسبیح والتہلیل وان رفع صوتہ قال الجامع عصمہ اللہ تعالیٰ ومعلوم ان الحمام لا یخلو من القاذورات وما ثنا
کلہا غالباً فاذا کان جواز التسبیح والتہلیل فی الحمام بصوت رفیع من ہذہ الاشیاء فلان یجوز فی المساجد والبیوت
والزوایا والخلوۃ فی مکان طاہر کان اولی ویؤیدہ ما ذکرہ الفقیہ الزاہد ابو اللیث رح فی کتاب التنبیہ ان حرمۃ
المسجد خمسۃ عشر وذکر فی جملتہا ان لا یرفع الصوت فیہ فی غیر ذکر اللہ تعالیٰ وفی بستان الفتوی فی باب الاذکار
ان النبی صلعم کان یجہر مع صحابتہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم بالاذکار والتہلیل والتسبیح الخ وہمچنین است در بسیاری از
کتب مشہورہ فقہ حنفیہ بالجملہ نزد محققین مطلق ذکر جہر ممنوع نیست بلکہ ممنوع افراط جہر است کہ مضر باشد اگر صاحب
رسالہ را ابراچہ از دیگر مستندین او نقل کردیم تسلی نشود تا بہ بیند کہ شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی در قول الجمیل بعد بیان ذکر
جہر نوشتہ اند والمراد غیر المفرط فلا منافاۃ بینہ وبین ما نہی عنہ الخ **قولہ** قال ابن الہمام فی فتح القدیر الخ **اقول**
قول علامہ ابن الہمام در بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین رحمہم اللہ تعالیٰ در تکبیر عید الفطر واقع است وحسب تحقیق

ابن ہمام اختلاف در اصل تکبیر برای فطر نیست بلکہ در صفت جہر و اخفا ست صاحبین مثل عید الضحی در فطر نیز جہر را مسنون
میدارند و امام صاحب اخفا را مسنون میدانند و جہر را در ان بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رسالہ
بر تقدیر ترجیح این روایت ہم خلاف ائمہ در سنیت ان ہست نہ آنکہ امام صاحب در جہر تکبیر فطر حکم لزوم ضلالت و حرمت
فرمودہ باشند در شرح صغیری منہ نوشتہ و یستحب التکبیر جہرا فی الطریق یوم الاضحی اتفاقا و یوم الفطر لا یجہر عند
ابی حنیفۃ و عندہما یجہر و ہو روایۃ عنہ و الخلاف فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ عن الطرفین الخ و ہمچنان است در شرح
کبیری و چگونہ حکم لزوم ضلالت میتوان نمود کہ استحباب و افضلیت جہر از بسیاری صحابہ کرام و مجتہدین عظام درین
خصوص منقول است و ثانیا قول ابن ہمام را دیگر مستندین صاحب رسالہ تعقب ہم کردہ اند حضرت بحر العلوم در ارکان
اربعہ فرمودہ قال فی فتح القدیر ان الخلاف انما ہو فی الجہر بالتکبیر اما نفس التکبیر فمندوب قطعا فی کل وقت والحق ان
الجہر بالتکبیر و سایر الاذکار مشروع و مندوب البتہ قطعا کالاخفاء لکن الکلام فی انہ ہل لہذا الوقت خصوصیۃ بشرع التکبیر
ام لا و ہذا یصلح للخلاف سواء کان بالجہر او الاخفاء فالحق ما یفیدہ البحر الرائق ان لیس عندہ فی وقت الذہاب ذکر مخصوص
من التکبیر و عندہما ذکر مخصوص بہ اما نفس التکبیر فذکر اللہ مشروع و مندوب فی کل وقت جہرا و خفاء قال الفقیہ ابو جعفر لا
یمنع فی ہذا الیوم من التکبیر للعامۃ لان فیہم تہاونا عن الذکر فلیذکروا ان شاء و ہذا ایضا یرشدک الی ان لا کراہۃ فی الذکر
بالجہر و الا لما حکم بعدم المنع الخ و ہمچنان است و الاستدلال بقولہ تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیۃ و دون الجہر من القول
بانہ یدل علی منع الجہر بالذکر فلا یعارضہ فعل الصحابی فاسد لان الجہر بالذکر مندوب الیہ قطعا کما یدل علیہ حدیث من ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی و من ذکرنی
فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہم و الاحادیث فی ہذا المعنی کثیرۃ لا یبعد ان تکون متواترۃ و فی الآیۃ یجوز ان یکون دون بمعنی
عند و المعنی اذکر اللہ فی نفسک بالتضرع و الخوف عند الجہر بالقول و المقصود انہ یجہر مواطاۃ القلب للسان لا بالجہر
مع ذہول القلب و للآیۃ تاویلات آخر مذکورۃ فی مواضعہا الخ و ثالثا قول ابن ہمام با وجودیکہ بسیاری از مدعیات صاحب
رسالہ و عامہ طایفہ را مردود میسازد اما صاحب رسالہ بکمال جرات و بیباکی بذکر آن می پردازد **قولہ** و در رد المحتار مسطور است
الخ **اقول** صاحب در مختار نیز کہ در دلیل امام اعظم علیہ الرحمۃ این قول برای مسنون بودن جہر تکبیر عید الفطر ذکر کردہ ہمان
صاحب در مختار در ہمان مسئلہ در در المنتقی گفتہ و لا یجہر بالتکبیر فی طریقہ بل یخفیہ ہو الاصح خلافا لہما فانہ یجہر بہ و الخلاف
فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ الخ پس ظاہر گردید کہ بر قول امام صاحب بنا بر این روایت اگرچہ جہر تکبیر فطر مسنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنت بدعت فرمودہ اند معہذا بشہادت محققین مستندین صاحب رسالہ مکروہ نیست چہ جای حرمت و
خلل اندازی اصل ایمان و نظیرش قول حضرت ابن عمر رض اگرچہ صلوۃ الضحی را بنظر عدم ثبوت از سنت آنحضرت صلعم نزد شان
بدعت فرمودہ اند معہذا مکروہ و حرام نمی دانستند فافہم و لا تکن من المتعصبین **قولہ** و در فتاوی بزازیہ مذکور است الخ **اقول**
کلام بزازیہ درین باب بسیار اضطراب دارد چنانکہ مستندین صاحب رسالہ تصریح کردہ اند پس از ان بر یک فقرہ بسند کردن

و بران خورسند گردیدن سفاهت است علامه حموی در حاشیه اشباه گفته قد اضطرب کلام البزازی فی هذه المسئلة فقال فی
فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد لا یمنع احترازا عن
الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وصنیع ابن مسعود مخالف قولکم قلت الاخراج عن
المسجد لو نسب الیه بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة ولتعلیم الناس بانه بدعة والفعل الجائز یکون غیر جائز
لغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز لغرض ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا
علی انفسکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان فی غزوة ولعل رفع الصوت یجر البلاء والحرب خدعة واما رفع الصوت بالذکر فجائز کما فی الاذان
والخطبة الخ **قوله** هرچند بعض فقهاء استحسان تثویب الخ **اقول** هرگاه که محققین در عامه متون وشروح معتبره بتصریح
استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست در متون وشروح باید دید **قوله** تعمیم است الخ **اقول** قطع نظر ازانکه استدلال
صاحب اشباع که بکتب فقهیه است ودران از مستحبات متاخرین شمرده اند صاحب رساله را چنین تقریر نمودن که عدان از محدثات
روا نبود هرگز روا نیست بدو وجه اول از کلام اکابر صاحب رساله بودن عمامه سیه ناسخ سنت ورافع آن ثابت چنانچه
خود نقل نموده دوم بقول صاحب رساله از محدثات وبدعات همان مستحبات صحابه کرام خارج اند که از جمیع اصحاب یا اکثر آن
یا سکوت باقین مروج بودن آن ثابت باشد **قوله** تعمیم مستحب نیز مختلف فیه الخ **اقول** افسوس که نه از اصول مذهب حنفی
خبری دارد ونه بسوی مطلب صاحب اشباع خیالی می آرد **قوله** چون ذکر خلفاء راشدین الخ **اقول** کلامی است مختل بچند
وجوه اول که حسب تصریح اکابر طائفه چیزیکه سنت نیست از عمل آن نسخ سنت ورفع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از
صحابه کرام هم ثابت ومروج می باشند بی آنکه در سنت ممانعت آن وارد شده باشد ولی آنکه بجای سنت مزاحمت داشته باشد
ناسخ سنت ورافع آن وموجب ضلالت قرار میدهند پس ذکر خلفاء راشدین وعمین شریفین در خصوص خطبه نماز جمعه
وعیدین والتزام آن گو منقول از بعض تابعین باشد چرا شایبه لزوم نسخ ورفع سنت نباشد برین تقدیر الزام بلا ریب
تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز حاشا که منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بر طبق تقاریر واهیه طائفه میتوان گفت
که التزام ذکر عمین شریفین وخلفاء راشدین واهتمام آن در عین خطبه نماز وتخصیص آن بهیئت مروجه ملتزمه کذائیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بلکه از جمیع صحابه کرام وآل اطهار بلکه از ائمه اربعه مجتهدین منقول نشده پس خالی نیست یا ذکر ومدح آنحضرات در خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دینی شمرده اند یا از بودن ذکرشان سبب نزول رحمت بی خبر ولا علم بودند یا تعمداً ازین خیر محروم بوده اند
الی آخر المغالطات سوم ادعاء توارث از عهد تابعین حسب قول صاحب رساله آنوقت قابل تسلیم است که از جمیع قرن مروی
شده باشد وعلم باتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب اقرار طائفه متعذر وخارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
متوارث بودن آن از عهد تابعین نوشته ودر سند متوارث بودن از وقت تابعین تابعین نقل کرده **قوله** بدعت حسنه
بودن تسلیم ازان ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از عدم شهرت شرعة الاسلام وذخیرة السالکین وعدم رجحان قول آنها

بر قول صاحب در المختار وغیرہ ہرگاہ کہ محققین ہستند این حضرات رسالہ استحسان را ترجیح دادہ وصواب نوشتہ باشند پس بنا بر قول بعض قطع نظر از جہالت حال شان البتہ منع آن و نسبت ضلالت بسوئے اہل استحسان مردود است و در نہر الفائق آوردہ و اما بعد و اسن الاقوال نہ بدعۃ حسنۃ الخ **قولہ** استحسان این چیز ہا بنا بر حفظ دین بحکم الضرورات تبیح المحظورات الخ **اقول** استحسان متعلقات کتابت قران کہ صاحب اشتباع از چند کتب آوردہ گو در بعض امور این عذر لنگ جاری گردد اگرچہ کبار صاحب رسالہ را مفید نخواہد بود اما در بعض قطعاً جاری شدن نمی تواند از انجملہ است اینکہ یجوز تحلیۃ المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ حجۃ الاسلام در احیاء العلوم در بحث تحسین کتابت قران و علامات حمرۃ وغیرہ بعد اختلاف نوشتہ ولا منع ذلک من کونہ احدث فکم من محدث حسن اِنما البدعۃ المذمومۃ ما تضادم السنۃ القویمۃ اذ تکاد تفضی الی تغییر ما الخ ملخصاً **قولہ** ملازمت در میان مقدم و تالی این شرطیہ الخ **اقول** درینمقام نقل نمودن چند فقرہ رسالہ دعائیہ مولفہ مولوی خرم علی کبیر بخدیہ کہ در لکھنؤ مطبوع گردیدہ برائے اسکات صاحب رسالہ ضرور است در رسالہ مذکور نوشتہ اگر گوئی کہ دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیہ و فعلیہ البتہ ثابت شد لیکن بر دعا عقیب صلوۃ خمسہ ہیئت کذائیہ چہ دلیل است گویم و باللہ التوفیق کہ چون ثابت شد کہ رفع الیدین از آداب دعاست و جالب اجابت و موقت بوقتی و دون وقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر نماندہ داعی از جانب شارع مخیر است بعد نماز پنجگانہ دعا کند یا در رای آن تنہا یا با جماعت الخ صاحب رسالہ بیان نمایند کہ ملازمت میان مقدم و تالی این شرطیہ است یا نہ و نیز دران رسالہ است دست برداشتن وقت دعا و رد الیدین بر آنہا بعد آن با حادیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً و استفاء غیر آن ثابت است گو بالتزام عقب صلوۃ خمسہ ہیئت کذائیہ مروی نباشد الخ **قولہ** تعیین و تخصیص مکروہ بودہ اند الخ **اقول** اول معنی تخصیص و بابد فہمید بعد تحقیق حکم کراہت باید نمود از مائۃ المسائل وغیرہ از مقامات متعددہ معنی تعیین مکروہ ہمین ثابت است کہ آن تعیین را لازم اعتقاد کردہ مطلق شرعی را مفید بخصوصیت دانند و قائل جواز اطلاق نباشد از انجملہ در جواب سوال شانزدہم گفتہ و تعیین کردن روزی برائے ایصال ثواب بردہ کہ بالتحقیق ہمون روز خواہد رسید و دیگر روز نخواہد رسید خطا است الخ **قولہ** علما در صوم جمعہ وغیرہ چہ نوشتہ اند الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح شمائل نوشتہ و اما حدیث مسلم لا تخصو الحدیث فمحمول علی النہی عن افرادہ بالصوم بحیث لا یصوم غیرہ ابدا لتوہم منہ انہ لا یجوز صوم غیرہ الخ و در مظاہر حق نقل توجیہات علما نوشتہ نری جمعہ کے روزہ رکھنی مین جو شارحین نے توجیہات لکھین تو یہہ بموجب مذہب اون کی ہین جو اوسکو مکروہ کہتی ہین اور بموجب مذہب حنفیہ کی حاجت ان توجیہات کی نہین اسلئی کہ اون کی نزدیک یہہ مکروہ نہین ہے چنانچہ فتاوی عالمگیری مین لکہا ہی کہ جائز ہی نری جمعہ کا روزہ بلکہ در مختار مین مستحب لکہا ہی اسکو الخ **قولہ** بدعت سیئہ صرف آن محدثات را میدانند کہ سند یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد الخ **اقول** اولا حکم بر لت صاحب اشتباع درین باب نمودن یاد خود دیگر امام حجۃ الاسلام و امام عینی و امام شافعی وغیرہم بتصریح آن فرمودہ باشند زلتی است عظیم چنانکہ از ما سبق ثبوت رسیدہ و ثانیاً صاحب رسالہ را اقراری نیست در ما سبق خود قائل نزاع لفظی گردیدہ است **قولہ** انہدام بنیاد اجماع و قیاس الخ

اقول هرگاهیکه مذهب علماء طائفه عدم نقل از صحابه کرام بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم اگرچه صحابه کرام هم آن را عمل کرده باشند
دلیل عدم جواز گردیده تا بحدیکه از آن نسخ سنت و رفع آن لازم میگردانند پس مقبولیت البته انهدام بنیاد اجماع و قیاس
است که اهل اجماع و قیاس را هرگز اجازت نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات در بعض صورت هم جواز بود که عدم
فعل آنحضرت صلعم دلیل عدم جواز نبوده باشد الا بر تقدیر ثبوت ضلالت و عدم جواز بدلیل عدم فعل و لزوم مردودیت و توجیه
حدیث چه گنجایش اجماع و قیاس آن محرمات شرعیه امور ضلالت را مشروع قرار دادن و نسخ و رفع سنت نمودن اهل اجماع
و قیاس را حاشا که میسر باشد اهل انصاف نیکو میدانند که بر کلام مولانا رشید الدین خانصاحب که حال تحریرات ایشان از شوکت عمر
و غیره چون آفتاب آشکار است هیچ اعتراضات واهیه پیش نمودن و معنی کلام نفهمیدن سوای رسوائی خویش فایده دیگر نیست **قوله**
که داخل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر منصوص است که ثابت از اجماع و قیاس نبود الخ **اقول** اولاً این کلام بیگانه
از عقل چه این قول مولانا رشید الدین خانصاحب را بطال لزوم عدم جواز مر عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه را ادعا گردیده
پس چیزیکه از آنحضرت صلعم و صحابه فعلش ثابت نباشد برین تقدیر بموجب این دلیل البته ناجایز است گو از اجماع ثابت باشد
پس لغویت اجماع و قیاس لازم آمد درین بحث چه گنجایش تقیید باین قید است و ثانیاً طائفه اسماعیلیه را هرگز ثبات و قرار نیست اگر
فی الواقع این کس مسائل قیاسیه مجتهدین را با وجود عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه بدعت میدانند پس تمامی از استدلالات
سابقه او که تحریف عبارات یا عدم فهم مطالب آن رونق آن بر باد شد **قوله** مخالف و مزاحم قواعد شرعیه بود یا نبود یقیناً
بدعت سیئه باشد الخ **اقول** این تعمیم صراحة مخالف است تحقیقات ائمه دین کما مر سابقاً **قوله** پس مجوز جواز مجموع یکی نه
باشد الخ **اقول** قطع نظر از آنکه یک یک هم صاحب رساله در ماسبق مدفوع گردیده است از مشروعیت اجتماع برای فرحت
و نیز از بودن ذکر میلاد آنحضرت صلعم سبب فرحت و غیر ذلک من الامور منشرو استفسروا انکار نمودن عین تلبیس است اگر بر کتب ائمه دین
عبور تش نیست مائة المسائل اسحاقیه چه دور است در جواب عرس نوشته در مولود ذکر ولادت حضرت خیر البشر است و آن موجب فرحت و
سرور است و در شرع اجتماع برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و شرور ثابت نشده
و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلعم نیست الخ **قوله** هرچند مجرد عدم ماثوریت عمل از قرون ثلثه موجب سیئه بودن
آن نیست الخ **اقول** اولاً هرگاهیکه عدم ماثوریت عمل از قرون ثلاثه موجب سیئه بودنش نشده پس برین تقدیر تقریر علما
طائفه را چه جواب است یعنی اگر آن عمل بدعی بود و علاقه از حسن سیئه است پس آنحضرت صلعم و دیگر اصحاب قرون ثلاثه چرا ترک
فرمودند الخ التلبیس و ثانیاً برین تقدیر امور یکه از مجتهدین سابقین مروی باشند بدعت بودن آن تسلیم داشتن چه معنی
و ثالثاً بر تقدیر صحت این مذهب آثار یکه در تائید معنی شرعی آورده اکثری از آن با اطلاق ندور البدعة و تابعیت بطریق
تقسیم حکم نمودن به بدعت سیئه بودن امری چگونه حاصل شده چه احتمال اجتهاد مجتهدین باقی بوده است و بدعت
بودن موقوف است بر اینکه امری از قرون ثلثه هم ماثور نباشد و از مجتهدین هم منقول نگردد تا سابه وجه صحیح آنکه در آنها

این طائفه را منصب اجتهاد حاصل باشد و آن ائمهٔ دین که استحسان این عمل فرموده اند از ان منصب محروم باشند با وجودیکه
اجتهاد مستقل برای حکم استحسان بر اموریکه مخالف و مزاحم نباشند و داخل و مندرج عمومات مندوبات دینیه باشند هرگز ضرور
نیست کما مر سابقاً و سادساً چون اعتبار اندراج در عمومات مندوبات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد برای تجویز و استحسان
امری خاص ضروری باشد پس آخر تحریم هم حکمی ست خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا اجتهاد ضروری نباشد **قوله**
پس عدم منقولیت چیزی در دین از ابی حنیفه و صاحبین الخ **اقول** اولاً بر تقدیر صحت این مذهب که بدعت سیئه چیزی
است که از قرون ثلثه و مجتهدین منقول نباشد لازم نیست که نزد مقلد ابی حنیفه و صاحبین رحمهم الله سبحانه چیزیکه از ابو حنیفه
و صاحبین منقول نباشد بدعت سیئه باشد و مرتکب و مجوزان را ضال و گمراه و بدمذهب و بددین گفته شود چه اجتهاد منحصر در همین
حضرات نبوده است دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند و از ابو حنیفه و صاحبین
منقول نباشد حلیکه طائفه اسماعیلیه بر هر بدعت میکنند بر مرتکب و مجوز آن امر نمودن هرگز هیچ حنفی را جائز نیست آری چیزیکه
سیئه و ممنوع بودنش بخصوصه از ابی حنیفه و صاحبین بسبب اجتهاد و شان منقول باشد البته مقلد ایشان را عمل بدان نشاید
مگر حلیکه طائفه ایجاد نموده اند اعنی خلل اندازی در اصل ایمان مثل شرک حاشا که مقلد ابی حنیفه با وجود نقل جوازش از
دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود **قوله** هر دو در سلک فقها منتظم نیستند الخ **اقول** حیف است که جناب مجتهد امداد علیخان
بهادر ڈپتی کلکٹر و نذیر حسین و بشیر الدین وغیرهم ملقب بزبدة الفقها و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق
علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک نه دارند و جواب تفصیلی باقی خرافات در ما سبق باید دید **قوله** حجیت مستحسنات متاخرین
الخ **اقول** خصم که بکتب فقهیه متاخرین مثل مسلّی و بحر الرائق و حلبی و در مختار و طوالع الانوار وغیرها برای اثبات مدعیات تحقیق
و بی تطبیق و بی فهم مطالب بتلبیس و تدلیس استنادی نماید و محققین مستندین او مستحسنات متاخرین را قبول می کنند پس حجیت
برو تمام نگردد **قوله** توارث این انعقاد از مبتدعین و کذابین الخ **اقول** با وجود دیدن اشباع وغیره این چنین کلمه
بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطانیست امام جزری فرموده لازال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام الخ
ملا علی قاری نوشته لم یزل ملوک المصر خدام الحرمین الشریفین ممن وفقهم الله تعالی لهدم کثیر من المناکر والشین یعتنون به الخ
واما ملوک الاندلس والغرب فلهم فیه لیلة تسیر بها الرکبان یجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجمله صاحب حصن حصین و سخاوی
و عسقلانی و قسطلانی و سیوطی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری وغیرهم را تا شاه ولی الله دهلوی وغیره معلوم نیست که از کذابین
می شمارد یا از اکابر مسلمین و علما و محققین می پندارد بر تقدیر اول از ثبوت روایت کتب احادیث شریفه حضرت خیر الانام
بتوسط عدول کرام دست بردارد یا بر ایجاد و سازندی که خالی از هیچ کذابین مفروضین باشد همت گمارد اگر چه این خیال خام
کبرا او را از مضیق ضلالت که سند سلسله دینیه شان بواسطه همین کسان بوده است بر نمی آرد و بر تقدیر ثانی چرا این کلمات
بیهوده بر زبان می آرد **قوله** اما از اکابر مسلمین و ائمه دین مثل فاکهانی و ابن الحاج الخ **اقول** هر چند که صاحب رساله

درین مقام بجهت ادعاء موافقت مطلب خود فاکهانی وابن الحاج را برای تلبیس کمال تضعیف می‌نماید با موافق مذهب اسماعیلیه
این هر دو نیز کسایر العلماء بوجوه کثیره از صالحین بلکه از مسلمین هم نتوانند شد تا به ائمه دین بودن چه رسد از انجمله مولد و مثال انکه
فاکهانی و ابن الحاج مانند دیگر علماء محققین محدثین معتمدین قایل تکریم و تعظیم مثال نعل مبارک اند **قوله** ادراک مقصود
شارع و تشخیص آن بدون بیان شارع غیر کاملین است را الخ **اقول** دیده نگذشته که قبیل ازین علاما ابن حاج را از
ائمه دین قرار داده است اینهان امام همام که مستند صاحب رساله بلا کلام است مقصد و مرام صاحب اشباع را التصریح فرموده است و کفی به حجة
مگر آنکه صاحب رساله از غایت غضب و حمیت تهوری کند و آن امام را از ائمه دین خارج نموده داخل کند این وجاهلین ناقصین گرداند
قوله خصم میگوید که مدلول متنازع فیه بدلیل از دلایل شرعیه ثابت نیست الخ **اقول** اگر مرادش عدم ثبوت و صحت بلکه بخصوص
بدلیل خاص از دلایل خاصه است پس عدم صحت مدلول لازم نیست والا عدم ثبوت باطل ملا علی قاری در شرح اربعین بعد از انکه
موضوع بودن حدیث صلوة الرغائب لیلة نصف شعبان واختلاف و این نمازها و کراهت آن ها از ابن حجر آورده میگوید
وفیه ان الصلوة خیر موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم فعلها لم لا یعتقد سنیتها
مع انه جاء فی لیلة نصف شعبان قوموا لیلها وصوموا یومها وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات
ومنازل البرکات فصلوة مائة رکعة فی کل رکعة قراءة الاخلاص عشر مرات بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رضوان ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و همین است حال دیگر امور که از قسم خیر باشند و مخالفت و مزاحمت
بدلایل شرعیه نداشته باشند اگرچه بالخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد اعنی بتقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص
هم اگر آن امر تحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعیه مندرج باشد انرا حرام نتوان گفت علامه طحطاوی در شرح قول مختار
اما الموضوع فلا یجوز العمل به بحال ولا روایته الخ نوشته ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیة اما لو کان داخلا فی اصل عام
فلا مانع منه لا لجعله حدیثا بل لدخوله تحت الاصل العام الخ **قوله** محدثین ابطال احادیث مستنده درین باب نموده اند
وتضعیف الخ **اقول** شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادة ذکر کرده و احادیث درین ابواب بیشتر آمده بعضی
موسوم بوضع و بعض بضعف الخ و ملا علی قاری در رساله فضائل نصف شعبان نوشته قلت جهالة بعض الرواة لا تقتضی
کون الحدیث موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی صلعم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة خیر موضوع
و حسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع بهذا تبین جواز ما یفعله الناس فی بلاد ما وراء النهر خراسان الروم والعرب والهند وغیرها
من مائة رکعة کل رکعة فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما فانه وان لم یصح ولکن لا مانع
من فعله والاولی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة غیر صحیح عند العلماء وکذا اداؤه جماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ **قوله** در
فضایل اعمال غیر ثابته از ادله شرعیه باب ایشان غلط است الخ **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر همان ثبوت بوجه

خاص از دیگر ادله مخصوصه عدم ثبوت باین معنی است پس حکم تغلیط غلط است چه حسب تحقیق محققین مستندین صحابه رساله
صرف ثبوت اعمال بوجه دخول تحت اصل عام و دلائل اوامر شمولیه برای اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال مفیده عمل بدان
کافی است ثبوت آن بوجه مخصوص از دیگر احادیث صحیحه سوای حدیث ضعیف ضرور نیست ورنه حجیت حدیث ضعیف که در فضائل اعمال
می نویسند چه معنی دارد و در رد المحتار در بحث استحباب دعا بر اعضاء وضو در شروط العمل بالحدیث الضعیف گفته و ان یدخل
تحت اصل عام الخ علامه طحطاوی نوشته و ذلک الاصل ههنا هو مطلوبیة الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیة المصلی
نوشته و یستحب ان یمسح بدنه بمندیل بعد الغسل لما روت عائشة رضی قالت کان للنبی علیه السلام خرقة ینشف بها الوضوء رواه
الترمذی و هو ضعیف و لکن یجوز العمل بالضعیف الخ ملا علی قاری در شرح حصن حصین ذیل قول ما اتی الی ارجو ان
یکون ما فیه صحیحا نوشته فالمراد به المعنی اللغوی الشامل للحسن و الصحیح و الضعیف لجواز العمل به فی فضائل الاعمال بالاتفاق
در فتح المبین آورده اتفق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال لانه ان کان صحیحا فی نفس الامر
فقد اعطی حقه من العمل به و الا لم یترتب علی العمل به مفسدة تحلیل و لا تحریم و لا ضیاع حق للغیر و اشار المصنف بحکایة الاجماع
علی ما ذکره الی الرد علی من نازع فیه بان الفضائل انما تتلقی من الشرع فاثباتها بالحدیث الضعیف اختراع فی الدین ما لم
یاذن به الله و وجه الرد ان الاجماع بکونه قطعیا تارة و ظنیا اخری لا یرد بمثل ذلک لو لم یکن عنه جواب فکیف و جوابه واضح اذ لیس
ذلک من باب الاختراع و الشرع المذکورین و انما هو ابتغاء فضیلة و رجاؤها بامارة ضعیفة من غیر ترتب مفسدة علیه کما تقرر الخ
ملا علی قاری در رساله کبیره موضوعات در مسح رقبه نوشته و الضعیف یعمل به فی فضائل الاعمال اتفاقا و لذا قال ائمتنا ان مسح
الرقبة مستحب او سنة الخ و هم دران در بحث حدیث من بلغه عن الله عز و جل شیء من الفضیلة فاخذ به ایمانا و رجاء ثوابه اعطاه الله
ذلک و ان لم یکن کذلک نوشته ففی الجملة له اصل لکن یشکل بانه اذا حمل ما بلغه علی الحدیث الضعیف فما معنی قوله ایمانا به لانه
اذا اعتقد الثبوت امتثالا لقوله ایمانا به نافی کون الحدیث الذی بلغه ضعیفا لان الضعیف لا یطلق الا حیث لم یکن
المضمون ثابتا الخ و در جواب این اشکال دو نقل کرده و الجواب انا نختار الاول و نقول اعتقاد الثبوت لا یتوقف علی الجزم
بجواز ان یکون من وجه کما اذا کان عاما و ادرج فی العمومات فالثبوت حینئذ من حیث هذا الادراج لا غیر الخ و دیگر جواب
نوشته کذا افاده الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی هذا الحدیث الا انه جعل مرجع الضمیر فی قوله فاخذ به ای بالفضیلة بمعنی الفضل
و الظاهر انه راجع الی شیء فیه فضیلة و معنی اخذ به ای عمل به قولا و فعلا ثم قوله ایمانا ای ایمانا بالله و ایقانا و رجاء ثوابه الا ان
المعنی ایمانا بذلک الحدیث کما حمله الشیخ فاحتاج الی التحمل فی الجواب الخ و در غنیة المستملی گفته و الاصل ان الوصل بین الاذان
و الاقامة یکره فی کل الصلوة لما روی الترمذی عن جابر ان رسول الله صلعم قال لبلال اذا اذنت فترسل و اذا اقمت فاحدر و اجعل
بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الاکل من اکله و الشارب من شربه و المعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و هذا و ان کان ضعیفا
لکن یجوز العمل به فی مثل هذا الحکم الخ

محدث دهلوی در شرح سفر السعادت فرموده که احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و همچنان بحسن لذاته بود یا بغیره نزد عامه علما رو آن ملحق بصحیح است و احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است ازان و چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبه حسن رسید آن نیز صحیح است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است غیر آن نه مراد ازان مفرد آنست اما مجموع متعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث هو المختار والمعتمد لیکن گفته اند که اگر حدیث ضعیف بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط بود باوجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ بمخالفت احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچه بتعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول الخ شاه ولی الله دهلوی در انتباه که رساله استاد الاستاد خود علامه ابراهیم کردی اورده اند دران مرقوم است ومن الایام الفاضلة یوم عاشورا ویوم النصف من شعبان و وردت فی فضائل حسب احادیث باسانید ضعیف لاباس بالعمل بها فان وجد فی نفسه قوة فلیعمل بها رجاء فضل الله تعالی الخ مولوی خرم علی در رساله دعائیه گفته علما برین صفات در فضائل اعمال فیما نحن فیه باتفاق علما معمول بها است الخ در سطا هر حق بعد از انکه ضعیف بودن حدیث فضیلت صلواة اوابین و منکر الحدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشته گفته اس حدیث کو اگرچه ترمذی وغیره نے ضعیف کہا ہی لیکن فضائل میں عمل کرنا حدیث ضعیف پر جائز ہی الخ و بذیل حدیث فضیلت شب نصف شعبان بعد از انکه از امام بخاری ضعیف بودن آن آورده گفته اور یہہ حدیث اگرچہ ضعیف ہی لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف پر فضائل اعمال میں باتفاق جایز ہی الخ **قوله** اگرچه مدعیات و معاملات مثبت احکام می بود الخ **اقول** قاضی ثناء الله صاحب در سیف المسلول در رد روافض در بیان بودن علم الهام نیز یکی از اسباب علم ذکر کرده اند که انچه بدان ثابت شده آید انرا بر میزان شرع بسنجید پس اگر شرع انرا قبول کند انرا حق بایدد انست و قبول بایدکرد و انچه شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و انچه شرع ازان ساکت باشد انرا نیز قبول باید کرد پس در صورت بعد فرض عدم ثبوت هیچ حدیثی در فضائل این نماز نیز چونکه شرع ساکت است و شارع انرا رد ننموده است و دلیلی بر نفی رحمت آنها وارد نیست در قسم ثالث خواهد بود پس باطل شد الزام باینکه بر هوای هوس بدعت خود را بدعاوی باطله خویش اثبات میتوان کرد و کسی از اهل شرع تا بمقاومت آن نمی توان آورد الی آخر الالزامات اللازمة **قوله** خصم شنیدن بطلان از زبان حق ترجمان سرور پیغمبران چگونه باور نماید الخ **اقول** امام الشیخ عبد الحق رح در ترجمه مشکوة شریفه در همین بحث و تحقیق این مسئله آورده که منکر این حال تصدیق بکرامات اولیاء کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد ساقط شد بحث با وی زیراکه وی منکر است چیزیراکه اثبات کرده اند کتاب و سنت و اگر دارد این از جمله کرامات است باعث انکار چیست الخ و همچنین است در شیخ مکیه وغیره ثانیا اگر خصم از محرومی اعتقاد کرامات و بی نصیبی از ان برکات آن رتبه علیه را باور نمی نماید تاهم اورا بلی مزاحمت و مصادمت امور شرعیه در امور الهامیه چیز حکم تضلیل برا اولیاء الله تعالی نمودن که اهیم

قوله صاحب بهجة الاسرار متهم است بافراط الخ اقول قطع نظر ازانکه بر بزرگان دین تهمتها نهادن و پیروی سلف صالح
افتادن مایه افتخار طائفه هوائیه است باری در غنیة الطالبین که مستند او و اکابر است ببینید که برای تاکید صلوة الرغائب
فضلی بر اسم مرقوم است و همچنین در صلوة البراءة اجر کبیر و فضل عظیم مسطور است قوله محل نزاع صلوة مخصوصه این شبهات
نه فضائل این شبها الخ اقول هر گاه که فضائل این شبها عموما ثابت گردیده پس جمله احادیث صلوة مخصوصه اگر ضعیف
هم قرار داده شوند تاهم در بجز و عمل بدان بی التزام منکرات و ممنوعات شرعیه هیچ خللی نیست چنانچه قطب اسماعیلیه در مظاهر حق
بعد نقل مثالی صلوة برأة از بعض علما گفته ملا علی قاری کہتے ہیں کہ جائز ہے عمل کرنا حدیث ضعیف پر اور
علمائے جو انکار کیا ہے اسکا سبب لاحق ہونی منکرات کی انکار کیا ہے حاصل یہ ہے کہ اگر تنہا بغیر خرابیوں مذکورہ
کی پڑھے تو جائز ہے الخ قوله تفرد صاحب شرعة الاسلام به نفی کراہت الخ اقول ادعاء تفرد صاحب شرعة الاسلام مبنی است
بر قلت نظر بسوی اقوال ائمه دین چه بسیاری از اکابر و علمای حنفیه رح قائل بجواز و عدم کراہت بدون جماعت شده اند
بلکه بعضی از ایشان بجواز جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاخیار که مشهور بطبقات حنفیه است
و ذکر حال امام صدر کبیر صاحب محیط برهانی آورده و فی کتاب المحیط لا یکره الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر و
الرغائب ولیلة النصف من شعبان ونحو ذلک لان ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی بلاد الاسلام
والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وکذا العادة اذا استمرت واشتهرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون
الرغائب مع الامام وصلوة لیلة القدر لیالی رمضان وان لم یشتهر ان النبی صلعم صلی لیلة النصف من شعبان ولیلة الرغائب
والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین وبلادهم وما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و
فی تلک الصلوة مع الجماعة مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوة واعطاء الصدقات من الدراهم والطعام
والحلاوی وغیر ذلک منع بعض الفقهاء ذلک لکن افساده اکثر من صلاحه لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس
عن الحضور فی الجماعات وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطأ فی دعواه الخ ملخصا وبعد ازانکه از
محیط سرخسی و حاوی و بزازیه کراہت جماعت تطوع در غیر رمضان از امام قدوری عدم کراہت آن آورده
می نویسد و در روایت فی فتاوی الصوفیة لا یکره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة
وهو الاذان والاقامة وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی ایضا فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع بجماعة
اذا صلوها علی وجه استدعاء الناس الیها بجماعة کما یدعی الی المکتوبة ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یکون
الا بالاذان قوله اذا نادیتم الی الصلوة الآیة والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
الخانی فی باب ادراک الفریضة ویؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة وفی
السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل وذکر المولی الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة واصح

ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد نقلها في المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقي ههنا بحث هو انه
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزانة الفتاوى التطوع بجماعة في غير رمضان مكروه وقال شارح
النقاية لا يكره الاقتداء بالامام في القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله
حسن الخ ملخصاً **قوله** شیخ نووی الخ **اقول** اگرچه امام نووی رح و دیگر چندی از علماء کرام فرموده اند اگرچه مجرد
انکار چندان مستغرب نیست اما چندان مبالغه که فرموده اند باوجود تصریح اکابر حنفیه وغیرهم بخلاف آن البته محل تعجب
است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة چنانچه شیخ عبدالحق رح در ما ثبت بالسنة فرموده ومما اشتهر فيما بين الناس
في هذا الشهر ليلة الرغائب والمشائخ فيه صلوة مشهورة والمحدثون انكروها اشد الانكار حتى قال محي الدين النووي رح الخ
و بعد قول امام نووی رح و علامه ابن حجر رح نوشته هذا ما ذكره المحدثون على طريقهم في تحقيق الاسانيد ونقد الاحاديث
والعجب منهم ان يبالغوا في هذا الباب هذه المبالغة ويكفيهم ان يقولوا لم يصح ذلك عندنا واعجب من الشيخ النووي رح
مع سلوكه طريق الانصاف في الابواب الفقهية وعدم تعصبه مع الحنيفة كما هو داب الشافعية فما نحن فيه اولى بذلك
لنسبته الى المشائخ العظام والعلماء الكرام رحمهم الله تعالى هذا وقد ذكر صاحب جامع الاصول في كتابه حديثا من كتاب رزين
الخ **قوله** این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقها و اهل کمال جهر ذکر را اگرچه در مسجد باشد منع و نهی فرمایند مگر بعرض
هیچ عوارض خارجیه پس این احتمال عند التحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد **قوله** بهر حال درین اثر احتجاج است
الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رض صلوة ضحی را بدعت و ابتداع میفرموده همچنین حضرت ابن مسعود رض
بر کسانیکه مشغول خواندن این نماز میبودند انکار میفرموده همچنین حضرت ابن عمر رض در باب اذان جمعه که از محدثات حضرت عثمان رض
است اطلاق بدعت کرده است در مواهب آورده عن ابن عمر رض قال الاذان الاول يوم الجمعة بدعة فيحتمل ان يكون
قال ذلك على سبيل الانكار وان يكون اراد انه لم يكن في زمنه عليه الصلوة والسلام لان كل ما لم يكن في زمنه صلى الله عليه وسلم
يسمى بدعة لكن منها ما يكون حسنا ومنها ما يكون غير ذلك الخ همچنین دیگر از صحابه کرام نسبت محدثات مستحسنه دیگر صحابه کرام
فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداع که صرف برای تسهیل بر عباد الله بوده یا بجهت قرب اسلام و عدم تدوین احکام در
اشتباه میفتند پس هیچ قول اسماعیلیه چه مفید و چه قابل احتجاج و ثانیاً در خصوص فرو جهر بمسجد هم مستندین صاحب رساله از فقهاء
اهل کمال نوشته اند که منع نمودن نهی شاید و حضرت ابن مسعود رض که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جایز بکراهی غرض نهی
جایز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بر آن بغرض تعلیم سنت نمودن آن بوده باشد پس این احتجاج بر تقدیر ثبات
هم مفید صاحب رساله نیست ثالثاً احتجاج مفتی اسماعیلیه باین اثر هرگز تمام و درست نیست چه بجسب ظاهر تلبیس و نیز عدم فعل در عهد
آنحضرت صلعم دلیل بدعت و کراهت و مخالفت شدن نمی تواند آری عامه طائفه که بدعت بمعنی ما لیس بسنة رسول الله صلعم
وما احدث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بر آن حکم کل ضلالت لازم میکنند هر بدعت را مثل شرک خلل انداز اصل ایمان

سیدانند اگر باین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر از انکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر رضی الله عنهما و دیگر صحابه کرام در بسیاری از امور باوجود اطلاق
ابتداع و اقرار عدم معهودیت از حضرت علیه الصلوة والسلام حکم جواز بلکه استحباب یا استحسان فرموده اند البته بجهت خطاء بزرگان اصحاب
تلبیس پیش عوام تمام میگردید **قوله** کسی ہی جناب قایل و شاغل این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولا که صاحب اشتباع خود
اجل و اکمل تلامذه صاحب تحفه است و محض برای تحصیل علم حدیث شریف شرف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده آمد و تشنیع ایشان بر ایجاد شهادت و
نفی عام مردود نمودن محض سفاهت است و ثانیا فتاوی صاحب تحفه درین ابواب برتبه شهرت و تواتر رسیده اند و ثالثا اکثر اجلال
و بسیاری از علما و هند بینندگان صاحب تحفه موجود و صاحب رساله را باید که از ایشان استفسار نماید و از انکار متواترات باز آید **قوله**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب ممدوح است الخ **اقول** هرچند صاحب رساله بسیاری از اکابر ائمه دین را تفسیق و تضلیل و تجهیل
مینماید اما درینجا که شاه عبد العزیز رح صاحب را آنچنان قرار داده اون مخالف تلبیس و تدلیس طائفه اسماعیلیه الشنیعه لاجرم عنقریب از
انکار متواترات ندیده اما الحمد لله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب ممدوح قرار داده حالانکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و مقتدایان ایشان
خارج از امت قرار می یابند و بموجب همین طائفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه مع تمام امت محمدیه علی سیدنا الصلوة والتحیة مبتدع
بلکه مشرک قرار می یابند در بیان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
تکوینیه را بایشان وابسته میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
همین معامله الخ حالا صاحب رساله بیان کنند که نذر و منت و مجلس و عرس نمودن و امور تکوینیه وابسته آنحضرت داشتن که مروج و معمول امت است
چه حکم دارد **قوله** از عجائب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از انکه در فیوض الارواح قدس فتوی منسوب بجانب صاحب تحفه منقول
نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه مسمی علی محمد خان صاحب رئیس مرادآباد مذکور است کمال استعجاب اینکه بی دیدن صحت نامه کتاب مرقوم
گردیدن یک لفظ بجای لفظ دیگر این قدر پیچ و تاب در اصلاح خیانت و تحریف مائة المسائل و نقل عبارات مرقات وغیره در
رساله التفهیم مستفهم انقدر حشو و اطناب ان هذا لشیء عجاب بل اعجب عجائب و اغرب غرائب آنکه باوجود مطالعه مجموعه فیوض الارواح قدس
منقبت شاه ولی الله صاحب و اخلاف اشان مناقب بر زبان می آرد و مطلقا حیا نمیدارد و از مطالعه مجموعه مذکوره کاش ثابت شدی که جد مذهب
اسماعیلیه شاه صاحب و کافه سلف و خلاف الشان مناقب فاسق مبتدع بلکه کافر و مشرک قرار می یابند فافهم **قوله** منع اتخاذ روز عاشورا روز
غم و ماتم و منع واعظ از ذکر قصه شهادت بروز عاشورا پرداخته اند **اقول** صاحب اشتباع که نقل فتوی مشهوره شاه عبد العزیز صاحب
نموده و مطلب آن بیان فرموده در رد آن فقره منع اتخاذ روز غم و ماتم افزودن در رد آن با ممانعت جلوس بهر مصیبت و اتخاذ ماتم پیش
نمودن لغو است جلوس ابراز مصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتخاذ روز ماتم چیزی دیگر و ذکر فضایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین رضی
باحادیث شریفه و بروایات صحیحه و طرق رقت و عروض حزن و اداء استرجاع و حث بر صبر و عبادات و بیان حال عالی بی ادبان
که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منع این ذکر پس نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بحسب ظاهر وهم موافق دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضر و مخالف بوده اثبات ان مدعا نتواند

از صواعق محرقه که آورده وایاه ان یشتغل ببدع الرافضة ونحوهم من الندب والنیاحة الی آخره اول
آن عبارت چنان است اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله تعالی عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی
علیه فیه انما هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته ورفعته ودرجته عنده وحینئذ فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع
امتثالا للامر واحرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ولا یشتغل
ذلک الیوم الا بذلک ونحوه من عظائم الطاعات کالصوم وایاه ثم ایاه ان یشغله ببدع
الرافضة ونحوهم من الندب الخ وانچه صاحب رساله از رساله اصول صفار نوشته وسئل رضی الله تعالی عنه عن ذکر مقتل الحسین
فی یوم عاشورا ایجوز ام لا قال لا لان ذلک من شعار الرفض عبارتیکه آخر این قول بوده ترک نموده وهی هذه فان اراد ذکر
المقتل ینبغی ان یذکر الصحابة اولا ثم یجیئ بمقتل الحسین رضی الله تعالی عنهما تعالی لا یقصد والحینئذ لا باس به انتهی عبارت غنیة الطالبین
خارج از بحث که آورده در عبارت منقوله ابطال قول کسانی است که آن روز را یوم مصیبت گردانیده انکار صوم آن روز عظیم
وابطال تشریف وتعظیم آن میکنند وتوسعه وتصدق فقراء درخصوص آن روز فرح وسرور قرار داده بر فاعلین طعن می نمایند پس
عبارت منقوله را از ممانعت ذکر احوال شهادت صادقه ودیگر امور خیر چه علاقه افسوس که صاحب رساله را از عبارت منقوله غنیة الطالبین
آنچه دران مذکور نیست معلوم گردیده وآنچه صراحة مسطور است بنظر نرسیده حالا ببینند که نجات انبیا وخلق حضرت آدم علیه السلام وغیره که ایام
دران روز موجب فضل عاشورا قرار داده نوشته فضل اعاشورا مثل بقیة الایام الشریفة کالعیدین والجمعة وغیرها الخ وانچه از
احیاء العلوم آورده اولا آن عبارت را از بیان فضائل وذکر شهادت حضرت وی رضی الله تعالی عنه باحادیث شریفه و
روایات صحیحه وبیان حال بدمالی اوبان که آن روایات از اجله صحابه کرام منصوص وماثور باشند بی آنکه هیچ بعض صحابه
کرام باشند چه علاقه شیخ ابن حجر که صاحب رساله در همین مقام ودیگر مقامات باو استدلال میکند در کتاب صواعق محرقه که ذکر قصه شهادت شریف
وحالات بدمالی قاتلان تفصیل ذکر نموده است بعد نقل مقوله امام غزالی گفته وما ذکر من حرمة روایة قتل الحسین رض وما بعدها
لا ینافی ما ذکرته فی هذا الکتاب لان هذا البیان الحق الذی یجب اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءتهم بخلاف ما یفعله الوعاظ الجهلة
فانهم یاتون بالاخبار الکاذبة الموضوعة ونحوها ولا یبینون المحامل والحق الذی یجب اعتقاده الخ ثانیا دران قول قید عاشورا نیست
معلوم نیست که صاحب رساله در باب الشهادتین که بسط تمام موضوع برای ذکر شهادت است چه میگوید وانچه از ابن تیمیه آورده پس قطع نظر از
عدم افاده مطلب اولا مشتمل است بر افراط وغلو باطل چنانچه توسیع بعضها در ذیل لم یستحبها احد من الائمة آورده واز مبتدعات
قائلین قرار داده حالانکه در عبارت منقوله غنیة الطالبین بعد عبارات منقوله از صحابه وتابعین منقول قد ورد عنهم الحث علی التوسعة
وثانیا الزام از قول ابن تیمیه بر شاه عبد العزیز صاحب درست نمی تواند شد چه نزد شاه صاحب اقوال ابن تیمیه مردود هستند چنانچه در
[illegible] که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خانصاحب مراد آبادی است مسطور کلام ابن تیمیه فی منهج السنة وغیره
من الکتب [illegible] فی تقریظه حق اهل البیت وفی منع زیارة النبی صلی الله علیه وسلم وفی انکار الغوث [illegible]

والقطب والابدال وتحقير الصوفية وامثال ذلك في هذا المواضع منقولة موجودة عندي و قد تصدي لرد كلامه في زمانه جهابذة علماء
الشام والمغرب ومصر ثم ان ابن القيم تلميذه الرشيد قد بالغ في توجيه كلامه لكن لم يقبله العلماء حتى ان المخدوم معين الدين السندي
اطال رسالته في رده واذا كان كلامه مردودا عند علماء اهل السنة فاي طعن يلحقهم في ذلك الخ **قوله** شيخ عبد الحق در بعض مولفات
الخ **اقول** شيخ عبد الحق در بعض مولفات اگر بعروض عوارض خارجيه چيزي بحث نموده باشد از ان انكار جواز مولود و عرس و امداد
بدعا و ختم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت شود كه اين امور بلكه محافظت اعراس و اهتمام آن شيخ از اساتذه محققين خود در روايت
مي آيد در ما ثبت السنة فرموده قلت فهذه الرواية يكون عرسه في تاسع ربيع الآخر و هذا هو الذي ادركنا عليه سيدنا الشيخ الامام
العارف الكامل الشيخ عبد الوهاب المتقي المكي فانه قدس سره كان يحافظ في يوم عرسه رضي الله عنه هذا التاريخ اما اعتمادا على هذا
الرواية او على ما راى من شيخه الشيخ الكبير علي المتقي او من غيره من المشائخ رحمة الله عليهم الخ و انچه صاحب رساله از شرح سفر السعادت
آورده و در آخر همان قول در مسئله نشاندن قاريان نزد قبر بجا آوردن عدم كراهت باستناد قول ابن همام تصريح كرده و در
جامع البركات گفته اگر در اعراس بلفظ طعام برروح فلان پخته ايم نگويند و بگويند طعامي حاضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر از عبارت
برروح فلان اين مراد است كه ضيافتي كرده ايم براي ايشان تا بعد از اكل قران و فاتحه بخوانيم و ثواب آنرا بروح ايشان
برسانيم باكي ندارد الخ و بعد ازان در حال استاد خود شيخ اجل عبد الوهاب مكي نقل كرده و ايشان نيز روز مولد آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم و روز عرس حضرت غوث الثقلين رضي و عرس شيخ خود و عرس شيخ علي متقي و عرس والد خود طعامي بخشيد و اقربا
و مجاوران و صلحا و علما و فقرا را ميداد الخ و انچه صاحب رساله از رساله تعزيت يك فقره آورده حالش بعد مطالعه اصل
منقول عنه بدريافت آيد اما اگر محمول بظاهر باشد پس البته مخالف است بسلف كاملين و خلف صالحين علامه عيني در شرح
صحيح بخاري شريف نوشته باب موعظة المحدث عند القبر و قعود اصحابه حوله كانه اشار بهذه الترجمة الى ان هذا الجلوس و الاجتماع
عند القبر ان كان لمصلحة يتعلق بالحي او الميت لا يكره ذلك فاما مصلحة الحي فمثل ان يجتمع قوم عند قبر و فيهم من يعظهم و يذكرهم
الموت و احوال الآخرة و اما مصلحة الميت فمثل ما اجتمعوا لقراءة القران و الذكر فان الميت ينتفع به الخ و در شرح هداية
آورده و مما يدل على هذا ان المسلمين يجتمعون في كل عصر و زمان و يقرءون القران و يهدون ثوابه لموتاهم و على هذا اهل الصلاح
والديانة من كل مذهب من المالكية و الشافعية و غيرهم و لا ينكر ذلك منكر فكان اجماعا عند اهل السنة الخ و وصول ثواب اگرچه
مخصوص بمقبره نيست اما در خصوص مقبره اميد زيادت نفع است چنانچه در تفسير عزيزي نوشته و در دفن كردن چون اجزاي
بدن تمام يكجا ميباشد علاقه روح بحال مي ماند و توجه بزائرين و مستفيدين بسهولت ميشود و آثار اين عالم از صدقات و
فاتحه و تلاوت قران خواني چون دران بقعه كه مدفن اوست واقع شود بسهولت نافع ميشود الخ و عجب از صاحب رساله كه بعبارت
منقوله رساله تعزيت استناد ميكند نمي فهمد كه غايته الامر آنكه اختلاف به ثبوت رسيد اما از ترجيح چه علاقه حالانكه در مائة مسائل
اصحابه نوشته حافظان را براي قرائت قران ام نشاندن نزد قبر علما را اختلاف است مختار همين است كه جائز است بشرطيكه باوقف بلند

صحیح شده قرارت نکنند الخ **قوله** فی البزازیة الخ **اقول** در اصل صاحب بعینه این روایت بزازیه از نقل شرح
منیه آورده و حسب عادت خیانت خود مردود نمودن صاحب شرح منیه این حدیث ذکر نه نموده و دیگران هم بهمان راه میروند
حالا باید شنید که در شرح منیه که مستند صاحب رساله و کبرا در سعت بعد قول بزازیه نوشته ولا یخلو عن نظر لانه لا دلیل
علی الکراهة الا حدیث جریر المتقدم وانما یدل علی کراهة ذلک عند الموت علی انه عارضه ما رواه الامام احمد بسند
صحیح وابو داود عن عاصم بن کلیب عن ابیه عن رجل من الانصار قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازة فرأیت
رسول الله صلعم وهو علی القبر یوصی الحافر یقول اوسع من قبل رجلیه اوسع من قبل راسه فلما رجع استقبله داعی امرأته فجاء وجیء
بالطعام الی ان قال فهذا یدل علی اباحة صنع اهل المیت الطعام والدعوة الیه الخ **قوله** فی فتح القدیر الخ **اقول** نقل نمودن
عبارت فتح القدیر با وجود تحقیق و تطبیق کمال سفاهت است ملا علی قاری در شرح مشکوة شریف در ذیل حدیث دعوت
نمودن زن میت بعد دفن شوهرش و اجابت فرمودن آنحضرت صلعم بهمراهی صحابه بخانه میت بعد ذکر قول علامه ابن همام
و دیگر علماء کرام فرموده وینبغی ان یقید کلامهم بنوع خاص من اجتماع یوجب استحیاء ورثة المیت فیطعمونهم کرها او یحمل علی کون
بعض الورثة صغیرا او غائبا او لم یکن المال من عند احد معین الخ **قوله** فی وصایا الشیخ ولی الله الدهلوی الخ **اقول**
شیخ موصوف را که از اسرافات مخالفت کرده است بهان شیخ تعامل عرس و مولد و محافظت بران از اسلاف واکابر خود در تالیفات
خود روایت نموده قائل استحسان آن و معتقد فضیلت مجلس شریف و متبرک بودن آن گردیده پس منع اسرافات صاحب رساله را
چه مفید و صاحب اشباع را چه مضرت **قوله** فی المقامات المظهریة الخ **اقول** میرزا صاحب موصوف که مقید نمودن برسمیات
عرفیه بیان فرموده ازین هم هیچ امداد بدعات ختم و نیاز طعام منقذ و اصل مولد و عرس مخالفت اینجه ثابت نگردیده حال
وقال اسلاف و اخلاف ایشان باید شنید در رشحات مطبوعه دهلی بعد بیان نفی التزام رسمیات زایده گفته از بیجاست
که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله عنهم چنین بود که بروز عرس در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه
باید کرد الی قوله چون فقیر عادت بطعام بازار دارد ناچار در عرس یک پیسه را شیرینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
میکنند و انچه فتوح از نقد بیاز حضرت میر سید بخدمت میرزا صاحب میرسد باستحقاق دارند بطور مخفی میرسانند الخ و شاه عبد الغنی
صاحب در رساله مناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب مظهریه بوده اند نوشته برای نیاز پیران سیما حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند حلوا وغیره تیار میکردند وانرا بفقرا تقسیم می نمودند و نیاز والد خود میکردند الخ و نیز ازان از خلیفه مذکور
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنید الخ و نیز
باید دریافت که جناب میرزا صاحب موصوف در مکتوب یازدهم نوشته اند که بهیأت مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام از سید وفیض اخذ
نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل دایره اباحت و فایده دران متحقق و انکار آن مزروند الخ صاحب رساله یا

نماید که اطوار معموله مخصوصه ذکر الهی که شرع از آن ساکت است داخل دایره اباحت است یا ضلالت و در آن فایده دینیه محقق
است یا مضرت و انکار آن ضروری نیست یا ضروریست بر تقدیر شق ثانی که جناب مرزا صاحب با وجود اقرار رواج یافتن در قرون ثلاثه
و ماخوذ نبودن از کتاب و سنت و ساکت بودن شرع که بتحقق فایده وغیره اقرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالت
و جهالت همچنانکه در حق دیگر ائمه دین و اولیاء کاملین کرده است درینجا هم میکنند یا نه و آنچه صاحب رساله از قاضی ثناء الله آورده
سطر افعال شنیعه جهال است و از اجتماع مسلمین برای قراءت قرآن و اذکار خیر که اصل عرس معمول مرشدان و اساتذه شائست
چه علاقه دارد و خود در تذکرة الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبد الواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشوند و برای اموات
قرآن میخوانند پس اجماع شده و خلال از شعبی روایت کرده که بودند انصار وقتیکه کسی می مرد از ایشان میرفتند سوی قبر او و برای او
قرآن میخواندند الخ **قوله** تشبیه اعاده مجلس میلاد الی قوله با جنم کنهیا الخ **اقول** حسن ذکر آنحضرت صلعم و اظهار عظمت و رفعت
آنجناب و ادای شکر نعمت که بدلایل کتاب و سنت عموما ثابت است کافیست برای حسن جمیع افراد خاصه هیات مخصوصه از مستحسنات
ائمه اسلام که مندرج آن عمومات و غیر مزاحم بکتاب و سنت باشند پس برای حسن مجلس ذکر مبارک و جمع چندی از امور خیر بنیت برکت و شرف
زمان ولادت حاجت بدلیل دیگر حسب تصریح معتمدین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحباب اعاده شکر نعمت ولادت در نظیر یوم
ولادت بادای عبادت حضرت رب العزت ائمه دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافه مسلمین
بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب سرور و برکت و مشروعیت اجتماع برای فرحت ثابت است بالیقین حتی که صاحب مائة مسائل
هم بآن قایل است و خصوصیت ذکر وقایع ارهاصات و معجزات سرور کائنات و اجتماع مسلمین برای استماع آن حالات و اظهار
سرور و فرحت بآن ذکر با برکت باعتقاد بقای شرف در نظیر زمانه ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکران نعمت بآنکه مجلس
میلاد شریف عبارت از همین است تشبیه بجنم کنهیا دادن بلا ریب کمال گستاخی و بی ادبیست نزد اهل دین اسلام و آنچه صاحب رساله برای دفع
ملام و تغییر مرادش گفته که با جنم کنهیا در نفس اعاده سرور میلاد بدون تجدد نعمت میلاد الخ پس درین فقره زیادت تصریح باصل
بی ادبی و کمال بیدینی است چه نفس اعاده سرور و شکر میلاد بدون تجدد نعمت باقرار معتمدین صاحب رساله ثابت است از تقریر
و نص ارشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعاده صوم اثنین بشکر نعمت ولادت با وجود عدم تجدد آن نعمت مقرر فرموده اند پس
این امر بجنم کنهیا دادن زیاده تر موجب بی ادبی و بیدینی است **قوله** الا التشبیه صلوة جانب تنور با عبادت نار و عبادت
مجوس الخ **اقول** الا چون فضیلت صلوة جانب بیت الله و شرف و برکت آن از مضامین عمومات مندوبات ائمه دین ثابت
فرموده اند پس اگر کراهت صلوة جانب آن بمعنی بر لزوم مشابهت و توافق صوری بعبادت مجوس نموده آید مستلزم آن نیست
که عقد مجلس ذکر شریف آنحضرت و اعتقاد بقاء شرف در نظیر ایام ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکر نعمت حضرت رب العزت
بانواع افعال عبادت که ائمه دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جنم کنهیا قرار داده آید و چگونه ایراد آن
مستلزم این مقال و ضلال میتواند شد حالانکه فضیلت نفس صلوة جانب نار وقت عبادت که از شعار مجوس است هرگز موافق قواعد

شرع شریف نیست و نفس اعادهٔ شکر نعمت ولادت آنحضرت با وجود عدم تجدد نعمت صراحةً از ارشاد حضرت شارع و ائمهٔ دین و اکابر
مستندین صاحب رساله ثابت فرموده اند ثانیاً قطع نظر ازین فرق دیگر هم هست و آن اینکه در مواجهها روقت عبادت توافق صوری
بشعار مخصوص مجوس لازم می آید و در عقد مجلس ذکر مبارک و اظهار شکر آن نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول شریف
این توافق صوری هم مفقود است میدانی که فقهای محققین در ذیل مسئلهٔ مذکوره عدم کراهت صلوة جانب سراج و شمع مختار فرموده اند
چنانچه از شروح کنز و غیره ظاهر است بجهت زوال موافقت و عدم لزوم مشابهت خصوصیت شعار مجوس که خصوص عبدهٔ نار بوده است
پس همچنین اگر کسی عقد مجلس سرور در یوم جنم کنهیا نماید تا البته ذکر آن مقال و استدلال بآن مثال گنجایش میداشت و بدون آن عقد
مجلس ذکر شریف در ایام مبارکهٔ ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نعمت با فعال الخیرات بلحاظ شرف آن زمان چنان
که خصوصیت مشابهت بجنم کنهیا موافق این مثال داشته باشد همین امر از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان نمود یعنی چون حضرت
شارع رافع لزوم مشابهت یهود در خصوص آن صوم مقصود گردید بجای آن همراه آن صوم ضم صوم دیگر یوم هم مقرر فرموده چون
ازین قدر تغیر مشابهت شعار مخصوص مفقود شد پس با وجود مغایرت کلیه محض اعتقاد شرف یوم جنم کنهیا و شکر آن که شعار مخصوص
هنود است از اعتقاد شرف ایام ولادت با سعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه مجلس مبارک با جنم کنهیا قطع نظر از بی ادبی
درست و صحیح خواهد بود **قوله** مشابهت فعل با فعل کفار در آنوقت موثر در منع فعل میشود الخ **اقول** اگر مراد از ثبوت ثبوت فعل
مخصوص بخصوصه از حضرت شارع بدلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طور از شارع ثابت نیستند مانند
تنقیحی برای تعظیم کعبهٔ شریفه که هنود هم برای معابد خود بعمل می آرند تشبیه تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم اصنام و معابد کنهیا وغیره و ادن
بیباکان طائفهٔ اسماعیلیه که مجلس ذکر میلاد شریف را تشبیه بجنم کنهیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و شق لسان بمطاعن
بی اصل و بهتان نسبت ائمهٔ دین که استحسان آن تکریم فرموده اند هم مضائقه نداشته باشد و اگر مراد ثبوت بطور اندراج عمومات
مندوبات شرعیه است که حسن آنها بدلایل یقینیه ثابت باشد و برین تقدیر حسن اطوار خاصه و هیآت مخصوصهٔ مستحسنهٔ مستندین صاحب رساله
از افراد تکریم کعبهٔ شریفه و غیرها که عموماً حسن آن بدلایل یقینیه ثابت است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم
معابد کنهیا وغیره مضائقه داشته باشد پس مجلس ذکر شریف و ادای افعال الخیرات به نیت شکر حق تعالی در ایام ولادت
شریف که شرف آن و استحباب اعادهٔ شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بجنم کنهیا
چرا مضائقه ندارد حیرانم که نزد طائفهٔ وهابیه لفظ مضائقه چه معنی دارد که در هیچ مقام صراحةً از دریده دهنی خود نفی آن
در تشبیه بجنم کنهیا بر زبان می آرد عیاذاً بالله **قوله** استحسان اعادهٔ صوم منصوص از شارع است الخ **اقول** صاحب رساله
که مانع تاثیر مشابهت صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد لازم که برای اثبات استحسان اعادهٔ آن بدلیل یقینی همت بر گمارد
قوله تفضیل استحسان بدعت الخ **اقول** کلام صاحب اشباع که مبنی است بر تضمن فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم
نشر و تعلیم فضائل و معجزات و ختم قرآن و غیر ذلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط افضلیت بر عموم که این امور

خیر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفضیل آنها بر صوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام مخالفت حدیث دیگر
مطاعن صاحب شبلی را راه دادن در جهالت گشادن است عن عائشة رضی ان النبی صلعم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل
من قراءة القرآن فی غیر الصلوة و قراءة القرآن افضل من التسبیح و التکبیر و التسبیح افضل من الصدقة و الصدقة افضل
من الصوم الحدیث و آنچه در بعض روایات فضیلت صوم بر صدقه معلوم میشود پس جوابش آنکه افضلیت را جهات متعدده می باشد
کما لا یخفی و اگر امور مذکوره را بلحاظ هیئت اجتماعیه جدیدی از قربات و خصوصیت افعال و احتفال اهل اسلام برای استماع اذکار
شریفه و غیر ذلک بدعت حسنه مستحبه گفته آید تا هم در بیان زیادتی منافع و فوائد دینیه مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولاً بدعات حسنه مستحبه ایمه دین که مندرج مندوبات شارع باشند هیچگونه مزاحمت و مصادمت حدود دین در این نباشد
و در حکم سنت موافق حدیث شریف داخل هستند و ثانیاً تفضیل سنت اصلیه من حیث انها سنة الهدی بر بدعت حسنه
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفضیل هر سنت بر هر بدعت حسنه مستحبه بهر وجه با وجود فرق مستعد ...
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت نیست و نه مسلم مستندین صاحب رساله است ملا علی قاری که صاحب رساله در اینجا استناد بشان
نموده است بعد نقل عبارت علامه طیبی اولاً از علامه ابن حجر آورده و اما مسئلة الطیبی ام لا فغیر مسلم اما اولاً فلان البدعة
الحسنة ملحقة بالسنن لکن لما لم توقف فی الصدر الاول سمیت بدعة و اما ثانیاً فلفظ المدیث نفع ...
متضاعف باق ببقائها فکیف یفضل علیها ان نفعها قاصر ... منقطع الخ و بعد کلام در ان خود ... نموده و الا اظهر ان مراده
المبالغة فی المتابعة و ان السنة من حیث انها سنة افضل من بدعة و لو کانت حسنة مع قطع النظر عن کونها متعدیة او
قاصرة او ابدیة او منقطعة الخ **قوله** امر بمخالفت کفار و نهی از تشبه ایشان در امور یکه مذموم نیستند الخ **اقول** محل بحث
خاص از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار در افعال مخصوصه ثابت و گرنه این امور در اینجا بحث است پر کما ...
محل بحث همین قدر است که امریکه بخصوصه مخالفت آن از نهی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از صرف ... مشابهت
بی آنکه آن امر مذموم باشد و بی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد حسب تصریح مستندین صاحب فتوی داخل تشبه
ممنوع نتوان نمود **قوله** شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است الخ **اقول** الخ مذموم بودن شادی جنم کنهیا بوجه مخالفت تحلیل و گرانیدن ...
تحریم اعاده شکر نعمت ولادت با سعادت لازم گردیده حالانکه بتقدیر مقصود نبودن موافقت و مشابهت هنود اثر تا الی
اعنی موافقت در ین امر مذموم قطعاً مفقود است آری اگر کسی بی قصد مشابهت هنود هم آن امر اعنی شادی جنم کنهیا بعمل آرد
البته توان گفت که احد الامرین موجود است زیرا که شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است **قوله** معهذا قصد تشبیه با فعل نصاری در ین
عمل از کلام ابن الجزری الخ **اقول** اولاً کلام امام ابن الجزری صاحب حصن حصین که از ائمه مشهورین است موافق ...
حدیث شریف واقع گردیده که یهود روز عاشورا را بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام روزه می داشتند ... ارشاد فرموده
احق بموسی منکم و ثانیاً در بیان عمل شریف اعنی عقد مجلس ذکر مبارک اشاعت و اعلان شکر نعمت و تشکیر ... باسعادت

و تکریم ذکر آنحضرت و اجتماع اہل اسلام برای استماع مدائح حضرت خیر الانام صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحبہ وسلم کمال اہتمام و تغبیط
جاہلیہ جاحدین نبوت و منکرین شرف و فضیلت حضرت ختم رسالت اہل اسلام را مقصود می باشد پس از تشبیہ بنصاری چہ علاقہ وارد
آری اگر کسی شب مولد حضرت عیسی علیہ السلام بقصد حصول تشبیہ بنصاری تکریم و تشریف گرداند تا البتہ بقصد تشبیہ بنصاری بر و صادق
خواہد آمد قولہ در حدیث سئل رسول اللہ صلعم عن صوم یوم الاثنین فیہ ولدت الحدیث بیان علت مشروعیت صوم روز اثنین نموده الخ
اقول کلام اکابر علماء کرام کہ مفید این مرام نیست از ان قطع نظر نموده میگوییم کہ این بیچارہ ترجمہ ہندی مشکوة ہم کہ بطبع رسیده
ہرگز نفہمیده و ناحق در پی ابطال شرف محافل ذکر حضرت سید ابرار صلعم و انکار شرف یوم ولادت باکرامت گردیده و بتجہیل تحقیق
اکابر محققین و متبعین دین خود را در دیده و از رسوائی دنیا و آخرت نترسیده خود را خواه مخواه در زمره مولفین داخل گردانیده حالا
ببینید کہ مولانا اسماعیلیہ بر حاشیہ حدیث مذکور نوشتہ احتمال ہی کہ پوچھا سبب حضرت نے روزه رکھنے کا پیر کو یا اوس روز کی
روزه کی مقصود نہ ہو کا ہی تقدیر پر سائل کا جواب یہ ہی کہ میری نعمت اوسی دن ملی کہ حضرت پیدا ہوئے اور دین اوترا اوسکی شکرانہ میں یہ ہم روزه رکھتے
ہین الخ صاحب رسالہ را باید کہ از تجہیل و تضلیل ائمہ دین باز آید و علماء را بر بنا بر مقدم نداند و ترجمہ مشکوة از مطبع اسماعیلیہ فہمیده
بخواند قولہ قاضی عیاض در شرح مسلم الخ اقول اینچہ علامہ قاضی عیاض رح بجہت اشتباه معدود نمودن خروج حضرت
آدم علیہ السلام و قیام ساعت بجہت ظاہر در فضائل جمعہ این احتمال باین دلیل در خصوص حدیث جمعہ ظاہر فرموده اند لاکن مستلزم
آن نیست کہ ولادت شریف آنحضرت صلعم ہم سبب فضیلت یوم مبارک اثنین نباشد و انکار شرف آن ہم باین وجہ نموده آید ثانیا
دیگر محققین در حدیث جمعہ ہم آن احتمال را بجہت عدم موافقت بسباق و سیاق حدیث شریف قبول نفرموده اند امام نووی
در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی نوشتہ ہذا کلام القاضی قال ابو بکر ابن العربی فی کتاب الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم علیہ
السلام من الجنة ہو سبب وجود الذریة و ہذا النسل من الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج منہا طرداً بل لقضاء اوطار ثم یعود الیہا و اما
قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء و الصدیقین و الاولیاء و غیرہم و اظہار کرامتہم و شرفہم الخ و شرح سفر السعادة ذیل حدیث ان من
افضل ایامکم یوم الجمعة فیہ خلق آدم و فیہ قبض الحدیث نوشتہ بعض از شراح گویند کہ مقصود از ذکر اینہا بیان چیزہا است کہ واقع
شده در ان روز از امور عظام و این چیزہا نوعی از فضیلت است و الا از اصل نیز قبض آدم و قیام ساعت چہ فضیلت باشد
جوابش آنکہ فضیلت در قبض آدم تقریب او است بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لہذا ابراہیم خلیل
علی نبینا و علیہ الصلوة و السلام اماتت را انبیاء را از نعم الہی شمرده الخ قطب الدین اسماعیلیہ در مظاہر حق آورده روز جمعہ میں جو
مشقتیں آدم پیدا ہوئے اوس سے فضیلت اوسکی معلوم ہوئی یہ بات تو ظاہر ہے اور بہشت سے جو نکلے اسمیں فضیلت جمعہ کی یہ ہے
کہ نکلنا اونکا سبب پیدائش انبیاء و اولیاء کا اور باعث ہوئی حسنات بی شمار کا اونسی ہوا اور ایسی ہی موت حضرت آدم
علیہ السلام کی سبب پہنچنے اونکے کا درگاہ رب العزت میں الخ قولہ بودن تعیین این اعیاد نہ تعیین بعید اللہ الخ
اقول بنا بر ان اعیاد بقول شما تخصیص بر داشتن امثال عید بود یک چیز بیہوده است و بنا بر این صرف بر شرف و تعلیم بودن آن

روز و امثال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول روافض ست و این موافق شرع و مستحسن ائمه دین از مستندین صاحب
رساله است اگر آنچه علماء دین در شرح حدیث صوم عاشورا و صوم اثنین وغیره نوشته اند بجهت عدم ذکر لفظ عید مقبول خاطر
نیفتد ولی تصریح اطلاق لفظ عید بر امثال روزیکه سابق در آن کدامی نعمت بظهور آمده باشد و معقولیت ادای شکر و سرور
در امثال آن روز تسلی نماید تا ببینید که امام قسطلانی مستند صاحب رساله در مواهب فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل
علی ان یوم الجمعة افضل من السبت والاحد و ذلک لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام و بدء الخلق
والتکوین یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی وقالت
النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا
فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة
یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب رساله بیان نماید که ان یوم جمعه که دران اتمام و اکمال خلقت گردیده بود از این ایام
جمعات فاصله هزارها سال دارد پس این روزها بان هیچ علاقه هست یا نه و این جمعه را باین وجه عید گردانیدن و نعمت اکمال
و اتمام را موجب فرح و سرور دانستن معقول است یا امر فاسد و همی و اگر بر این هم تسلی نشود تا ببینید که امام واحدی در تفسیر وسیط
و در تفسیر مقوله حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا الآیة
نوشته ای نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عیدا نعظمه نحن و من یاتی بعدنا الخ و همچنان است در دیگر تفاسیر حسب صاحب رساله بیان نماید که این
تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام مبنی بر عقل سلیم صحیح است یا بر وهم فاسد فضیح معاذ الله من ذلک. قوله جواب حضرت عمر موافق
فهم و عقل آن یهودی است الخ اقول قطع نظر از آنچه صاحب ابلغ الکلام عبارات علماء کرام از شروح حدیث آورده در
ازان بطلان اوهام صاحب رساله عیان است میگوئیم که چون آن یهودی از روبروی حضرت فاروق اعظم سخن خلاف عقل و شرع
که مبنی بر وهم فاسد بود بیان نمود حضرت فاروق اعظم رضی در جواب آن ابطال و دفع همچو وهم فاسد نفرموده اند بلکه ذکر عید بودن آن
روز نموده اند اگرچه مطلبش همین اتفاق ادعاء صاحب رساله باشد یعنی که عید نگرفتن با وجه نزول این آیت است که تعید این روز بوجه دیگر
معروف است یا موافق آنچه دیگر شراح حدیث و ائمه دین نوشته اند باشد اما بهر صورت مفر مذهب سماعیلیه است وهی جناب [illegible] را
[illegible] بوده است که کلمه اظهار حق و صواب موافق عقل و شرع را گذاشته بموافقت عقل آن یهودی جواب فرماید در
غنیة الطالبین [illegible] آورده جاء رجل من الیهود الی عمر بن الخطاب رضی فقال آیة تقرؤنها لو علینا نزلت وعلمنا ذلک الیوم لاتخذناه
عیدا فقال عمر رضی ای آیة فقال الیوم اکملت لکم دینکم الآیة فقال عمر رضی قد علمت فی ای یوم نزلت وفی ای مکان نزلت
یوم نزلت [illegible] الجمعة ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وقوفا بعرفات وکلاهما بحمد الله لنا عید ولا یزال هذا الیوم عیدا للمسلمین
ما بقی واحد منهم وقال رجل من الیهود لابن عباس رض لو کان هذا الیوم فینا لاتخذناه عیدا فقال ابن عباس رض وای عید اکمل من
الیوم عرفه الخ قوله از شارع ماثور و منقول نیست الی قوله پس نفی مضایقه نفی مانعت صریح البطلان بود الخ اقول [illegible]

اسماعیلیه که عدم نقل از شارع و بدعت بودن آن امر نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت هست اگرچه مزاحمت نداشته باشد گو نفی آ
مضایقه صریح البطلان بود اما مرام صاحب اشباع الکلام که شرح اجمال و ابهام قول صاحب تحفه هست پس نفی مضایقه البته
درست و حق است چه نزد صاحب تحفه عدم نقل از شارع و بدعت بودن وجه حرمت و دلیل مخالفت نیست و صاحب تحفه قایل انقسام
بدعت است بطرف حسنه و قبیحه و بر بسیاری از امور که مخصوص بها در محال مخصوص از حضرت شارع ماثور و منقول نیستند با وجود اقرار
بدعت در تالیفات خود حکم جواز و استحسان داده است قطع نظر از انچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از انچه در ما سبق آورده ایم
درین مقام سندی دیگر باید شنید در تفسیر عزیزی نوشته اند مصحف را نقشه فروختن و با اجرت نوشتن معمول در زمان خلفای
راشدین نبود و اول این بدعت در آخر زمان حضرت معاویه رایج شده لیکن بدعت حسنه هست نه سیئه و در اول اهل علما را آنرا
انکار کرده بودند چون علماء دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت الخ **قوله** چه ضرورت برای
بودن منسوخیت فرضیت دافع وهم مذکور بنا بر فرضیت بود وهم مذکور الخ **اقول** بر تقدیر منسوخیت مجرد فرضیت با وجود
بقاء مشروعیت و استحباب و مسنونیت که مناط شق اول است بودن نسخ فرضیت دافع وهم مذکور و بهان صورت خواهد بود که بنای
فرضیت بر وهم مذکور بوده باشد و صرف منشاء وهم بودن فرضیت موجب نسخ مجرد فرضیت نمی تواند شد چه سنیت هم منشاء وهم مذکور
خواهد گردید فافهم **قوله** منسوخیت صوم یکه حضرت صلعم بموافقت یهود داشته بودند یعنی صوم روز عاشر بالافراد الخ **اقول** هر
ذی عقل میداند که بحوث عنه درین شق منسوخیت صوم تادیه شکر نجات حضرت موسی علیه السلام است و مراد از موافقت موافقت یهود
درین امر است پس منسوخیت صوم عاشر بالافراد و مشروعیت و مسنونیت صوم عاشر مع التاسع را درین بیان پیش نمودن فایده
نداد و که بهر صورت بودن آن صوم برای شکر نجات حضرت موسی ع و تعظیم آن یوم از کلام همه درین هویداست این دفع وهم سفر و حضر کجا
و اسماعیلیه از ذکر آن چه زیبا و نیز ذکر احتمال منسوخیت تاسع و منسوخیت عاشر پیش کردن مبنی است بر کوتاهی نظر چه خود صاحب تحفه در
رساله فقیر عالم فرموده در روزه و هم محرم که روز عاشوراست بسیار مسنون و موجب کفارت یک ساله است الخ و قطع نظر از همه این و آن هر گاه
در حق داشتن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود که تادیه شکر نعمت مقصود شان بود تسلیم نمود منسوبیت اعتراض بتجدید نعمات ایشان
از شرع شریف و انهدام اتباع وهم حضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده گو فرض نموده شود که آن امر مشروع و حقی دیگر بکدام
جهت بالکل بنسخ رسید **قوله** عادی باین قیام نمود و نداء الخ **اقول** دفع حیله او هام از ما سبق بخوبی تمام هویداست از تجدید باید
پرسید که ذکر صفات خلفاء راشدین بخصوص در خصوص خطبه جمعه و عیدین که از شارع درین محل ماثور و منقول نیست و مستندین
رساله از اشعار دین میدانند و بهر آن تارک آن طعن و ملام می نمایند پس آنحضرت صلعم و خلفاء راشدین که عادی باین التزام نبودند
چرا در خصوص این محل ترک این شعار نموده اند و حسب قول صاحب رساله آنحضرت اول مورد ملام باشد الی غیر ذلک من الاسئلة فما هو جوابکم
فهو جوابنا افسوس که صاحب رساله معانی الفاظ مشترکة الاستعمال میداند و نه خاطر خود را بمطالعه اقوال مستندین خود متوجه میگرداند تا بفهم
کوتاه بینی و نافهمی حکم الزام کفر بر ائمه دین میساید و بر اکثر ابطال و تحریم تکریم حضرت رسول کریم صلعم همچو خرافات بیباکانه در معرض

تحریر می نهند **قوله** امکان حضور روح حضرت علیه الصلوة والتحیة در اماکنه متعدده در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کرده
شود الخ **اقول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات محبوبان جناب کبریا جل شانه و نسبت شرک و کفر با ولیاء کرام محبوبان
وی تعالی سبحانه است که برای این مقصد گاهی عبارات محرفه و سخیفه پیش می آرند و گاهی اقوال شاذه مردوده و ضعیفه را واجب
الاتباع می شمارند و هرگز نظر بتحقیق و تطبیق نمیدارند چنانچه صاحب رساله که یکی از کاسه لیسان طایفه است در جراءت و بیباکی فایت
بر آمده در تفهیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور در اماکنه متخالفه یا اتحاد زمانی از صفات خاصه حضرت جل علا الخ
حالا باید شنید که مولانا عبدالرحمان جامی در نفحات بعد بیان اثبات کرامت موافق مذهب اهلسنت و جماعت میفرماید القول فی
انواع الکرامات وخوارق العادات انواع خوارق بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار امر مستور و ستر امری ظاهر
و قطع مسافت در مدت اندک و اطلاع بر امور غائبه از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در اماکنه مختلفه و احیاء موتی و
اماتت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک الی قوله بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان
خود را مظهر قدرت کامله خود گردانید در عالم هر نوع تصرفی که خواهد توان کرد و بالحقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است سبحانه وتعالی
که در وی ظاهر شود و وی در میان نی الخ و تفصیل این مبحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را باتباع معتزله لغزشی
در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیده است محققین قولش مردود ساخته اند و حدیقه البقلی و شرح مقاصد
و غیرها کتب مشهوره ذکر این همه موجود است **قوله** حکم بوجود این خرق عادت الی قوله هرگز روا نبود الخ **اقول** حینیکه ثبوت آن
بطور خرق عادت محققین اهلسنت شرعا جایز فرموده باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصه بالهام اولیاء الله چرا روا نبود
حالانکه قاضی ثناء الله در سیف المسلول رد روافض انچه نوشته اند سابقا منقول گردیده فتذکر **قوله** ثبت ایشان حضور
متصدی اثبات علم محیط برای غیر خدا است الخ **اقول** منشاء تفوه باین کلمات لایعنی جهل است بمعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز
تشریف آوردن روح یکی از محبوبان خدا در اوقات خاصه در مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحانه و اثبات
آن برای غیر وی جل شانه هرگز علاقه ندارد اما انچه بعضی روایات فقهیه متعلقه علم غیب بجهت فهم مطلب آورده است اولا ایراد
آن درین مقام خارج از بحث و مرام و محض تطویل کلام است و ثانیا اگر مراد از ان اطلاق حکم تکفیر بتجویز اطلاع آنحضرت
صلعم بر غیب علی الاطلاق است پس این مخالف تحقیق و تنقید محدثین فخام و متکلمین عظام و مفسرین کرام است که بطفیل آنحضرت
صلعم اطلاع اولیاء کرام بر غیب یا بعلام و الهام عزیز علام بطور کرامت نزد اهلسنت ثابت بلا کلام است پس چه جای ذکر حضرت
سرور انام است و در شفا فرموده است فما ذلک بعظیم قدره من اجتمعت فیه کل هذه الخصال الی ما لایاخذه عد ولا یعبر عنه مقال فقال
ولا ینال بکسب ولا حیلة الا بتخصیص الکبیر المتعال من فضیلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة الی ان قال واحیاء الموتی و
اسماع الصم وتکثیر القلیل ... والتمثیل بالاعیان والاطلاع علی الغیب اراد الامام الخ علامه خفاجی نوشته ویقع
لبعض الاولیاء کرامة لهم خلافا للمعتزلة ... نفوه ... لقوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة

والجواب عنه مفصل فی کتب التفاسیر الخ ونیز در شفا فصلی برائے دلایل نبوت آنحضرت و بیان مطلع بودن آنحضرت صلعم بر غیوب
نوشته است در آنجا ست ومن ذلک ما اطلع علیه من الغیوب وما یکون والاحادیث فی هذا الباب بحر لا یدرک قعره ولا ینزف غمره وهذه المعجزة
من معجزاته المعلومة علی القطع الواصل الینا خبرها علی التواتر لکثرة رواتها واتفاق معانیها علی الاطلاع علی الغیب الخ علامه خفاجی در
شرح فرموده وهذا لا ینافی الآیات الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علمه صلی الله علیه وسلم من غیر واسطة واما اطلاعه صلعم
علیه باعلام الله تعالی فامر متحقق لقوله تعالی لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ ملا علی قاری که مستند صاحب رساله اند در بیان باب
هم قول شان کفر یا واقعات بر زبان آرند در مرقاة از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده ونعتقد ان العبد ینقل
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب ویطوی له الارض ویمشی علی الماء ویغیب عن الابصار الخ واین عقیده را بآیات
کریمه توضیح داده است در کنز الفوائد گفته ثم اعلم ان الاولیاء لهم الهام ... فمن وراثة الانبیاء فیجوز ان یعلموا من الغیب ما اعلمهم الله بطریق
الالهام وهذا مذهب اهل السنة لا نزاع فیه الخ ملخصا در شرح مکیه است لا ینافی ذلک اطلاع الله تعالی لبعض خواصه علی کثیر من المغیبات حتی من
الخمس لانها جزئیات معدودة فانکار المعتزلة مکابرة فقد وقع للانبیاء والاولیاء من ذلک ما لا یمکن عده الخ ودر مدارج النبوة در
فضائل آنحضرت فرموده از آنجمله آنکه هرچه در دنیا ست از زمان آدم تا نفخه اولی بر وی منکشف ساختند تا همه احوال از اول تا آخر معلوم کرد الخ و
هم در آنجا ست وهو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه وآله وسلم دانا ست بر همه چیز از شیونات ذات الهی احکام صفات حق واسماء افعال وآثار وبجمیع ظاهر و
باطن واول وآخر احاطه نموده الخ ودر اتحاف المرید که کتابی است مستند در عقاید فرموده لم یخرج النبی صلعم من الدنیا حتی اطلعه الله تعالی
علی جمیع ما ابهم عنه الخ وحال مسئله نکاح اینکه در حاشیه شامی آورده وفی الحجة ذکر فی الملتقط انه لا یکفر لان الاشیاء تعرض علی روح النبی صلعم
وان الرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة قلت بل ذکروا فی کتب العقائد ان من
جملة کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض المغیبات وردوا علی المعتزلة المستدلین بهذه الآیة علی نفیها بان المراد الاظهار بلا واسطة او المراد
من الرسول الملک ای لا یظهر علی غیبه احدا بلا واسطة الا الملک اما النبی والاولیاء فیظهر علیهم بواسطة الملک او غیره الخ واگر صاحب رساله بهمین
ذکر نموده هم قناعت نکند تا ببیند که شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی مطلع بودن آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود و
شناختن اعمال نیک و بد و اخلاص و نفاق امت ونیز مطلع گردیدن هر نبی بر اعمال هر ذره امتیان که فلانی چنین میکند وفلانی چنان
تصریح فرموده اند ونیز در تفسیر عزیزی متعلق بحث جواب صاحب کشاف که بآیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استدلال بر
ابطال کرامات کرده است بجائز و واقع بودن اظهار غیب بر اولیاء کرام ونیز بحاصل گردیدن اطلاع بر مضمون لوح محفوظ بر آنحضرت بلکه
بمنقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دیدن نقوش آن از بعض اولیاء الله بالتواتر تصریح فرموده اند پس حکم تکفیر عام علی الاطلاق فاسد است
قوله کمال عبارت جهل مرکب است الخ اقول کسیکه از کتب فقه و حدیث خبر میدارد نیک میداند که علماء دین صد جا لا اصل له را محمول بر نفی
سند اثری نفی مرفوعیت حدیث بسوی آنحضرت نموده اند با وجودیکه آن اثر از صحابه کرام وغیرهم ثابت می باشد در رد المحتار آورده حدیث
من صام ایام التشریق فقد عصی ابا القاسم فلا اصل له علامه شامی در حاشیه فرموده وینبغی حمل نفی الاصلیة علی الرفع کما احتمل بعضهم نحو المنقول عن

فی حدیث صلوة النهار عجماء انه لا اصل له علی ان المراد لا اصل له لرفعه والا فقد ورد موقوفا علی مجاهد والی عبیدة وکذا هذا اورده
البخاری معلقا الخ ملا علی قاری در رساله کبیره موضوعات بعد قول سخاوی قررة انا انزلنا عقب الوضوء لا اصل له نوشته اراد انه
لا اصل له فی المرفوع والا فقد ذکره ابو اللیث السمرقندی وهو امام جلیل الخ یا لجمله حمل لا اصل له بر امریکه حدیث آن امر مرفوعا از سنت آنحضرت
صلعم ثابت نباشد درست است وادعاء اینکه هر امریکه بر آن اطلاق لا اصل له می باشد بالاجماع بدعت سیئه بود باطل محض است **قوله** مستشهد
باین عبارت که زبدة المحققین عمدة المحدثین مولوی نذیر حسین بوده اند از اولیاء عصر واکابر علماء این آخر الزمان جناب صاحب شجاع با وجود این شان
مرتبه تلامذه اش هم در علوم دینیه ممیز سده الخ **اقول** این چه جوش تعصب چه افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام در قلم
مقابله ذکر نذیر حسین حال تصانیف صاحب اشباع الکلام که در علوم منقول و معقول تالیف فرموده اند ذکر کنم قطع نظر از طول کتاب
منقضی بآن علامه سابنیده باشم بلکه ذکر حال تبحر تلامذه انجناب هم و تصانیف ایشان نیز ضروری میدانم ناچار بکمال اختصار بر بیان
حال تحقیق و دیانت نذیر حسین که اکبر کبرای او اکتفا میکنم تا که حال نفسانیت صاحب رساله روشن گردد و هیچ کس را بلفظ سید المحدثین [illegible]
المحققین یاد میکند و جناب صاحب شجاع را بمرتبه تلامذه اش هم نمی نهد و در رساله دلیل محکم فی نفی اثر القدم که جهت ابطال اثر قدم [illegible]
اطهر حضرت خیر البشر صلعم نسبته است برای تائید آن حواله تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و حسینی و مدارک و جواهر وغیره داده میگوید [illegible]
از تفاسیر اینقدر واضح گشت که اثر قدم بر سنگ و بقاء آن تا مدت طویل از معجزه مختصه بابراهیم علیه السلام اگر این معجزه از آنحضرت هم بلا شبهه [illegible]
ذکر شد و بهنگام میکردند الخ ملخصا باید دریافت که درین قدر کلام چه افترا بر پا نموده اول افترا بر تفسیر حسینی که از آن اشاره هم [illegible]
معجزه لین حجر و نقش قدم بر سنگ برای حضرت ابراهیم علیه السلام ثابت نیست تا بوضوح چه رسد دوم افترا بر تفسیر جواهر سوم افترا بر تفسیر بیضاوی که
در آن هم اختصاص این معجزه مذکور نیست چهارم ادعاء وضوح این اختصاص از نیشاپوری با وجودیکه عبارتش چنین نقل نموده اما ان [illegible]
المقام مشتملا علی آیات لان اثر القدم فی الصخرة الصماء آیة وغوصه فیها الی الکعبین آیة والانه بعض الصخرة دون بعض آیة والقاء هذا
الاثر دون آثار سایر الانبیاء آیة خاصة لابراهیم ع وحفظه مع کثرة اعدائه من المشرکین واهل الکتاب والملاحدة الوفا من السنین آیة کذا فی
التفسیر النیشاپوری وهکذا فی التفسیر البیضاوی الخ حالانکه درین عبارت لفظ خاصه در ذیل اعجاز اثر مذکور نیست صرف در جزء آیت چهارم
یعنی بقاء آن دون آثار سایر الانبیاء که لفظ خاصه واقع است هرگز دلیل محکم بر نفی اثر قدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد در بیان نیشاپوری
در وجوه تفضیل آنحضرت نوشته ومنها ان معجزته وهی القرآن باقیة علی وجه الدهر ومعجزاتهم انقضت الخ پنجم ادعاء وضوح این اختصاص
از مدارک که عبارتش نیز مثل نیشاپوری ذکر کرده انهم دلیل نفی اثر قدم اطهر نتواند شد در بیان مدارک در ذکر آیات آنحضرت گفته والکبریاء [illegible]
لان المعجزة الباقیة علی وجه الدهر الخ ششم اگر بالفرض از تفاسیر مذکوره صاف وصریح اختصاص این معجزه بحضرت ابراهیم ع واضح هم گردد
تاهم دلیل نفی آن از حضرت سید الانبیاء وافضل المرسلین نمی تواند شد چه آن خصایص نسبت دیگر انبیاء کرام اند نه نسبت جناب خاتم الانبیاء
که ذات پاک آنجناب جامع خصایص و فضایل است و در بیان تفسیر نیشاپوری گفته ولکل معجزة کانت لغیره من الانبیاء المشهورین [illegible]
در تفسیر بیضاوی [illegible] آیه کریمه ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما الایة [illegible]

بمنتهی مراتب الوحی نص به موسی من بینهم وقد فضل الله محمد صلعم بان عطاه مثل ما اعطی کل واحد منهم الخ علامه خطیبی در حاشیه فرموده
قوله وفضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه وسلم کلمه الله تکلیما کموسی علیه الخ ازین پیدا است که محدثین تکلیم را خاصه حضرت موسی کلیم الله و
خلت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند با وجودیکه این هر دو خاصه بوجه اکمل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده اند
صلی الله علیه وسلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اختص موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلا ینافی انه صلی الله
علیه وسلم وقع له الکلام ایضا علی خرق المرام وکذا قوله وابراهیم بالخلة فانه صلی الله علیه وسلم جمع له بین کونه خلیلا وحبیبا الخ وازینجا است
که در بعض روایات حبس شمس را خاصه حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حالانکه اکثر محدثین محققین اهل سنت ثبوت آن برای آنحضرت صلعم نیز
تصحیح کرده اند وازینجا است که در مواهب لدنیه که نذیر حسین را دعای نفی ذکر این معجزه در آن نموده است در تایید این معجزه فعل اعجاز
حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اذ ما اختص نبی بشیء من المعجزات والکرامات الا ولنبینا صلی الله علیه وسلم مثله کما نصوا علیه الخ و یکی از سلطانات
نذیر حسین آنکه در رساله مذکوره کلمه کان اذا را که در بعض روایات اعجاز قدم اطهر آمده است مفید عموم و کلیت و لزوم قرار داده و این امر
کمال نا تحقیقی خود شناخته در پی تجهیل و تکذیب و تضلیل اهل دین افتاده علامه فاسی شارح دلایل الخیرات در شرح درود شریف اللهم
صل علی من کان اذا مشی فی البر الاقفر تعلقت الوحوش باذیاله فرموده الصحیح عند الاصولیین ان کان اذا لا تقتضی التکرار لا لغة و
لا عرفا و بعد از آن گفته و اذ لا یدل علی التکرار فلا یلزم ان یکون التعلق بالاذیال لازما للمشی فی البریة فکلما کان المشی کان التعلق
بل یصدق ذلک بما وقع مرة او اکثر انتهی و از رساله افضل الشفاعه که برای تصحیح بیان تقویة الایمان در بحث شفاعت تالیف
نموده است کمال کج فهمی او از تفسیر و حدیث و عقاید ثابت است و در رد آن که رساله حقیقة الشفاعة علی طریقة اهل السنة والجماعة تالیف گردیده شائقین
حق مطالعه آن فرمایند و آنچه گفته ام برای العین مشاهده نمایند حالا چیزی از تحقیقات اکبر کرای نذیر حسین باید شنید چون رساله افضل الخطاب
در شاه جهان آباد مطبوع گردیده بمطالعه حضرات طایفه رسیده و غشاوه تعصب حمیت جاهلیت بر ابصار ایشان تنیده همین نذیر
بوجه خواهش بیشتر اکبر کرای خویش مولوی تقی صاحب کشمیری نالیده او شاگرد موشی پیش فاضل غیر وطنی کار بی حقیقتی تصور دیده او را
چند بنام رساله نشر سیاه گردانیده که کدام کدام جهالت و خرافت او شرح دهم و کدام کدام تحریف و خیانت او معرض بیان نهم از انجمله
آنکه در تصحیح تخصیص شفاعت بغیر مصرین که در تقویة الایمان واقع است اصرار را کفر قرار داده برای اثبات مدعا نوشته قال فی
شرح العقاید استحلال المعصیة التی تثبت بدلیل قطعی کفر و اصراره کفر انتهی ملخصا و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت
عقاید اهل سنت که ائمه ایشان معتقد و غیر ما جواز شفاعت برای مصرین ثابت آورده دوم افترا روشنیا نموده نقل عبارت بالا آخر هرگاه
طلبه هم تصحیح نقل خواستند کشمیری صاحب هوش حواس در باختند واز انجمله آنکه بعد نقل حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
نوشته رواه الترمذی طایفه را باید که بودن این حدیث از روایت ترمذی باثبات رسانند واز انجمله آنکه از کراهت صلوة خلف
الفاسق والمبتدع انکار نموده آنرا از اهل هند و سند فرموده بر معترض کمال نکیر ساخته بطور طعن نوشته که مسایل شرح وقایه و هدایه
محفوظ نمانده گویا که این اشاره بطرف خود پرداخته و طرفه بر طرفه آنکه عبارات شرح عقاید که نقل نموده آنچه در آخر همان عبارت

بوده نفهمیده یا عمداً برای تغلیط از ان چشم پوشیده و ما نقل عن بعض السلف من المنع عن الصلوة خلف المبتدع والفاسق محمول
علی الکراهة اذ لا کلام فی کراهة الصلوة خلف الفاسق والمبتدع الخ بالجملہ هرگاهیکه حال محقق اکبر کرای او چنین باشد حال
تلامذه اش چسان خواهد بود ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا * با اینهمه این متعصب عنید نسبت جناب صاحب اشباع الکلام
میگوید که صاحب اشباع باین حسن مرتبه تلامذه اش هم نمیرسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **قوله** اگر این ضیافت و ایقاد قنادیل
شمعی زیاده از حاجت است الخ **اقول** اول معنی حاجت و زیادت بران دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت وغیره احکام لازم
باید فرمود و مبنی فهم معانی جزم حکم عدم اباحت تزئین کعبه شریف یا حرم رسول صلعم یا قرآن شریف یا دیگر شعائر الله علی الاطلاق البته
محل کلام است در احیاء العلوم در بیان تزئین حیطان بدیباج و حرمت لبس حریر برای رجال گفته و ما علی الحائط لیس منسوبا الی الذکور
و لو حرم هذا لحرم تزئین الکعبة بل الاولی اباحته لموجب قوله تعالی قل من حرم زینة الله لا سیما فی وقت الزینة اذا لم تتخذه عادة
للتفاخر الخ امام سمهودی علیه الرحمة در خلاصة الوفا در باب مصابیح مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده روی القرطبی
فی تفسیره عن ابی هند قال حمل تمیم من الشام الی المدینة قنادیل و زیتا و مقطا فلما انتهی الی المدینة وافق ذلک لیلة الجمعة فامر غلاما
یقال له ابو البراد فقام فنشط المقط و علق القنادیل و صب فیها الماء والزیت و جعل فیها الفتل فلما غربت الشمس امر ابا البراد فاسرجها
و خرج رسول الله صلعم الی المسجد فاذا هو بها تزهر فقال من فعل هذا قالوا تمیم الداری یا رسول الله فقال نورت الاسلام الحدیث الخ
در احیاء العلوم در آداب ضیافت آورده و حکی ابو علی الروذباری رحمه الله عن رجل انه اتخذ ضیافة فاوقد فیها الف سراج فقال له
رجل قد اسرفت فقال له ادخل فکل ما اوقدته لغیر الله فاطفئه فدخل الرجل فلم یقدر علی اطفاء واحد منها فانقطع الخ **قوله** دعوی تجرد
آن از شائبه کراهت و بدعت باطل باشد الخ **اقول** سابقا از معتقدین صاحب رساله بکرات و مرات گذشته که مجرد عدم نقل دلیل کراهت
نمی تواند شد و نیز از عهد صحابه کرام تا شاه ولی الله صاحب دهلوی و شاه عبد العزیز صاحب با وجود اقرار بدعت و عدم ماثوریت حکم
استحسان و استحباب جاری است اگرچه موافق مذهب اسمعیلیه اینهمه حضرات ضال و مبتدع بلکه کافر و مشرک اند معاذ الله تعالی من ذلک
و نیز کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در مقیدات مخصوصه میکند تمامتر مستمسک باصل که بقول معتقدین صاحب رساله حاجت دلیل نمیدارد
و کسیکه دعوی خلاف آن کند لازم است که مدعایش بدلائل قویه باثبات رساند کما نقلنا سابقا من رسائل الاسمعیلیة و مولاهم و چون
ایصال ثواب مطلقا مستحسن است پس قیودات و تخصیصات که در کدامی هیئت کذائیه پیش آید اگر مزاحم و مصادم شرع شریف باشد البته
حکم کراهت و حرمت جانب قیود ممنوعه راجح خواهد شد و الا اگر لحاظ آن قیود بقصد کدامی فایده خیر یا حسب تعامل عادت نموده آید
حکم منع و تحریم گویا که تشریع است از طرف خود بلی تحریم شارع اما آنچه چندی از روایات آورده پس بر تقدیر صحت نقل مثبت دعوی
طائفه نمی تواند شد درین روایات کراهت ضیافت در ایام مصیبت و اتخاذ طعام در آن ایام حسب رواج خود بیان فرموده اند که
دلالتش از تحقیق و تطبیق معتقدین صاحب رساله مثل ملا علی قاری وغیره سابقا مرقوم گردیده و ثانیاً قائلین کراهت ضیافت
در ایام مصیبت هم حکم باستحسان ایصال ثواب و خصوص این ایام نموده اند در عالمگیری گفته لا یباح اتخاذ الضیافة ثلثة

ایام فی ایام المصیبۃ وان تخذ لاباس بالاکل منہ کذا فی خزانۃ المفتین وان تخذ طعاما للفقراء کان حسنا اذا کان الورثۃ بالغین الخ واگر برایشہم تسلی نشود تا بہ بیند کہ قطب ہما علیہ رحمۃ مظاہر حق در باب زیارۃ القبور گفتہ اور صحیح ہے کہ بید دنیا حیات میت کی طرف سے بعد مرنے کی سات دن تک الخ **قولہ** برای فخر خاندان ممتاز اقران جناب امداد العلی و بنتی کلکٹر دعائے انزدایش مراتب فرمایند زیرا کہ از سعی جناب ممدوح این کتاب بکمال عجلت ترتیب یافتہ الخ **اقول** اللہم اخذ من انکار فضایل مجالس الاذکار و البطال شرف مولد سید الابرار و سنا و جمیع المومنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع المذنبین سید المرسلین صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ و احبابہ وسلم و وفقنا و جمیع المسلمین لاشاعۃ ذکرہ و توقیرہ فی اطراف العالم و انفعنا بحبتہ و برکتہ ذکرہ فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین و اجعل آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین

بالخیر

صحیحنامہ اغلاط طبع رسالہ سیف الاسلام

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	لِذِکریٰ	لذِکریٰ
"	"	لہ	کان لہ
"	"	االتقی	التقی
"	۲	ناشی	کہ ناش
"	۳	؎	ع
"	۴	ہمین	وہمین
"	۶	فیدخلہ	فیوضہ
۲	۱۶	مفضلات	معضلات
"	۱۷	بر	ہا
"	۱۹	تشتسس	متخفف
۳	۳	واما	وانا
"	"	براہمہ	برامیہ
"	۱۹	اشاعتہ	اشاعۃ
"	۲۰	اخل	اخال
۴	۵	مرسانہ	مرسانند
۵	۱۹	برتثبت	متثبت
۵	۲۲	العبرسہ	العشریۃ
۶	۲۳	فلکک	ذلک
"	۲۵	کلتبا	ناکتبا
"	۱۹	باظہار	اظہار
"	۲۵	بلال	بلال ابن الحارث
۹	۲۴	التتزام	استلزام
۱۰	۲	متصور	منصور
"	۲۲	الاستغراق	الاستقرار
۱۱	۱۷	ہدایت	بدایت
۱۲	۲	الوہیت	الہویت
۱۸	۱۰	الصالحون	والصالحون
"	۲۲	بقصد	بمقصد
"	۲۳	اقتنہ	النبتہ
"	۲۵	نحوالنقل	فصل
۱۹	۱۵	درین	این
"	۱۶	این وجہہ	این وجہہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۸	سنفدین	منقدین
۲۰	اشنحسہ ۲	حال	قال
۲۱	۲۲	سکما المعا	القبقات مسلم القتقاب
۲۴	۲۴	وہیچگونہ	کہ ہیچگونہ
۲۵	۳	تحدید	تحدید
۲۵	۲۴	الحنیفہ	الحنفیہ
۲۶	۱۷	جوازا	جواز
۲۷	۱۳	زبانی	ربانی
"	۱۶	بیتہا	فیہا
۲۹	۳	التاخیر	تاخیر
۳۵	۱۸	طرق	طرق آن
۳۶	۹	العلماء	للعلماء
"	۱۱	فقلیما	فقلبہما
"	۱۲	فقلبہ وجلبہ	فقلبہ واجابتہ
"	۲۳	واجب	واجب
"	۲۴	مبارک	مبارک
۳۷	۲۴	موانع	سوانح
۳۸	۵	الصوب	الصوت
"	۸	ولیس	دبس
"	۱۸	اخر	اجزا
"	"	دین	دین
۳۹	۳	متفارحال	متفارقان
"	۹	علیہا	علیہا
۴۰	۱	واکر	ذاکر
"	۱۸	تحقیق	تحقق
۴۲	۸	منقی	منتہی
"	۱۲	نجر	بحر
"	۱۶	رسالہ	رسالہ را
۴۳	۱۳	مستبند	مستبعد
۴۴	سطر ۷	احضا	احضار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۲۳	حفدا	خدایا
۴۵	۲۵	ورہ	در ہر حصہ
۴۶	۱۱	فی سنتہ الاسلام	فی ذلک الاسلام
۴۷	۶	عبارت	عبارات
"	۱۰	فسیح	فسخ
"	۱۷	ومخالفہ	وجمیع الفتہ بیست
۴۹	۷	واگر کسی الی	این عبارت حاشیہ
		قولہ قصور	از سہو کاتب
		می ضمر باید	در متن داخل گردیدہ
"	۱۲	سیاق	سباق
۵۰	۷	اللہ	الخ
"	۱۸	فتال	قتال
۵۱	۱۷	کالفرد	کالمفرد
"	۲۰	بفسرہ	یفسرہ
۵۲	۲۵	خنطور	سطور
۵۳	۵	ستحسن	مستحسنین
"	۱۲	باالعماد	بالفساد
"	۱۳	بہا	لہا
۵۴	۱۸	بودن	نبودن
"	۲۳	علیہا	عنہا
۵۵	۱۲	نفی	النفی
۵۶	۱۶	امام	الامام
۵۷	۲۵	اہل	جمع اہل
۵۸	۸	بعشم	بعضہم
"	۱۱	فضتم	صفتہم
۵۹	۵	غزلیا	عربی
۶۰	۱	سوسوں	مدسوس
۶۱	۱۹	خلدفا	خلافا
۶۵	۱۰	بدل	لبدل
"	۱۱	القلیب	الملقب
"	۱۵	تشنا	تہافت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۲	نبینا	نبیا
۶۶	۲۰	ترجمه	عبارت ترجمه
۶۷	۱۶	قنطر	قنطع
۶۸	۲۰	صنار	فصار
۶۹	۲۴	ممه	مشبه
۷۰	۴	حانکه	حالانکه
〃	۹	المعنی	الطعنی
〃	۱۶	بتبرک	یتبرک
۷۲	۲۱	انیت	است
۷۳	۱۲	فی الملح	الملح
۷۵	۱۰	بلکه	بلاشبهه
〃	۱۸	من	مع
۷۶	۴	منهم	منبه
۷۷	۶	السلاد	بلاد
〃	۱۰	سسب	سنت
〃	۱۲	یافتن	بافتین
〃	۲۵	رحبان	رجحان
۸۰	۷	باشند	باشد
〃	۹	حلسکه	حکیمکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۱۰	صاحین	وصاحبین
〃	۱۶	وستناد	استناد
〃	۱۸	جرزی	ابن جرزی
۸۱	۲۰	صمعی	فینبغی ان
۸۲	۱۲	باذن	یاذن
۸۳	۱۰	صفاف	ضعاف
〃	۲۰	الغمر	الغمیر
۸۴	۴	شبهات	شبهها
〃	۱۲	شیبان	شعبان
۸۵	۷	والمشائخ	وللمشائخ
〃	۱۱	الحنیفه	الحنفیه
〃	۲۸	وسا	ومنها
۸۶	۳	تلبیس	تلبیسی
〃	۶	ارشان	ازوشان
〃	۱۷	آن	ان
۸۷	۱	اقباحه	النیاحة
〃	۳	سط	بسط
〃	〃	خطوطه	خطوته
〃	〃	رفعه و درجه	رفعته و درجته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۴	وحمیته	ورحمته
〃	۵	بیدع	ببدع
〃	۱۵	نعص	ببعض
〃	۲۱	نعمه	نفقه
〃	۲۵	العوا	الغوث
۸۸	۶	السنه	بالسنه
〃	〃	فهذه	فبهذه
〃	۷	محافط	یحافظ
۸۹	۱۱	موصوف را	موصوف
۹۲	۹	امراد	قاصر بودن
〃	۱۵	اوائمه	او دائمة
۹۳	۴	صوم را	صوم
〃	۱۹	مرما	فتبقض
۹۴	۱۰	نغت	نعمت
۹۵	۶	رسه	نوشته
〃	۹	مجبر	مجبور
۹۶	۲۳	جلته	حیلة
۹۷	۵	غنمه	غنیمه
۱۰۱	۴	انخه	انجمه
〃	۵	وسا	ونبینا

تمام شد